

کتاب امروز

صالح و حکیمہ

و بی بی رضا



سید، سید



منتشر شد



از صبیح



تانیم

رویانشناسی پزشکی

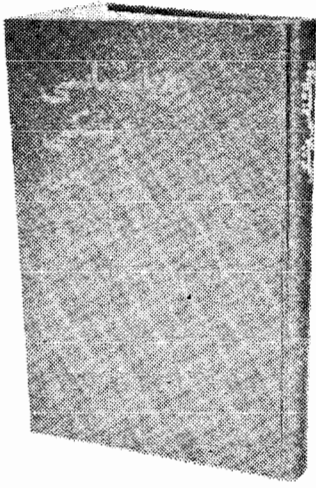
جان لاتگمن از معتبرترین

مراجع رشته آمبریولوژی است

دکتر مسلم بهادری ، مترجم ارشد

کتاب اکنون معاون تحقیقاتی دانشکده

پزشکی دانشگاه تهران است



تشخیص افتراقی بیماریهای داخلی

از : پروفیسور رابرت هگلین

استاد فقید بیماریهای داخلی دانشکده

پزشکی زوریخ

ترجمه : دکتر هوشنگ دولت آبادی

معدودی کتب علمی غیر انگلیسی
به انگلیسی ترجمه می شوند . کتاب
تشخیص افتراقی پروفیسور هگلین
یکی از آنهاست .

آبستنی و زایمان

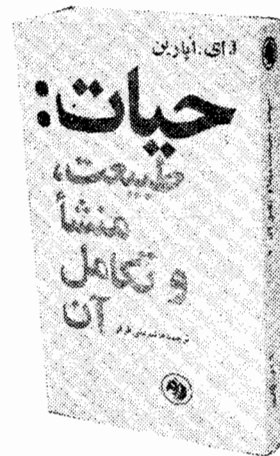
ایستمن هلمن

ترجمه دکتر بهرام محیط

زیر نظر دکتر جهان شاه صالح

کتاب معتبری که جای خود را در دانشگاههای

ایران باز کرد و به چاپ سوم رسیده است .



یک دانشمند برجسته شوروی نظر خود را

درباره ماهیت و منشاء و تحول حیات ابراز

می کند .

کتابهای دانشگاهی پزشکی و زیست شناسی کتابهای دانشگاهی پزشکی و زیست شناسی

کتاب امروز

اسفند ۱۳۵۰

چند گفتار در زمینه تألیف و ترجمه و نشر

صفحه ۲		حمید عنایت و فلسفه هگل
صفحه ۱۲	دکتر فرامرز بهزاد	عقله‌های «بچه تخص» جامعه آلمان
صفحه ۱۵	ضیاء موحد	عسرت در زمانه عسرت
صفحه ۱۹	هرمز شهدادی	چشمه جوشان ابهام
صفحه ۲۲	یحیی آریزپور	از صبا تا نیما
صفحه ۲۷	رابرت مک‌مکین	موانع توسعه صنعت چاپ کتاب در قاره آسیا
صفحه ۳۱	ک. تابنده	کتاب در ایران
صفحه ۳۴	ح. م. گوینده	کتاب در جهان
صفحه ۳۷		کتابهای نو

تهیه شده با همکاری :

فرامرز بهزاد	کریم امامی	جهانگیر افکاری
دکتر حسن مرنندی	هرمز شهدادی	نجف دربابندری
ابوالحسن نجفی	احمد میرعلایی	ضیاء موحد

صفحه آرا : مهناز غضنفری

شرکت سهامی کتابهای جیبی

تهران، خیابان وصال شیرازی، شماره ۲۸ تلفن : ۴۴۹۹۰ - ۴۱۳۶۸



باتسگاه ادبیات

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetabi>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>

این دفتر در سه هزار نسخه در چاپخانه سکه به چاپ رسید .
شماره ثبت در کتابخانه ملی : ۱۴۱۹ به تاریخ ۱۳۱۸/۲/۵۰
همه حقوق محفوظ است .

بها ۱۰ ریال

حمید عنایت

و فلسفه هگل

- زبان فارسی ورزیدگی و توانایی بیان مفاهیم فلسفی را دارد .
- کار مترجمان شایسته کم از تألیف و آفرینش نیست .
- هنوز تا سالهای سال ما باید کتاب ترجمه کنیم .
- چرا مسائل عقلی و فکری برای ما مطرح نیست ؟

یکی از مسائل دشوار فرهنگ ایرانی ، که گذشت زمان کمکی به حل آن نخواهد کرد، این است که رشته‌های ارتباط آن با گذشته‌ها هزار ساله اش رفته رفته دارد قطع می‌شود ؛ به این معنی که هرچه بیشتر می‌رویم ، از میان نمایندگان و شارحان فرهنگ ایران عدّه‌کسانی که به معارف قدیم ایران علاقه و آشنایی کافی داشته باشند کمتر می‌شود. اگر اشکال کار دانشمندان نسل پیرتر در این بود که از فرهنگ مغرب زمین سر در نمی‌آوردند و در برابر آن خود را گیج می‌دیدند ، در مورد نسل جوان اشکال کار در این است که بیشتر نمایندگان روشنفکران از معارف قدیم بیگانه‌اند. دکتر حمید عنایت در این میان یکی از موارد استثنا است. عنایت دانشمندی است که هم بامبانی معارف قدیم آشنایی کافی دارد، و هم با محیط فرهنگ غربی . ترجمه‌های او از متون فلسفی غرب و مقالات او در باب فلسفه سیاسی و اجتماعی شواهدی است بر این وضع استثنایی او. به این جهت نویسندگان «کتاب امروز» فرصتی را که برای یک گفتگوی مختصر - و نه چندان جدی - با آقای دکتر عنایت دست داده است مغتنم شمرده‌اند.

کریم امامی - آقای دکتر عنایت ، ممکن است برای آگاهی ما چیزی از تحصیلات خود بگوئید؟

تحصیل در مدرسه آرامه

حمید عنایت - تحصیلات ابتدایی من پاره پاره بود، به این معنی که سه دبستان تهران را دیدم. از مدرسه سپهر شروع کردم که مدرسه خصوصی و به اصطلاح «ملی» بود، ولی چون پدرم فرهنگی بود آن زمان ما را از پرداخت شهریه معاف کردند. به کلاس چهارم که رسیدم مدرسه منحل شد و من و برادرم و شاگردی دیگر را به مدرسه آرامه فرستادند که در نزدیکی همان مدرسه سپهر بود. دوسالی که در این مدرسه بودم فرصت داد که زبان ارمنی یاد بگیرم.

نصف دریا بندری - حالا هم بلدید؟

عنایت - نه ، یادم رفته . ولی از همانجا نسبت به ارمنی‌ها و به‌طور کلی نسبت به اقلیتها علاقه پیدا کردم. و این کار از سرزنش خویشان خالی هم نبود. عاقبت این مدرسه را گذاشتم و رفتیم به مدرسه مسلمانی، مدرسه خیام که در توپخانه بود. از محیط آنجا بدم آمد، نه به سبب مسلمانی، بلکه از روش کار و آدمها و معلمان و مباحث آنجا. این بود که باز به مدرسه آرامه برگشتم تا پایان دوره ابتدایی. متوسطه را در دبیرستان فیروز بهرام شروع کردم .

جهانگیر افکاری - در میان اقلیت زرتشتی. عنایت - بله ، در میان زرتشتیان . کلاس ششم بودم که گفتند همه سال ششمی‌های تهران باید در مدرسه دارالفنون جمع شوند. سال ۱۳۲۹ بود، سال ملی شدن نفت ایران. سال آخر دبیرستان را در آنجا گذراندم و به دانشکده حقوق رفتم. پس از سه سال چون در امتحانات دانشکده شاگرد اول شده بودم قرار بود برطبق قانون به‌هزینه دولت به‌خارج بروم. ولی دولت گفت شاگردان اول همه رشته‌ها بروند جز رشته‌های سیاسی و ادبی. این بود که ما را فرستادند و دوسالی با داشتن لیسانس سرگردان ماندیم.

افکاری - می‌شود سالهای ۱۳۳۲ و ۳۳ .

عنایت - بله ، همان سالها بود . از بلا تکلیفی رفتم به سفارت ژاپن مترجم شدم. به راستی این دوران برای من هم‌ا‌ش شادی بود و کار. هیچ فکر نمی‌کنم آن دوره در زندگی من تکرار شود. در فرنگ هم این قدر به من خوش نگذشت.

حسن مرنلی - برای چه این قدر خوش بودید؟

عنایت - برای آن که کارم بسیار باب طبع بود. ژاپنی یاد می‌گرفتم. روی زبانهای

فرانسه و انگلیسی کار می‌کردم . با آدمهای جورواجور سروکار داشتم. به مجلسهای سیاسی، فرهنگی، ادبی و هنری می‌رفتم. خلاصه رفته رفته سررشته‌دار سفارت ژاپن شده بودم .

امامی - این که به سمت مترجم در سفارت ژاپن پذیرفته شده بودید نشان می‌دهد که در دوره تحصیلی به اندازه کافی فرانسه یا انگلیسی آموخته بودید؟

عنایت - من انگلیسی را پیش خود از سال سوم یا چهارم دبیرستان شروع کردم. دوسه ماه به کلاس خورشید در خیابان منوچهری رفتم و چون دیدم معلمش سوادی ندارد که به شاگردان چیزی یاد بدهد، از نو شروع کردم به خودآموزی ، با هر کوششی بود انگلیسی را یاد گرفتم. متنی را به دلخواه می‌گرفتم و کتاب لغت را می‌گذاشتم پهلوی دستم. لغتهایی را که در آن متن نمی‌دانستم یکی‌یکی درمی‌آوردم و از بر می‌کردم. هر لغت را بارها می‌نوشتم. به‌بازی و خیابان گردی هم شوقی نداشتم.

ابوالحسن نجفی - فرانسه را چه جور یاد گرفتید؟

عنایت - پس از دو سه سال که به حساب خود دیدم انگلیسی‌ام خوب شده رفتم به سراغ فرانسه؛ آخر در ایران آدم زود خودش را گم می‌کند، چون به دور و بریها نگاه می‌کند. همه هم تشویقش می‌کنند. گفتیم حالا که انگلیسی‌مان «کامل» شده برویم سراغ این زبان.

دریا بندری - از این جا باید نتیجه گرفت که آدم هرچه زودتر خود را گم بکند بهتر است ! عنایت - در زبان فرانسه این شانس را آوردم که معلم خوبی نصیب شد: علی اصغر سروش، در جمعیت دوستداران فرانسه. راستی خوب درس می‌داد. او مرا به فرانسه علاقه‌مند کرد.

قبیله عالمان دین

دریا بندری - عربی را کجا یاد گرفتید؟ عنایت - من از يك خانواده اهل دیانت هستم. پدر بزرگم روحانی و پدرم متدین بود. دوازده ساله بودم که پدرم فوت کرد. پس از او دوسالی محشور مادر بزرگم شدم که پیرزنی باسواد و در معارف قدیمه، قرآن و سنت و حدیث وارد بود. پیرزن برای من مثل معلم بود. می‌توانم بگویم آموختن عربی را از آن زمان شروع کردم . تا بعدها که به مدرسه‌ای که دم دروازه شمیران بود رفتم به نام دارالمعلوم عربیه که هنوز هم هست و آقای معممی به اسم نجفی، آنجا تدریس می‌کرد. از طرفی دوستی داشتم که پسر عادل‌الدوله بود. او چون می‌دید من به

عربی علاقه دارم به من الفیه درس می‌داد، فی سبیل الله .

دریا بندری - الفیه شلفیه را همه فی سبیل‌الله درس می‌دهند!

عنایت - بعد نصاب خواندم . قدری سیوطی هم نزد آل‌آقا خواندم. زمانی هم نزد استاد محمدعلی ناصح ادبیات فارسی می - خواندم.

امامی - این تحصیلات همزمان با دوره دانشکده شما بود؟

عنایت - سالهای آخر دبیرستان و دوره دانشگاه.

نجفی - گویا بعد با دکتر کیا درباره لغات دخیل فارسی در زبان عربی کار کردید؟

عنایت - بله ، در سال دوم دانشکده .

سبب آن هم خواندن نوشته‌های صادق هدایت بود که من مثل جوانهای دیگر آن زمان سخت شیفته آثارش بودم و آثار او نشان می‌داد که پهلوی می‌داند. به ادبیات پیش از اسلام علاقه‌مند شدم. صادق کیا و محمدمقدم و ذبیح بهروز

مرکزی داشتند در خیابان سعدی به نام «ایران و بیج» در آنجا دوسالی مقداری پهلوی آموختم.

نجفی - و آنجا به این نتیجه رسیدید که عربی از فارسی گرفته شده است؟!

عنایت - نه ، نه . شاید اشاره شما به یکی از تحقیقات صادق کیاست که من هم در تهیه آن سهمی داشتم و به صورت کتابی درآمد به عنوان «قلب در زبان عربی». غرض کلمات مقلوب در این زبان بود. یکی از ایرادهایی که بر زبان عربی گرفته‌اند این است که وسعت این زبان تا اندازه قابل ملاحظه‌ای قلبی و تصنعی است. بسیاری کلماتی که به صورت مترادف در این زبان آمده‌اند، در صورتی که تنها مقلوب هم‌اند : باخ غضبه و بغاضبه یعنی خشمش فرو نشست.

دریا بندری - مانند کناره و کرانه در فارسی. عنایت - منتها در عربی این جور کلمات صدها و هزارهاست. یکی دوتا نیست. ما قسمتی از این نمونه‌ها را در آن کتاب آورده‌ایم.

دریا بندری - فایده این کار چه بود؟

عنایت - فایده‌اش آن بود که نشان می‌داد شاید وسعت و غنای کلمات عرب تصنعی باشد. ذهن حقیقتاً به مفاهیم تازه نرسیده تا به کلمات مترادف گوناگون نیاز پیدا شود و برایش لغت بسازد و زبان تطور پیدا کند.

افکاری - این موضوع نشان دهنده آن است که اعراب قبایل وسیع پراکنده‌ای بوده‌اند که در زبان تمرکز نداشتند. در هیچ فرهنگ فارسی دیوار و دیفال یا گریه و وامشی مرادف نیامده است.

عنایت - بله . چه بسا این قبیله این لغت را بدین شکل به کار می‌برده و قبیله دیگر

مقلوب آن را. بعد فرهنگ نویسان هم آمده‌اند و همه را به عنوان لغت جمع‌آوری کرده‌اند. دریابندری - به ترتیبی که می‌گویید معنایش این است که مثلاً به قول افکاری اگر دیوار و دیغال به حساب دو کلمه جمع‌آوری شود، بعدها برای دو مفهوم مختلف به کار می‌رود. اما سؤالی که پیش می‌آید این است که آیا مفهوم به وجود می‌آید و سپس برای آن ناچار لغت وضع می‌شود یا جریان برعکس است؟ ظاهراً دسته‌های معتقدند که مفهوم مؤخر بر لغت است.

عنایت - من هم بر این عقیده‌ام. افکاری - اگر مفهوم مؤخر است به چه دلیل لغت به وجود می‌آید؟ دریابندری - لغت بر حسب تصادف به وجود می‌آید.

عنایت - ما نمی‌خواهیم درباره سیر تکوین زبان صحبت کنیم. من زبان شناس نیستم. چه‌بسا اصوات و فریادها که از حلقوم آدمی درآمده و هر یک بعدها لغت شده است. به قول ویتگنشتاین ما اصلاً جهان را از طریق زبان می‌شناسیم. یعنی پس از به وجود آمدن زبان است که درک جهان و کائنات برای ما میسر گشته است.

دریابندری - هر چند این نظر ظاهراً مد روز است، هنوز برای من قابل قبول نیست. به نظر من باید اول تصور یعنی **Concept** به وجود بیاید.

مرندی - تصور باچه باید بوجود آید؟ کلمه است که آن را به وجود می‌آورد. هیچ مفهومی بدون داشتن کلمه قابل تصور است؟ دریابندری - بله. خیال می‌کنم. لازم نیست به سراغ مفاهیم بسیار پیچیده برویم. مفهومی ساده را بدون داشتن کلمه می‌توان تصور کرد. این مثالی است که راسل می‌آورد: فرض کنید دارید از پلکان پایین می‌آید. خیال می‌کنید پله تمام شده و به زمین صاف رسیده‌اید. یا رأ طوری می‌گذارید که انگار در سطح است. ناگهان سکندری می‌خورید. خوب، اشتباه کرده‌اید. این مفهوم اشتباه نیازی به کلمه ندارد. البته این **Concept** ساده است. این تصور ناشی از وضع ارگانیم شما در ارتباط با واقعیت خارجی است. وضع ارگانیم و ارتباط با زمین **Concept** است بدون تصور کلمه. پس اگر فرض را بر این بگذاریم که تصورات پیچیده از تصورات ساده تشکیل شده‌اند، و تصورات ساده هم به ترتیبی که عرض کردم به وجود آمده‌اند، بنابراین چه دلیلی دارد که کلمه مقدم بر مفهوم باشد؟ مرندی - شما همین مفهوم را چگونه می‌توانستید توضیح دهید؟

دریابندری - توضیح را البته بنده با کلمات دادم. ولی اصل قضیه ...

مرندی - در واقع ترکیب معین، کمپوزیسیون معنی از مفهومی سابق و موجود که به صورت کلمه بیان شود ...

دریابندری - آیا معنی حرف شما این است که مثلاً شپانزه قادر به اشتباه کردن روی پله نیست؟ حتماً پله را همیشه درست می‌رود؟ مرندی - نه، ولی معلوم نیست که **Concept** اشتباه برای شپانزه همین مفهوم را پیدا کند. دریابندری - معلوم نیست چون ما هیچ وقت نتوانسته‌ایم آزمایش کنیم.

عنایت - اگر اجازه بدهید، روی همان نکته اول شما، که مفهوم لغت است، به تجربه کار روزانه خود رجوع کنیم. در ترجمه گاه مفهومی به نظرمان می‌رسد که نمی‌دانیم چه لفظی در برابرش بیاوریم. به لغات موجود رجوع می‌کنیم و یکی را تحکمی انتخاب می‌کنیم و برای نجات خود از مخصصه می‌گوییم بیان مفهومی است که خواسته‌ایم.

نجفی - شما که «تحکمی» را این قدر بجا به کار بردید چرا در ترجمه کتاب «لوی استراوس» گذاشته‌اید «خودسرانه»؟

امامی - در این موارد که دنبال واژه‌ای برای یک مفهوم می‌گردید، در واقع جست‌وجو را از واژه‌ای در زبان دیگر شروع کرده‌اید. نجفی - فرض کنید کسی زبان دومی نداند. دریابندری - به نظر من حرف کسریم درست است. در زبان فارسی برای پاره‌ای مفاهیم کلمه خاصی نداریم، و فرض کنید در زبان انگلیسی یا فرانسه کلمه و مفهومی را دارید. پس در فارسی پی‌کلمه‌ای می‌گردید که همان مفهوم را برساند.

عنایت - از مترادف در زبان عربی دور نیفتیم. می‌گفتم که دامنه آنها بسیار وسیع است: شارق و شمس و ذکاء و یوح و بیضا، آفتاب. البته این کلمات قلب و مقلوب هم نیست. تنها آدم به فکر می‌افتد که برای خورشید به این همه لغت چه حاجت؟ یک جواب این سؤال، همان توضیحی است که افکاری گفت: تعدد اقوام و قبایل پراکنده.

امامی - در زبان انگلیسی مترادفها اختلافهای ظریفی با هم دارند. یعنی **nuance** هستند. آیا در زبان عربی مترادفها همین حال را دارند؟ عنایت - در کتاب لغت توضیح می‌دهند که مثلاً وابل باران تند و طل باران ملایم را گویند. گاه برای لغات مختلف شتر و شیر هم چنین توجیهاتی می‌کنند: شیری که شکمش خال دارد، با شیری که دمش سیاه است هم اسم نیستند. ولی جالب این که گاه برای یک اسم یا کلمه چندین مترادف وجود دارد و گاه

یک کلمه دهها معنی می‌دهد و یا معنای مرکب دارد مثلاً مفهوم از در وارد شدن و نشستن و فغان سردادن ممکن است بایک کلمه بیان شود.

دریابندری - این طور که می‌گویید عربها مسئله زبان را هم شلوع کرده‌اند.

مرندی - می‌خواهم بپرسم آیا زبانی که مثلاً برای بز ماده سر سیاه یک لغت دارد و مثلاً برای بز ماده سر سفید لغت دیگر، فصیحتر و وسیعتر است یا بدوی‌تر؟ عنایت - به نظر من بدوی‌تر.

سیر آفاق

امامی - عذر می‌خواهم. برگردیم به دنباله تحصیلات شما که بنا بود بروید به انگلیس.

عنایت - بالاخره رفتن منتهی به خرج خودم و در ضمن تحصیل کار کردم. در بی.بی.تی لندن، مشغول شدم. برای همین هم تحصیلات فوق لیسانس و دکترای من به جای چهارسال شش سال طول کشید. و بالاخره از دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه لندن درجه دکترا گرفتم. رساله دکترا من «درباره تأثیر غرب بر موقعیت عرب» بود که در تهیه آن بیشتر از منابع عربی بهره جسته بودم.

نجفی - گویا پس از گرفتن دکترا بود که برای تدریس به کشورهای افریقایی سفر کردید؟

عنایت - نه، پس از گرفتن دکترا تا سه سال در لندن ماندم. هم در بی.بی.تی کار می‌کردم هم جای جای درس می‌دادم. در ۱۹۶۵ بود که رفتن به سودان و در دانشگاه آنجا یک سال به زبان انگلیسی تدریس کردم. زیرا دانشگاه آنجا کمابیش یک دانشگاه انگلیسی بود. البته حالا خیلی صبیغه عربی پیدا کرده است. موضوع درس من «اندیشه‌های سیاسی در اسلام» بود. من ناگزیر مسائل بسیاری را به عربی بیان می‌کردم. ناچار بودم از قرآن و حدیث و دیگر کتابهای عربی شاهد بیاورم یعنی مجبور بودم عین جمله‌ها را نقل کنم. همین سببی بود تا در محاوره عربی کار کنم و گاه به عربی از دانشجویان سؤال می‌کردم. می‌دانید زبان مکالمه عربی با زبان ادبی آن بسیار تفاوت می‌کند. باری از سودان به انگلستان بازگشتم و از آنجا به ایران آمدم.

امامی - و بلافاصله تشریف بردید به دانشگاه تهران.

عنایت - بله، یکسر.

امامی - خوب آقای عنایت، ترجمه را از کی شروع کردید؟

عنایت - از سال چهارم دبیرستان. اولین

ترجمه‌هایم را می‌فرستادم برای تهران مصور. به‌اسم خودم. و گاه کاریکاتوری هم می‌کشیدم و زیر آنها به خط درشت امضاء می‌کردم. سالهای ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ بود.

افکاری - آقای دکتر، اولین کتابی که ترجمه کردید چه بود؟

عنایت - سه داستان از شاو، **جک لندن**، گی‌دوموپاسان، دوتا را از انگلیسی و آخری را از فرانسه. بد نیست یادآوری کنم که آقای مجتبی مینوی در کتاب پانزده گفتارش به ترجمه‌های آثار برناردشاو به فارسی اشاره می‌کند و کم‌وبیش از همه آنها بد می‌گوید جز درباره ترجمه من از داستان «انتقام معجزه‌آسا» که از آن نهد گفته نه خوب.

دریابندری - احتمال نمی‌رود که اصلاً آن را ندیده باشد؟

عنایت - امیدوارم اینطور نباشد، به هر حال این سکوت ایشان در آن دوره به من خیلی قوت قلب داد. البته ادعا نمی‌کنم که ترجمه بی‌عیب و نقصی بود. همان وقتی که زیر چاپ بود به یک اشتباه لپی پی‌بردم که در غلطنامه آن را درست کردم. خطای باصره باعث شده بود که یکجا کلمه **execrable** یعنی

نفرت‌انگیز را **excellent** یعنی عالی بخوانم و عبارت را وارونه بفهمم. منتها من خود را قانع می‌کردم که چون شاو بذله‌گوست برای خوشمزگی مطلب را وارونه بیان کرده. باری در غلطنامه به‌موقع نوشتیم: صفحه فلان «عالی نمایشنامه‌ای است» غلط و «نمایشنامه‌نفرت‌انگیزی است» درست است (نظیر این اشتباه لپی را اخیراً در ترجمه کتاب لوی استراوس کردم، یکجا **Indian** را که به معنای هندی و سرخ-

پوست هردو می‌آید به جای هندی، سرخ‌پوست ترجمه کردم ولی خدا را شکر که این اشتباه فقط یک جا و آنهم در حاشیه‌ی بحثی بود و به سیاق مطلب صدمه نزد). به‌هر تقدیر، برای آن کتاب سه داستان مقدمه‌ای نوشتم. به راستی انسان در جوانی چقدر وقیح است. در آن مقدمه به مترجمان ایرانی تاخته بودم.

دریابندری - از جمله به جمالزاده، خوب یادم است.

عنایت - بله، آخر جمالزاده گفته بود در ترجمه، مطالب را باید به‌صفت ایرانی در آورد.

دریابندری - بله، نوشته بود به فرض اگر نویسنده اروپایی بنویسد فلانی سرمیز ناهار دستمال سفره را کرد توی یخه‌اش، مترجم باید ترجمه کند فلانی سرمیز ناهار، بلند آروغ زد تا زشتی حرکت فلانی دستگیر خواننده فارسی شود و گر نه نمی‌فهمد که فلانی آدم بی‌تربیتی بوده است.

امامی - شما بیشتر از انگلیسی ترجمه می‌کنید یا فرانسه؟

عنایت - در همین کتاب سه داستان، بابا سیمون گی‌دوموپاسان و دیگر کتاب سه آهنگساز را از فرانسه ترجمه کرده‌ام. نمی‌دانم چرا بنای کتابها را برسه گذاشته بودم. در واقع سه‌داستان و سه آهنگساز را خود جمع و انتخاب کرده بودم. چاپ اول سیاست ارسطو هم از روی متن فرانسه ترجمه شده است. ولی چاپ دوم آن را یکسره از روی نسخه انگلیسی ترجمه کردم. بیشتر ترجمه‌های من از انگلیسی است.

امامی - برای شما ترجمه از کدام زبان راحتتر است، فرانسه یا انگلیسی؟

عنایت - فرق نمی‌کند. منتها ترجمه پاره‌ای رشته‌ها از فرانسه برایم سخت است. دیگر نوشته‌های ادبی فرانسه را به آسانی نمی‌توانم به فارسی برگردانم. چون نمی‌خوانم عقب افتاده‌ام. ولی متون فلسفی برایم تفاوت نمی‌کند، خواه انگلیسی یا فرانسه، یا عربی. به‌تازگی به ترجمه از آلمانی هم علاقه‌مند شده‌ام.

نجفی - آلمانی را کی یاد گرفتید؟

عنایت - از سال آخر دانشکده. در انگلستان هم خواندم. بالاخره هم نتوانستم آلمانی را مانند این سه یاد بگیرم. و برای همین ره‌ایش کردم.

مردنی - حالا چرا این همه زبان می‌خواهید یاد بگیرید؟

عنایت - شاید علتش این ضعف باشد که من از تخصص بدم می‌آید. وقتی روی موضوعی زیاد کار کنم دلزده می‌شوم.

افکاری - مگر **Linguiste** متخصص نیست؟

عنایت - آخر من **Linguiste** هم نیستم. مدتی روی یک زبان کار می‌کنم سیر می‌شوم و سراغ زبان دیگری می‌روم تا حوصله‌ام سرزود.

دریابندری - نتیجه: اشخاص برای باسواد شدن باید سعی کنند کم حوصله باشند.

عنایت - البته این در دنیای امروز نقطه ضعفی است. چه بسا عده‌ای بگویند: به! آقا استاد دانشگاه است و می‌گوید از تخصص بدم می‌آید. ولی این که گفتم حقیقت است. من نمی‌دانم شما به افراد واقعاً متخصص برخوردیده‌اید یا نه؟ اینها واقعاً آدمهای ملال‌آوری هستند.

سیر انفس

افکاری - دکتر، شما هر چند روی ده زبان کار کنید باز رشته اصلی‌تان علوم اجتماعی است که در آن تخصص دارید.

عنایت - البته در این ده سال بیشتر روی

فلسفه سیاسی یا اجتماعی و مقداری فلسفه عمومی کار کرده‌ام و به‌این مباحث روز به روز علاقه‌ام بیشتر می‌شود.

امامی - این کارنامه ترجمه‌های جناب‌عالی را که ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم ترجمه تاریخ ویل دورانت آخرین ترجمه غیر تخصصی شماست. در این باره چه می‌گویید؟

عنایت - من ترجمه ویل دورانت را با اکراه انجام دادم، چون از ویل دورانت خوشم نمی‌آید. ترجمه‌اش را هم سه‌سالی طول دادم. با‌اصرار دوستان فرانکلینی تماشش کردم. با آن که سعی کردم دقیق باشد از ترجمه‌اش اکنون خوشم نمی‌آید.

امامی - ولی من که نگاه کردم دیدم همانقدر که ویل دورانت سعی کرده انگلیسی زیبایی داشته باشد شما هم سعی کرده‌اید فارسی زیبایی داشته باشد. فارسی محکمی دارد. کلمات عربی‌اش زیاد نیست. کلماتی هم که باب انشای روز است در آن دیده می‌شود. فکر می‌کنم از نظر یافتن زبان مناسب برای کتاب، موفق بوده‌اید.

عنایت - خوشحالم اگر چنین باشد. برای اولین بار است که چنین چیزی می‌شوم. پیش‌تر نشینم کسی درباره‌اش حرفی بزند. قبل از آن سیاست ارسطو درآمد بود که درباره‌اش زیاد صحبت شده بود. اما درباره این ترجمه هیچ روزنامه و مجله‌ای چیزی ننوشت. تعریف چندتن از دوستان را هم من پای تعارفهای متداول گذاشتم.

افکاری - از این گذشته در کارهای فلسفی که شما ترجمه می‌کنید فارسی بسیار روان و شیرینی به کار می‌برید که من واقعاً پس از فروغی در زمینه فلسفه نثری دلشین‌تر از نوشته‌های شما نمی‌بینم. در همین کتاب بنیاد فلسفه سیاسی شما تکه‌های فراوانی هست که نثری هموزن نثر فروغی دارد.

عنایت - این کتاب را در واقع خودم نوشتم. چون برای دانشجو می‌نوشتم در هر بخش علاوه بر نوشته‌های اصلی متفکران مورد بحث کتابهای مختلف خواندم و به زبان خود آنها را تلفیق و خلاصه کردم.

افکاری - در کتاب بنیاد فلسفه سیاسی وعده داده‌اید که جلد دومش را می‌نویسید. در اینجا تا هابس آمده‌اید که همه فیلسوفانی هستند کم‌ابیش جانبدار استبداد و حکومت مطلقه.

عنایت - بله، هابس درست در پایان دوره تاریکی و بیداد تاریخ اروپا بود. از آن پس دوران آزادیخواهی آغاز می‌شود.

افکاری - گو آن که در این بخش جای جای از دموکراسی بحث می‌شود، ولی واقعاً حرفش هست. پیداست که زندگی بشر هنوز به

رشد قبول دموکراسی نرسیده بوده ، بعدها پای افکاری به میان می‌آید که تا عصر ما کنش پیدا کرده است.

عنایت - بله ، جلد دومش را هم تهیه کرده‌ام. ولی جلد اول هر چند شماره ثبت کتابخانه ملی را هم داشت دچار ماجرای شد که مرا از چاپ جلد دوم آن دلسرد کرد.

امامی - درباره ترجمه فلسفه هگل چه کار مشکلی بود و پر به درازا کشید ؟

عنایت - فلسفه هگل را من با لذت فراوان و از روی صرافت طبع ترجمه کردم. یکی آن که متن انگلیسی آن بسیار روشن بود. و همین تعارضی که میان روشنایی سبک نویسنده (ستیس) با تاریکی فلسفه هگل وجود داشت بیشتر مرا به کار تشویق می‌کرد. ترجمه آن چندان طولی نکشید. یک سال و خرده‌ای کار مداوم ... پس از ماشین شدن ترجمه باز روی آن ممتنی کار کردم. در چاپخانه هم زیاد وقت روی آن گذاشتم. به این ترتیب از شروع ترجمه تا نشر کتاب پیوسته روی آن کار کردم و این از دو سال متجاوز بود. هنوز هم که هنوز است روی آن متن کار می‌کنم. گاه به اصطلاحاتی برمی‌خورم که یادداشت می‌کنم. دچار این وسواسم که اگر این کلمه را به جای فلان کلمه به کار می‌بردم ترجمه روشتر در می‌آمد.

ترجمه فلسفه

دریابندری - می‌خواهم درباره ترجمه فلسفه مسئله‌ای را مطرح کنم. شما با سلیقه بعضی از حضرات آشنا هستید. شاید بتوان قضیه را این جور خلاصه کرد که آوردن مفاهیمی را از زبان خارجی به فارسی یا بیان فلسفه جدیدی را در اروپا که در فارسی سابقه ندارد، با تاریخ و سابقه کلمات درهم می‌آمیزند. این به واقع مشکلاتی را پیش می‌آورد که من تصور می‌کنم در بحثهای حضرات همچنان تاریک است. به نظر شما آیا واقعاً می‌شود با مسائل فلسفه این جور برخوردی داشت؟ یا به عبارت دیگر باید مفهوم را گرفت و هر کلمه‌ای را که در فارسی برای آن مناسب یافتیم برای ادای مطلب به کار ببریم. من کمابیش این کار را می‌کنم. شما چه نظری دارید ؟

عنایت - بگذارید حرف آخر را اول بزنم. سلیقه من در کار ترجمه به سلیقه شما نزدیک است. اجازه بدهید در توجیه این شیوه نظر خود را بدهم. اولاً زبان فلسفه در نزد هر قوم و هر فرهنگی زبانی است خاص. یعنی نه تنها از زبان عامه جداست از زبان باسوادان هم جداست. در اروپا هم جز این نبوده است. منتهی در اروپا زبان روشنفکرانه غیر فلسفی،

یعنی روشنفکرانی که به معنی اخص کلمه فیلسوف نبوده‌اند، از برکت آزادی بحث و مناقشه و کار پیوسته ، رشد و قوام یافته و پربار شده و خود را به زبان فلسفه بسیار نزدیک کرده است. در نتیجه در میان فرهنگ باسوادان یا اقلیت متفکر، زبان فلسفی و زبان غیر فلسفی تا اندازه بسیار همسوی هم گراییده‌اند. در زبان فارسی وضع به این قرار نبوده است .

دریابندری - اجازه بدهید . اینجا من اشکالی دارم. این وضعی که می‌گویید آیا تازگی دارد یا از سابق بوده است ؟ به نظر من در سابق شکاف به این بزرگی نبوده است یعنی میان زبان روشنفکران با فیلسوفان چنین خندقی وجود نداشته است. به عبارت دیگر اهل معرفت و مردمان با فرهنگ با مفاهیم فلسفی و اصطلاحات آن بیگانه نبوده‌اند.

عنایت - ایران را می‌گویید ؟

دریابندری - بله ، این شکاف میان دو زبان حاصل چاپ ترجمه‌های مغلوط و هجوم فرهنگ غرب است که در دوره‌های اخیر پیش آمده است. زبانی رواج پیدا کرده جدا از زبان متصل به فلسفه و از آن فاصله گرفته است .

عنایت - صحبت شما مربوط می‌شود به چند دهه اخیر. در صورتی که حرف من بیشتر به عقب برمی‌گردد. اطلاع دارید که در میان مسلمانان قرن‌ها فلسفه مطرود بود و کفر شمرده می‌شد. از این حیث وضع شیعیان بسیار معقولتر از اهل سنت بود. چنان‌که سنی‌ها از زمان این رشد اندلسی یعنی از قرن ششم هجری به بعد دیگر فیلسوفی همپایه بزرگان حکمت قدیم به خود ندیدند تا قرن سیزدهم هجری (۱۹ میلادی). ولی شیعه فلسفه را محکوم نکرد و سنت تفکر فلسفی را نگاه داشت. باین همه در میان شیعه هم نظر بر این بود که آثار فلسفی باید به زبانی باشد که عوام بفهمند. زیرا ممکن است آن را بد بفهمند و این بدفهمیدن در ایمان‌شان رخنه اندازد و آن را متزلزل کند.

دلیل دیگری هم برای دشواری متون فلسفی می‌آوردند و آن این که دشواری زبان فلسفی سبب می‌شود تا دستداران فلسفه مجبور شوند برای فهم مطلب زحمت بکشند و آن را آسان نگیرند. باری، این سابقه دشواری نویسی خواه در میان سنی‌ها و خواه در میان شیعیان سبب شد که زبان فلسفه از زبان اهل فضل به نوعاً جدا شود و زبانی ازوتریک *ésotérique* یعنی زبان اهل راز باشد . تامی‌رسیم به عصر حاضر، و همان اوضاعی که آقای دریابندری به آن اشاره کردند . به نظر من، ما باید در عین بهره‌وری از سابقه، خود را در قید سابقه حبس نکنیم. اگر برای پاره‌ای مفاهیم لغاتی وجود دارد که از ذهنها دور و مشکل شده دیگر اصرار برای حفظ آنها چه لزومی دارد؟

چرا برای خود محظور بتراشیم ؟ مطلب را تا جایی که می‌توان باید به روشنی بیان کرد، هر چند مجبور شویم از سابقه و سنت لغت چشم بپوشیم. اینجاست که من با سلیقه کسانی که پایبند الفاظ و اصطلاحات کهنه هستند موافق نیستم. بحثی نیست که پاره‌ای از اصطلاحات منطقی باید حفظ شود مانند صغری و کبری و مقدمه و نتیجه و قضیه شرطی و حملی و غیره... ولی برای مثال چرا باید به سیاق نویسنده دره‌التاج قرن هفتم هجری بگوییم: «حمل وجود بر موجودات برمواطات نیست بلکه به تشکیک است.» به جای آن اگر بگوییم «مفهوم وجود بر مصداقهای آن به طور یکسان اطلاق نمی‌شود» به کجای مطلب آسیب رسیده است؟

... و ترجمه به‌طور کلی

امامی - خوب آقای دکتر ، اجازه می‌فرمایید بنده بیرسم شما از ترجمه چه تصویری دارید؟ افکاری - ترجمه به‌طور کلی ؟

عنایت - همین ، ترجمه بستگی دارد به نوع کار و رشته‌اش. ترجمه یادبلی است یا فلسفی یا علمی. ترجمه علمی را کنار می‌گذاریم چون به کار من مربوط نمی‌شود. اما در ترجمه ادبی من طرفدار دقت کامل و حفظ شیوه بیان نویسنده‌ام. در این‌هیچ گونه انحرافی جایز نیست مگر در جایی که در زبان دوم اصلاً مفهوم نباشد. تنها باین شیوه است که خواننده به سبک نویسنده اصلی آشنا می‌شود و از این گذشته از فرهنگ بیگانه، از عادات، از اخلاقیات و حساسیتهای ملت‌های دیگر آگاهی پیدا می‌کند. اما در مورد ترجمه‌های فلسفی ، علوم اجتماعی، تاریخی و سیاسی ... من فکر می‌کنم دست مترجم می‌تواند بازتر باشد زیرا اینجا غرض معرفی سبک نویسنده نیست، غرض نقل فکر و مطلب است.

امامی - بنابراین شما در رشته خود احیاناً اقتباس را می‌پذیرید؟ مثلاً برگرداندن پاره‌ای مثال‌های بیگانه به مثال‌های ایرانی.

عنایت - بله ، به نظر من پاره‌ای از کتابهای فلسفی و اجتماعی که به فارسی برگشته برای همین نامفهوم است که مترجم خواسته مطلب به دقت ترجمه شود و بیان نویسنده عیناً به فارسی درآید. در نتیجه ترجمه نامفهوم شده است . البته در اینجا منظورم برخی از ترجمه‌های خوب است ، ترجمه‌های بد که جای خود دارد. نکته دیگر: من وقتی از انگلیس بازگشتم خیال می‌کردم دوران ترجمه در ایران به سر آمده است و دیگر اهل فضل و قلم باید به تألیف بپردازند . اما وقتی در مؤسسه فرانکلین مشغول ادیت و مقابله ترجمه‌ها شدم پی‌بردم

ترجمه‌هایی که به چاپ رسیده چقدر ناقص و مغلوط بوده است . و به این نتیجه رسیدم که هنوز تا سالهای سال باید کتاب به‌فارسی ترجمه شود تا ترجمه‌های درست و خوب ترجمه های قلابی را از گردونه خارج کند . البته ترجمه زحمت نام‌آجوری است و غالباً اهل‌سواد مترجم را تحقیر می‌کنند که از خود حرفی ندارد بزند ، من برخلاف آنان بر آنم که ترجمه به زبان فارسی نوعی آفرینش و هنر است . در زبانهای اروپایی که فرهنگهای مدون و اصطلاحات جا افتاده کافی دارند و کتابهای عمده از قرن‌ها پیش به زبانهای مختلف ترجمه و نشر شده است ترجمه چندان هنری نیست . در زبان فارسی این تسهیلات در کار نیست و مترجم همه نکات را باید به همت و ابتکار خود پیدا کند . البته لغت داریم ، صحبت نظر لغوی نیست ...

افکاری - صحبت قبول شدن و جا افتادن لغت است .

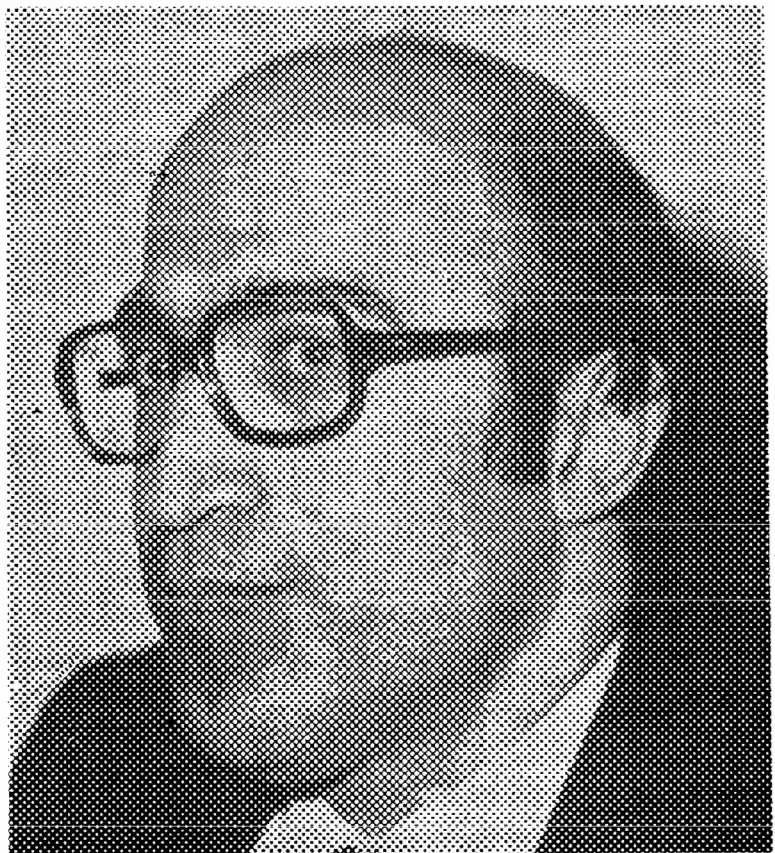
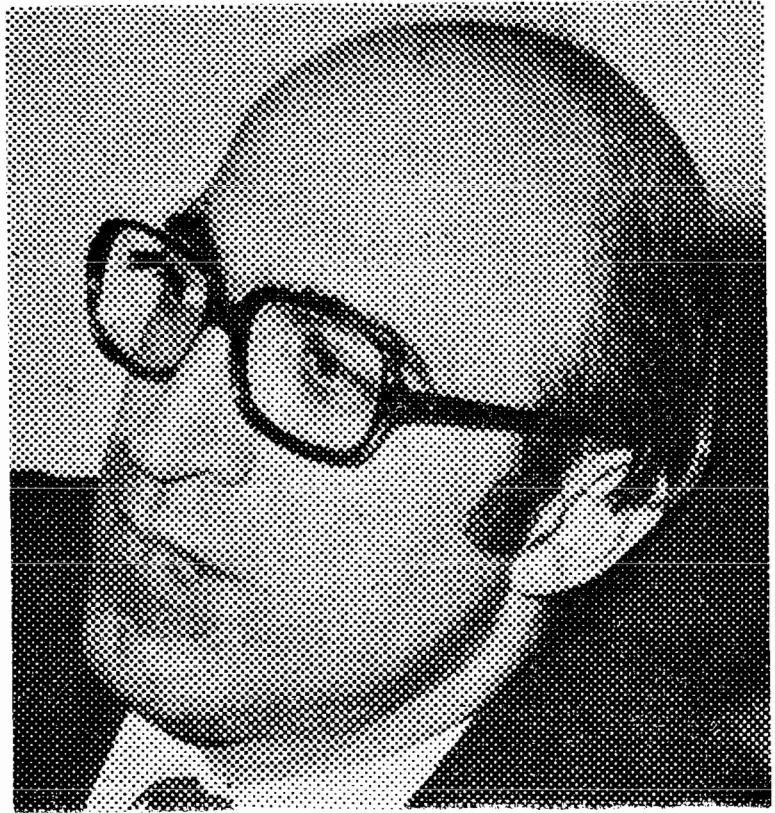
عنایت - هنوز معنای دقیق بسیاری از اصطلاحات و واژه‌های اصلی در علوم و فلسفه معین نشده . از این‌رو کار مترجم فارسی‌زبان چند برابر دشوارتر از مترجم فرنگی است . مترجمان فرنگی هم از روی انصاف نام خود را در ترجمه‌ها با حروف ریز و گاه ناپیدا در صفحات داخلی کتاب جای می‌دهند نه روی جلد . در ایران حق همین است که نام مترجم بر روی جلد با حروف درشت و در کنار مؤلف بیاید زیرا همانطور که گفتیم کار مترجمان کم از تألیف و آفرینش نیست .

دریابندری - من با شما کاملاً موافقم ، منتها ترجمه واقعاً کی به مرحله آفرینش می‌رسد؟ اصلاً در فارسی چندتا ترجمه خوب سراغ داریم؟

عنایت - درست است . باید جمله خود را اینطور تصحیح کنیم که ترجمه خوب و شایسته نوعی تألیف و آفرینش است نه هر ترجمه پیش پا افتاده و سرسری که از تصدق سر نام نویسنده به چاپ می‌رسد . به قول افکاری ترجمه‌های ماندنی ، این نوع ترجمه‌ها خیلی با ارزشتر از معادل خود در زبانهای اروپائی هستند . اما در باره ترجمه‌های خوب فارسی که پرسیدید ، لابد باز باید کارهای حاضران را کنار بگذاریم ؟ در زمینه کار خودم از فروغی که بگذریم ترجمه‌های محمود صنایع و یحیی مهدوی و بزرگمهر و امیر حسین آریابور را در شمار بهترین کارها می‌دانم .

مروندی - با مقیاسهایی که خود شما دادید ترجمه‌های آقای بزرگمهر در ردیف ماندنیها قرار نمی‌گیرد .

عنایت - البته باید نسبی و قیاسی داوری کرد . دریابندری - ترجمه‌های بزرگمهر بدون



شك ترجمه‌های درستی است . خیال می‌کنم اگر آنها را با اصل تطبیق کنند ...
عنایت - من تطبیق کرده‌ام ، خوب و دقیق است .

دریابندری - به هر حال ترجمه‌های دقیقی است منتها فهمش مشکل است.

عنایت - من ترجمه‌های بزرگمهر را خوب می‌دانم . اما وقتی آن را به دست‌چوان تحصیلکرده و کتابخوان هم بدهیم نمی‌فهمد .
دریابندری - بزرگمهر گفته است که من مسئول بیسوادی خوانندگانم نیستم . خوب ، چون آقای دکتر حمید عنایت هم شخص بیسواد نیست بنابراین ترجمه آقای بزرگمهر را می‌خواند و می‌فهمد . ولی در میان خوانندگان او چند تا عنایت هست ؟ همه که تا این اندازه سواد ندارند . اصولاً کتاب که برای اشخاص خیلی دانشمند نوشته نمی‌شود .

مرندی - از این بالاتر ، کتاب که برای این دسته خوانندگان «ترجمه» نمی‌شود .

دریابندری - بله . «ترجمه» برای اینها نیست .

عنایت - درست است . در زبانهای فرنگی بعضی کتابها اصولاً برای ساده کردن مطالب فلسفی نوشته شده است . بدبختانه بسیاری از اینها طوری به فارسی ترجمه شده که با وجود دقت و دانایی مترجم مطلب پیچیده‌تر شده است زیرا مترجم به معدودی اهل فن نظر داشته است .

مرندی - این فایده ندارد . زمانی من از موسسه فرانکلین کتاب « تعادل حیاتی » تالیف کارل میننجر Karl Meninger را برای

ترجمه گرفتم . سه چهار ماهی زیر و رویش کردم تا زبانش را گیر آوردم . ۶۰ صفحه‌ای هم از آن را ترجمه کردم . بعد به این نتیجه رسیدم که اگر کسی بخواهد این ترجمه را بخواند برایش راحتتر است که برود کتاب را به زبان اصلی بخواند . ترجمه کردن کتابی که خواننده متعارف فارسی از آن سردرنیاورد به چه کار می‌آید؟ به نظر بنده ترجمه متون فلسفی به فارسی به شیوه‌ای که تنها امثال آقای دکتر حمید عنایت آن را بفهمند کاری است عبث .

عنایت - از مترجمان برجسته انگشت شماری که بگذریم به افرادی می‌رسیم که خودشان نفهمیده‌اند چه نوشته‌اند . به این ترتیب ناگزیر قضاوت باید نسبی باشد .

دریابندری - آقای عنایت ، پاره‌ای خیال می‌کنند ترجمه فلسفه کار مشکلی است ، من فکر می‌کنم هیچ اینطور نیست . شما چه نظری دارید ؟

عنایت - شما از چهره آن را آسان می‌دانید ؟

دریابندری - از این رو که یا مترجمی فلسفه

می‌داند یا نمی‌داند . اگر فلسفه بداند ترجمه مطلب کاری ندارد . اما اگر فلسفه نداند نه تنها مشکل بلکه محال است . و غرض از آسان بودن بیشتر آن است که زبان فارسی از جمله زمینه‌هایی که در آن بخوبی می‌تواند ادای مقصود کند یکی فلسفه است . البته زمینه‌هایی هم هست که در فارسی بسیار سخت می‌توان به آن نزدیک شد ...

مرندی - مانند استینک .

دریابندری - مثلاً . اما در فلسفه زبان فارسی آنقدر ورزیده است و لغت و اصطلاح دارد که کار دشوار نشود . نه تنها در لغت بلکه در نحوه بیان و در زبان مشترک نویسندگمان خواننده ، تفاهم هست . این امتیاز برای زبان فارسی وجود دارد ، در صورتی که در زمینه‌های زیبایی شناسی و هنر اگر هم لغت باشد میان خواننده و نویسنده زبان مشترک وجود ندارد .

عنایت - اگر غرض این است که زبان فارسی بالقوه توانایی بیان فلسفه را دارد و مشکل مترجم تنها یافتن تعابیر و اصطلاحات درست فلسفی است با شما موافقم . اما این حقیقت را فراموش نکنیم که ترجمه متون فلسفی نه تنها به فارسی که به زبانهای اروپایی هم مشکل است . نه تنها باید در مباحث فلسفی و اصطلاحات و کلمات احاطه داشت بلکه تمرکز ذهنی فوق‌العاده‌ای هم لازم است . اشکال دیگر کار در آن است که پاره‌ای از فیلسوفان اصطلاحات متعارف را به معنایی کاملاً جدید به کار می‌برند .

دریابندری - این را قبول دارم .

افکاری - تمرکز ذهنی که اشاره کردید تأیید حرف آقای دریابندری است زیرا از این نظر باز در مقام مقایسه ترجمه فلسفه از ترجمه يك اثر ادبی آسانتر می‌شود .

دریابندری - من خیال می‌کنم هر ترجمه جدی و اساسی آمادگی خاص یعنی استعداد معینی می‌خواهد . در ترجمه کار ادبی مترجم حتماً باید ذوق و قریحه ادبی داشته باشد تا از عهده برآید . گاه ترجمه يك رمان یا داستان کوتاه واقعاً دشوار است و اگر مترجم جنبه خاصی نداشته باشد از عهده برنخواهد آمد . آدم پیاده‌ای که سروکارش با فلسفه نبوده ، طبیعی است به اولین جمله درمی‌ماند که مثلاً مقصود از Substance یا existence چیست . اما اگر واقعاً با این مفاهیم آشنا باشد دیگر برگرداندن مطلب به فارسی کاری نخواهد داشت .

عنایت - قبول دارم . زبان فارسی وسعت و غنای لازم برای بیان مفاهیم علوم اجتماعی و فلسفه را دارد ، منتها باید اصطلاحات موجود روشنتر و پاکیزه‌تر شود و در کاربرد اصطلاحات

جا افتاده قدیمی باید با احتیاط عمل کرد زیرا چه بسا معنی آنها با مفاهیم مورد نظر ما در معارف امروزی فرق داشته باشد .

دریابندری - به نظر شما کدام اثر فلسفی باید حتماً و به زودی به فارسی ترجمه شود و به قول افکاری جایش خالی است؟

عنایت - باتوجه به این که بیشتر آثار مهم فلسفی دنیا هنوز به فارسی ترجمه نشده و بیشتر ترجمه‌ها نوشته‌های دست دوم و شرح و تفصیل برمتون اصلی بوده است و نیز باتوجه به اینکه متون فلسفی هم یکی دوتا نیست ، این که ترجمه کدام يك را باید جلو انداخت بستگی دارد به ...

دریابندری - منظورم همین شرحها و تاریخهای فلسفه است و گرنه ترجمه متون فلسفی کار عظیمی است که باید در طول زمان انجام شود .

عنایت - آنچه فی‌المجلس به خاطر می‌آید یکی کتاب « کوژو » درباره هگل است . دیگری کتابی است از « لویت » به نام « از هگل تا نیچه » . کتاب « میراث روشنفکری غرب » از بارانفسکی هم ترجمه کردنی است .

امامی - شما حالا مشغول ترجمه‌های هستید؟
عنایت - نه . کتابی از هگل به نام « عقل در تاریخ » را دست گرفتم و بعد کنارش گذاشتم .
امامی - لابد از آلمانی ؟

عنایت - بله از آلمانی . با آن که کوچک است نیمه‌کاره گذاشتمش .

نجفی - شما « نقد عقل دیالکتیکی » سارتر را خوانده‌اید ؟

عنایت - درست نه . زیرا کتاب بسیار دشواری است . واقعاً فهم پاره‌ای مطالبش برایم مشکل است .

مکاتب فلسفی نو

دریابندری - از مکاتب فلسفی نو مکتبی هست که شما به آن تعلق خاطر داشته باشید؟ نه به سیاق سابق نوعی سرسپردگی به شخص یا مکتب . منظورم این است که انسان گاهی حس می‌کند که حرفهای مکتب یا دسته خاصی از فلاسفه را بهتر می‌فهمد ، مثلاً من خود حرفهای فلاسفه حلقه وین را راحتتر درک می‌کنم تا سارتر و هم‌سلکانش . حس می‌کنم نمی‌توانم جای این دسته بایستم .

عنایت - با این توضیحی که دادید من حرفهای مارکوز و شاگردانش را بهتر و راحتتر می‌فهمم ، بخصوص با رمینگتون مور . از نوشته‌های اینان که به فلسفه اجتماعی مربوط می‌شود لذت می‌برم .

دریابندری - آیا میل دارید برداشتی ، ناچار سطحی ، از حرفهای این حضرات برای ما نقل کنید؟

عنایت - مطابق آنچه من می‌فهم مارکوز و یارانش بیشتر به تمدن تکنولوژیک، آن‌هم در سطح پیشرفته، نظر دارند. این تمدن البته برجسب ملی خاصی ندارد. چه شوروی و چه امریکا از این سطح عالی تکنیک برخوردارند. مارکوز و یارانش در واقع زیانها و مصائب این درجه تمدن زندگی بشر را آشکار می‌نمایند و برای رهایی راه نشان می‌دهند. اما مخاطب مارکوز و یارانش جهان سوم نیست مگر آنجا که هشدار می‌دهند که عاقبت صنعتی شدن اگرگرز برآید تباهی و مصیبت است. اگر در کشور های عقبمانده جهان سوم حرفهای مارکوز جز این تعبیر شود گمراه کننده و ناپیچاست، مثل آن که برای آدم گرسنه زیانهای پرخوری را متذکر شوند. نوشته‌های مارکوز دقیقاً روی شوروی و امریکا یا کشورهای همتراز دور می‌زند، روی بوروکراسی، از خود بیگانگی بشر، ماشینی شدن افکار، وسواس مصرف، از میان رفتن خصلت منفی تفکر در امریکا و شوروی، جذب شدن افکار منفی در دستگاههای حاکم، و به قول خودش خنثی شدن اعداد... بنابه استدلال مارکوز امروزه در آن جوامع دستگاههای پرزور و زرحکومت، همه منابع و مظاهر تفکر منفی را در خود جذب کرده‌اند. آنجا که نوشته‌های لنین و مارکس را در همه جا آسان می‌توان خرید یا درآید و تلویزیونها می‌توان درباره آنها بحث کرد دیگر این نوشته‌ها نمی‌تواند آنتی‌تر دستگاه باشد.

افکاری - نظر شما درباره روشنفکران ایران و دیدشان درباره فلسفه‌های غرب چیست؟
عنایت - به عقیده من روشنفکران ما به علت‌های تاریخی و اجتماعی از فرهنگ و تفکر ایرانی بیگانه شده‌اند. ما علت‌های عقبماندگی را از مشروطه به این طرف جستجو و گریخته بررسی کرده‌ایم و به این نتیجه رسیده‌ایم که یکی از علت‌ها دین بوده است و بر روی هرچه به آن مربوط می‌شد مانند معارف دینی و تاریخ و فلسفه و فرهنگ تا جایی که به مباحث دین ربط داشت خط بطلان کشیدیم و از فرهنگ کهن خود بیزاری جستیم. پس از انقلاب مشروطه از رنسانس ادبی که بگذریم کوششهای ذهنی و فکری و فرهنگی و فلسفی پیشینیان را به دست فراموشی سپردیم. روشنفکران و باسوادان ما غالباً از هرچه صفت اسلامی داشت دوری جستند زیرا این مباحث به نظر آنان بوی کهنگی و جمود و ارتجاع می‌داد. به نظر بنده اهل تفکر باید سنت‌های فکری گذشتگان را با همه عیبهایش مطالعه و دنبال و نقد کنند. این کاری است که در شرق، تا اندازه‌ای هندیها و مصریها و مسیحیان عرب شام کرده‌اند و به نقد فکر

گذشتگان خود پرداخته‌اند. اینها چندان پروای نتیجه کار خود را نداشته‌اند زیرا بر روشنفکران آینده است که از این برسیها بهره برداری و نتیجه‌گیری کنند. این کاری است که ما در ایران نکرده‌ایم. تازه ده‌پانزده سالی است که در محافل روشنفکری به شکل آبرومندانه از فلسفه اسلامی بحث می‌شود و کسانی که آن را باب کرده‌اند درس خواندگان مغرب زمین اند. ولی کار آنان هنوز چندان پیشرفتی نکرده است. حاصل کلام آن که روشنفکران ما از خود بیگانه شده‌اند، به معنای فرهنگی آن. همه زور آورده‌اند به طرف تمدن و فرهنگ غرب. خود من هم یکی از آنها. ما تصور می‌کنیم حالا که دنیا با این شتاب در تغییر است باید بینیم ملتهای پیشرو چه مسائلی را طرح و چه راه‌هایی پیشنهاد می‌کنند. فرض کلی این است که این مسائل حادثتر از مسائل خودمانی است. در نتیجه از گذشته پاك بریده‌ایم. اینجا می‌خواهم بگویم روشنفکر برجسته و برگزیده‌ها اگرچه بسیار دانا و روشن بین باشند نهایت می‌تواند در زمینه علوم اجتماعی و فلسفه غربی گزارش دهنده و پژوهشگری خوب باشد، یعنی آنچه را متفکران غرب گفته‌اند و نوشته‌اند درست و روشن نقل کند. به نظر بنده اجتهاد کردن در زمینه فلسفه‌های غربی هنوز در حد ما نیست. لاقلاً ما نمی‌توانیم حکم بدهیم که فلان فیلسوف و متفکر غربی در عقیده‌ای که راجع به فرهنگ یا جامعه خود دارد برحق است یا نه.

اجتهاد یا تقلید

نجفی - به نظر شما در زمینه مسائل اسلامی و شرقی اجتهاد کردن در حد ما هست؟ آیا سطح معلومات کنونی در دانشگاهها و دیگر مراکز فرهنگی چنین اجازه‌ای را می‌دهد؟

عنایت - نه، نیست، ولی مایه‌اش را داریم. روشنفکر ایرانی بالاخره به فرهنگی تعلق دارد که زمینه و بستر آن مسائل است، به کتاب و مرجع دسترسی دارد و به اشخاصی که در این معارف و فلسفه‌های قدیم تبحر دارند، از این‌رو امکان اظهار نظر و داوری مستقل در این زمینه‌ها بیشتر است و لازمتر. شاید این حرف به مذاق ایرانیانی که در زمینه مکتبهای فکری غرب فیلسوف شناخته شده‌اند یا خود رافیلوسوف می‌پندارند خوش نیاید، ولی این آقایان بهتر است اول برای ما با صداقت و روشنی توضیح دهند که فیلسوفان غربی چه گفته‌اند. اجتهاد پیش‌کششان.

نجفی - به نظر شما در وهله اول چه دست آثار

فکری غرب باید به فارسی ترجمه شود؟
عنایت - باز اگر فلسفه اجتماعی که به تحصیلات خود من نزدیک است منظور ما باشد باید جواب بدهم: بسته است به بیان فیلسوفان. بهتر است متون روشن و قابل فهم‌زودتر ترجمه شود، مانند «سیاست» ارسطو یا «جمهوری» افلاطون. اما متفکران و فیلسوفانی هم هستند که گفتارشان دشوار و پیچیده است. به نظر من ترجمه این دست آثار را باید به آینده دورتری واگذاشت. مانند هگل یا استراوس و حتی مارکوز. مفیدتر آن است که ابتدا، به شرح فلسفه ایشان همت گماشت. منظورم نه آن است که در همه موارد خود شارح شویم، بلکه به ترجمه تفسیرها و شرح فلسفه‌ها بپردازیم.

افکاری - به نظر بنده دشوار می‌توان تعیین کرد که کدام کتاب را از نظر جامعه ایران باید مقدم شمرد. يك نفر مترجم ممکن است برای برنامه شخصی خود چنین روشی پیش گیرد. بنده فکر می‌کنم اگر کانت به فارسی برگشته برای آن‌است که ما کانت شناس نداریم. ما متخصصانی که فیلسوفی را درست شناخته و آثار و افکارش را زیر و رو کرده باشند و جرئت دست زدن به ترجمه کارهایش را بکنند نداشته‌ایم و نداریم.

عنایت - بله، درست است. من حتی چشم آب نمی‌خورد که متون عمده به فارسی بر گردد و قابل فهم باشد. این مشکل منحصر به ما نیست، در زبانهای پیشرفته اروپایی نیز وجود دارد. برای مثال ترجمه‌هایی که از آثار هگل به انگلیسی شده مورد عنایت خود انگلیسیها نیست و تنها برای مراجعه کسانی است که به مناسبتی می‌خواهند عین مطلبی را از زبان خود فیلسوف نقل کنند.

نجفی - خود شما در آرزوی ترجمه چه اثری و از کدام فیلسوف هستید؟
عنایت - کتابی است که هم اکنون به دست دارم. نویسنده آن هیپولیت، از هگل‌شناسان بنام است. کتابی است درباره مارکس و هگل. سلیقه بنده در حال حاضر این است که آنچه به فارسی ترجمه می‌شود باید نه فلسفه محض باشد نه مسائل عملی محض. مباحث فلسفه اجتماعی حد فاصل میان این دو است. در این سی‌ساله اخیر گرایش جالبی در مغرب زمین پیدا شده که بازگشت به مارکس و هگل و بازنگری و ارزشیابی تازه این آثار و تطبیق آنها با مسائل اجتماعی امروز است. رهبران این گرایش نه چون هگل در ملکوت سیر می‌کنند نه چون برخی مارکسیستهای مبتذل و سطحی به مسائل زودگذر عملی و روزمره می‌پردازند و مبانی نظری را به کنار می‌گذارند. این هیپولیت یکی از آنهاست. یکی دیگر هم

«لویت» همان مؤلف «ازهگل تا نیچه» است .
و دیگری کوژو است که معلم سارتر بود . تا
می‌رسیم به مارکوز . من فکر می‌کنم نام این
مقوله را می‌توان فلسفه اجتماعی گذاشت، که
شامل تئوری و پراتیک می‌شود .
امامی - آقای عنایت، فکر نمی‌کنید که
دسته‌ای از دانشمندان و روشنفکران و مردان
اهل قلم ما به علت توجه به امور مادی از مسائل
فکری و علمی پرت افتاده‌اند ؟
عنایت - کاملاً درست است . در تاریخ آمریکا

هم از قرن نوزدهم تا دوران روزولت را دوران
Anti-intellectualism نامگذاری کرده‌اند.
برای آن جریان و آن دوره فلسفه‌ای هم
ساختند . احتیاج به رشد اقتصادی و پیشرفت
سبب به وجود آمدن این فلسفه شد .
دریابندری - منظورتان فلسفه پراگماتیسم
است ؟
عنایت - بله ، این یکی از جلوه‌های آن
ایدئولوژی بود که از تلاشهای مادی وسودآور
و محسوس پیروی می‌کرد .

دریابندری - این مسئله جالبی است که در
جامعه‌ای مثل آمریکا وقتی يك جریان
ضد تعقلی هم پیش بیاید برایش مبانی عقلی
درست می‌کنند . مثل آن است که برای ما
اصولاً مسائل عقلی و فکری منتفی شده است .
چرا این جور است ؟
عنایت - چرایش روشن است . بدون
بحث و جدال و برخورد آراء و عقاید به‌تعقل
و تفکر نمی‌توان رسید . □

آثار نشر یافته حمید عنایت

		الف) ترجمه	
۱۳۳۳	Shaw, <i>The Miraculous Revenge</i> Maupassant, <i>Le Papa de Simon</i> London, <i>The Strength of the Strong</i>	برناردشا گی‌دوموپاسان جان‌لندن	۱ سه داستان : انتقام معجزه‌آسا بابای سیمون نیروی نیرومندان
صفیعلیشاه، ۱۳۳۴ ج ۲، کتابهای جیبی، ۱۳۴۶	Romain Roland, <i>Les musiciens d'aujourd'hui;</i> <i>Les musiciens d'autrefois</i>	رومن رولان	۲ سه آهنگساز : موزار، برلیوز، واگنر
نیل، ۱۳۳۷ ج ۲، با تجدیدنظر، کتابهای جیبی، ۱۳۴۹	Aristotle's <i>Politics</i>	ارسطو	۳ سیاست برگرداننده از ترجمه‌های انگلیسی، فرانسه، و عربی
افبال، ۱۳۴۱	Will Durant, <i>Caesar and Christ, Vol. 3</i> <i>of The Story of Civilization, Kk. I</i>	ویل‌دورانت	۴ قیصر و مسیح کتاب سوم «تاریخ تمدن»، بخش اول
کتابهای جیبی، ۱۳۴۸	W. T. Stace, <i>The Philosophy of Hegel</i>	و. ت. ستیس	۵ فلسفه هگل
خوارزمی، ۱۳۴۸	David Hume, <i>The Natural History of Religion</i>	دیوید هیوم	۶ تاریخ طبیعی دین
خوارزمی، ۱۳۵۰	Edmund Leach, <i>Levi-Strauss</i>	ادموند لیچ	۷ لوی استروس

ب) تألیف

۱ بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، انتشارات فرمند، ۱۳۴۹

۲ جهانی از خود بیگانه، انتشارات فرمند، ۱۳۴۹

۳ اسلام و سوسیالیسم در مصر، انتشارات موج، ۱۳۵۰

و نیز چهار مقاله به زبان انگلیسی در مجله *Middle Eastern Studies* چاپ لندن، و در *The Muslim World*



نمونه‌ای از اصل «فلسفه هگل» و ترجمه آن

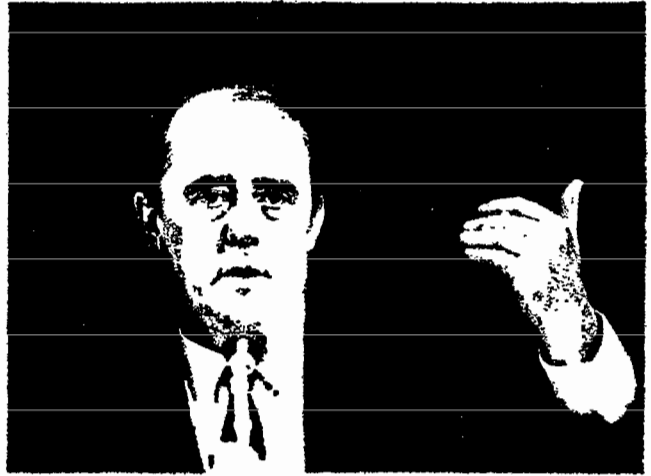
71. Philosophers have disputed whether the explanation of the universe is to be found in matter or mind, in an inscrutable first cause, or in an intelligent Creator. But the first question which ought to be settled is, what is explanation? When we demand that the universe shall be explained, what is it that we wish to know about the universe?

Now an isolated fact is usually said to be explained when its cause has been discovered. And if its cause cannot be ascertained, it is said to be an unexplained fact. My cold feet are explained by the existence of a draught. But we cannot explain the universe in this way. If the universe could be said to have a cause, then either that cause is the effect of a prior cause, or it is not. Either the chain of causes extends back in an infinite series, or there is somewhere a "first cause" which is not the effect of any prior cause. If the series is infinite, then no final and ultimate explanation is to be found. If there is a first cause, then this first cause is itself an unexplained fact. If by explaining a thing we mean assigning a cause for it, then a first cause is by hypothesis unexplained and inexplicable, since we cannot assign any prior cause to it. To explain the universe by something which is itself an ultimate mystery is surely no explanation.

۷۱ - فیلسوفان بر سر این نکته اختلاف داشته‌اند که آیا آنچه کائنات را توضیح می‌کند ماده است یا ذهن یا *علة العلی* نیافتنی و یا آفریدگاری فرزانه. ولی مسأله‌ای که پیش از همه اینها باید فیصله یابد این است که اصلاً توضیح خود چیست؟ وقتی ما خواستار توضیح کائنات می‌شویم آیا چه چیزی را درباره کائنات می‌خواهیم بدانیم؟

معمولاً هنگامی می‌گوییم که امر بخصوصی برای ما توضیح داده شده است که علت آن برما کشف شده باشد، و اگر نتوانیم این علت را معین کنیم می‌گوییم که آن امر بی‌توضیح مانده است. پاهای من سرد است چون در جریان هوا قرار گرفته است. ولی کائنات را به این شیوه نمی‌توان توضیح داد. اگر چنین فرض شود که کائنات علتی دارد، آن علت یا خود معلول علت پیشینی است و یا نیست. یا زنجیره علتها تا بی‌نهایت واپس می‌رود و یا درجایی می‌توان *علة العلی* یا «علت نخستینی» را یافت که معلول هیچ علت پیشینی نباشد. اگر این زنجیره، پایان ناپذیر باشد، یافتن توضیح غائی و نهایی ناممکن است. و اگر علت نخستینی در کار است این علت نخستین خود امری توضیح - ناپذیر است. اگر منظور ما از توضیح، کشف علت یک چیز است، در آن حال، علت نخستین بنابر فرض توضیح نشده و توضیح ناپذیر است. توضیح کائنات به یاری چیزی که خود رازی غائی است بیگمان هیچ مشکلی را حل نخواهد کرد.

عقده های «بچه تخس» جامعه آلمان



دکتر فرامرز بهزاد

از هاینریش بل^۱ نویسنده آلمانی قبلا دو داستان کوتاه («کاری انجام خواهد شد»^۲ و «وقتی که جنگ به پایان رسیده بود»^۳) و یک نمایشنامه رادیویی («بعد از ظهر طولانی»^۴) به فارسی برگردانیده شده است. «عقاید یک دلک»^۵ نخستین اثری است که این نویسنده را به عنوان رمان نویس به فارسی زبانان معرفی می کند.

بل از ۱۹۴۹ با انتشار رمان «قطار به موقع رسید» شهرت یافت، در ۱۹۵۱ چند داستان کوتاه نوشت و جایزه «گروه ۴۷» انجمن نویسندگان آلمانی زبان به داستان «وصله های ناجور»^۶ او داده شد. بل جسته جسته در زمره موفق ترین و پرفروش ترین نویسندگان پس از جنگ آلمان درآمد تاجایی که در ۱۹۶۲ تیراژ آثارش در آلمان از دو میلیون نسخه گذشت. تیراژ ترجمه های آثار بل در خارج از آلمان نیز از این کمتر نیست.

بل این موفقیت بزرگ را نه چندان مدیون فنونی است که با چیره دستی در سبک بیان و نویسندگی خود به کار می گیرد و «عقاید یک دلک» نمونه بارزی از آنست؛ رمز موفقیت او در درجه اول در اینست که در هر اثر، پا به پای تحولات اجتماعی آلمان، موضوعات روزمره مورد علاقه طبقه وسیع بورژوازی آلمان را در قالب داستان عرضه می کند، با طغیانی معتدل برضد اوضاع ناهنجار مذهبی و اجتماعی و اخلاقی و شورشی رام شده در چارچوب قانون مدنی.

با نگاهی به مجموعه آثار بل، او را نویسنده ای پایبند، منقد اجتماعی و معلم اخلاق می شناسیم. خود بارها گفته است از «هنر برای هنر» بیزار است. موقعیت و وظیفه هنرمند در جامعه، در جنگ و پس از جنگ - هنرمند در برابر حکومت استبدادی و در برابر حسابگرهای دستگاههای انتشاراتی - موضوع بسیاری از آثار اوست. به عقیده او هنرمند بودن طبعاً الزاماتی به همراه دارد که تعهد و مسئولیت در مقابل اجتماع و از خود گذشتگی کامل اساس آنهاست. در مصاحبه ای گفته است: «هنر آفریدن است، دل به دریا زدن است، همیشه بوده است و خواهد بود»^۸. این است

هاینریش بل به سال ۱۹۱۷ در شهر کلن آلمان به دنیا آمد. چندی در یک کتابفروشی کارآموزی کرد. از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ که سال از پای درآمدن حکومت نازی بود در ارتش هینترلی خدمت می کرد. آن گاه به اسارت متفقین درآمد و پس از آزادی به کلن بازگشت. یکی دو سال را در درودگری برادرش کار کرد و به تحصیل زبان و ادبیات آلمانی پرداخت و از همین دوران بود که به نویسندگی روی آورد.

عقاید یک دلک

هاینریش بل

ترجمه شریف لنگرانی

ناشر: شرکت سهامی کتابهای جیبی

۳۲۴ صفحه بها: ۷۰ ریال

که هنرمند به ناچار خطرانی را که فی‌المثل به سبب ناامنی مادی به او روی می‌آورد، پدیده جنبی زندگی هنرمندانه خود می‌داند و به جان می‌خرد. هنرمند با تمام وجودش، از روی کشش و الزامی درونی، هنرمند است، انسان همانقدر می‌تواند «کمی» هنرمند باشد که «کمی» آستن. بل در یک جا می‌نویسد:

«امکانات زیادی برای یک هنرمند هست، فقط یک امکان نیست: آرام نشستن و کلمه «فراغت» را به زبان آوردن.^۹»

تشبیه گسترده رمان «عقاید یک دلک» نیز مبین زندگی و نقش هنرمند است در زمان خود. «یک هنرمند غیر از کاری که می‌کند کار دیگری نمی‌تواند بکند، باید نقاشی کند، به عنوان دلک دائماً در حال کوچ باشد، از سنک یا گرانت چیزهای ماندنی بسازد^{۱۰}». قهرمان رمان که داشتن یا نداشتن شغل برایش هرگز مسئله‌ای نبوده است، اوقات فراغت ندارد. وقتی ده همه به استراحت می‌پردازند، کار اصلی دلک شروع می‌شود. نقش این دلک، همچون نقش دلک در بارهای قرون وسطا، این است که باچشمان باز محیط خود را مشاهده کند و کژیها را به باد انتقاد سخت و بی‌ملاحظه بگیرد. چنین نقشی را نیز هنرمند باید در اجتماع داشته باشد. و هاینریش بل از همان ابتدای کار نویسندگی، وظیفه خود دانسته فرد آلمانی و آنچه را که مربوط به اجتماع آلمان امروزی می‌شود، موضوع آثار خود قرار دهد. چه بسا قصد وی بازداشتن ملت آلمان از تکرار اشتباه فاصله دو جنگ است.

نسل بعد از جنگ آلمان، در مجموع که بنگریم، به گرداب خلاء دچار آمده بود. سرخوردگی‌اش پس از سر آمدن دورانی که آرمانهای تژادپرستانه را جایگزین تقریباً همه‌گونه ارزش‌های مذهبی و اخلاقی و سنتی کرده بود عمیقتر از آن بود که عدم اعتمادش تنها متوجه ناسیونال‌سوسیالیسم شود. نسلی که واقعیت جنگ، و گرسنگی و سرما و بی‌خانمانی بعد از جنگ را در کل هستی‌اش درک کرده بود، نه تنها به وعده و وعیدهای احزاب جدید سیاسی که رهبرانش عروسکهایی بیش نبودند، اعتنائی نداشت، بلکه از جهان‌بینی ادبیات و فلسفه کلاسیک آلمان نیز، روی گردان بود. دین و روحانیت هم نظرش را جلب نمی‌کرد، چرا که برآی‌العین دیده بود که کلیساها اگر علناً جای رژیم فاشیستی را نگرفتند، لااقل اعمال آنان را با سکوتی همسنگ جنایت برگذار کردند. کمال مطلوب این نسل سرخورده، دیگر «زندگی بی‌آلایش» بود، اخلاقیاتی ابتدائی و ساده، و تقوایی غیر جزمی، و به هر جهت گوشه‌دنجی فرسنگها دور از غوغا. در چنین وضعی، بل شروع به نوشتن و انتشار آثارش می‌کند.

در این آثار اوضاع جنگ و (بخصوص) بعد از جنگ تشریح می‌شود. صحنه‌ها تصویری به‌دست می‌دهند از جبهه‌های درجه دوم جنگ، از سربازخانه‌های موقتی و متروک، شهرهای بمباران شده، قطارهای پر، ایستگاههای سرد راه-آهن و اتاقهای کثیف انتظار. زباله، شپش، ملال، بیهودگی، وقت‌کشی. بل، در نخستین رمان خود، «کجا بودی، آدم؟» با قلمی توانا فضای خفقان‌آور محیط سربازی و سرگذشت سربازان و افسران را که به مرگی مسخره و محتوم می‌کشد تصویر می‌کند. جنگ ماجرا نیست، با آرمان و ایده‌آل ربطی ندارد. جنگ یک بیماری واگیردار است برای

ناگزیر نشان‌دادن جنایت، همین وبس. حکومت تخریب بناچار امکان ایجاد رابطه‌های انسانی را می‌گیرد، انسان را به ابزاری موقتی و قابل تعویض بدل می‌کند که کشتن و کشته شدن کار اوست. بل، به این ترتیب، نه افسر و سرباز را چون فرد، بلکه میلیتاریسم و جنگ را به‌طور کلی، محکوم می‌کند. سیل از جنگ برگشتگان به این خرسندمی-شوند: ابزار کجا می‌تواند تقصیر کار باشد؟

واخوردگی و یاس درپاره‌ای از آثار نخستین بل به شدتی است که خواننده را به یاد سرگستگی شخصیت‌های آثار کافکا می‌اندازد. ولی بل نویسنده‌ای معتدل است. از افراط و تفریط می‌ترسد. به آدهای داستان خود همواره امکان تنفس را در فضای خفقان‌آور می‌دهد، امکانی که غالباً در کانون خانواده و در محیط تسلی بخش کلیسا به دست می‌آید. هاینریش بل نویسنده‌ای کاتولیک است. ترجیح می‌دهد او را نویسنده‌ای بدانند که «درضمن» کاتولیک است. مسائل روزمره اجتماع آلمان، هر کجا که با کاتولیسیم ربطی دارد، در آثار بعدی او تا آخرین رمانش «پایان یک ماموریت»^{۱۲} به تفصیل و با تمام جزئیات مطرح می‌شود.^{۱۳} همکاری مستقیم و غیر مستقیم کلیساها با حکومت فاشیسم، دنیای درونی توده خرد کاتولیک آلمانی و مظاهر ناپسندش، ظاهر سازی و شریعت‌پردازی روحانیان عالی‌رتبه کاتولیک و رفاه به ناحق زندگی‌شان، تشریح و برملا می‌شود. اخلاقیات ساده و ابتدائی، محبت، نوع دوستی و احساس همدردی، معیار نهائی قضاوت قهرمانان مثبت بل است که در جریان داستان همواره درگیر کشمکش درونی میان سنت و عقاید نقلی از یک طرف و عشق و محبت بی‌آلایش نسبت به هم‌نوع از طرف دیگر، بوده‌اند. سنت و عقاید نقلی، آنجا که به‌عواقب عینی اجتماع زمان خود بی‌اعتناء باشند، مهملات‌اند. قهرمان رمان «بیلیارد در ساعت نه و نیم»^{۱۴} کلیسای تاریخی و کهن را منفجر می‌کند چون مقامات کلیسایی و کاتولیک‌های زیبایی‌شناس ارزش هنری آن را مدام به رخ می‌کشند، ولی از انسانهای زنده زمان خود در مقابل نیروهای مخرب کوچکترین دفاعی نمی‌کنند. دلک عقده‌اش را در همین مورد چنین خالی می‌کند: «به‌این فکر بودم به‌چه ترتیب زومرویلد را به‌قتل برسانم. یک هنرشناس را باید با یک اثر هنری به قتل رساند تا پس از مرگ هم از جنایت بزرگی که نسبت به آن اثر هنری شده است، رنج ببرد. یک مجسمه مریم برای این کار زیاد خوب نیست، چون ارزش زیادی ندارد و زیاده از حد محکم است، وانگهی ممکن است در موقع مرگ به خودش دلداری بدهد که مجسمه عیبی نکرده است.»^{۱۵}

رمان «عقاید یک دلک» لبریز است از دق‌دلی خالی کردنهایی از این دست. خواننده نه‌با عقاید یک دلک به‌عنوان شخصیتی مستقل و جدا از نویسنده، بلکه با جزئیات عقده‌های «بچه‌تخنس» کاتولیسیم آلمان آشنا می‌شود، این تسمیه‌ای است که بل برای خودش معین کرده است و هر جا که تکرارش کرده‌اند به دلش نشسته است. او در سراسر رمان به دستگاههای ریز و خرد کاتولیکی مانند «موسسه آموزشی مسیحی»، «کاتولیکهای ترقیخواه»، «اتحادیه کاتولیکی کارشناسان سلیقه» اشاره می‌کند، کاتولیکها را «مسیحی‌جغد» می‌نامد، «وجدان مسیحی» شان را به تمسخر می‌گیرد و گاه چنین می‌گوید «کاتولیکها مرا عصبانی می‌کنند، چون مردم بی‌انصافی هستند.»^{۱۶} «فرزندان این دنیای خاکی نه‌تنها با

هوشتر از فرزندان کلیسا هستند ، بلکه انسان تر و سخی تر نیز هستند^{۱۷} . « برای من توی دنیا فقط چهار نفر کاتولیک وجود داشت: پاپ یوحنا، الک گینس، ماری و گرگوری^{۱۸} . اگر برای انتقادهای بل در محدوده آثار دیگرش به هر جهت توجیهی هست، برای عقده‌های « بچه تخص » کاتولیسیم آلمان که تنها از زبان دلنک بیان می‌شود ، مشکل می‌توان محملی داستانی یافت . خواننده وقتی جای مناسب بیان این گونه عقاید را در مقالاتی مانند مقاله بل « نامه‌ای به یک کاتولیک جوان » می‌بیند از خود می‌پرسد آیا برای به زبان آوردن آنها احتیاجی به خلق دلنک بوده است ؟

موضوعات حمله به مظاهر خشک مذهبی و کلیسایی ، صلح دوستی و مخالفت با دستگاههای نظامی ، در آثار بعدی بل به موازات شکل گرفتن آلمان جدید و افزایش علایق اجتماعی و سیاسی مردم آلمان ، تحول می‌یابد و انتقاد از احزاب سیاسی بخصوص حزب دمکرات مسیحی و خرده‌گیری از نظام سرمایه‌داری ، نویسنده کاتولیک را دست آخر به « سوسیالیسم مسیحی » راهبر می‌شود که به همان اندازه دنباله‌رو تمایلات و نیازهای طبقه بورژوازی آلمان است که پیاده کردن جنبه‌های مذهب پوریتانیسم انگلیسی-آمریکایی در کاتولیسیم آلمان . □

توضیحات :

Heinrich Böll

- (۲) ترجمه کریمی، در « کتاب هفته » شماره ۶۶، ۱۳۴۱
- (۳) ترجمه هوشنگ طاهری ، در « داستانهای نوین آلمانی » ، ۱۳۴۶
- (۴) ترجمه هوشمند مهرآسا، در « کتاب هفته »، شماره ۴۲، ۱۳۴۱
- (۵) Ansichten eines Clowns
- (۶) Der Zug war pünktlich
- (۷) Die Schwarzen Schafe
- (۸) رجوع شود به ص ۱۱ کتاب :
- (۹) ص ۱۵۹ کتاب :
Hierzulande. Aufsätze zur Zeit. 3691.
- (۱۰) ص ۱۳۵ ترجمه
Wo warst du, Adam? 7591 (۱۱)
- (۱۲) Ende einer Dienstfahrt, 6691
- (۱۳) اخیراً اطلاع یافتیم که رمان جدیدی از بل منتشر شده است به نام «عکس دسته جمعی با خانم» (Gruppenbild mit Dame)
- (۱۴) Billard um halb zehn
- (۱۵) ص ۱۲۹ ترجمه ، ص ۱۲۹ اصل.
- (۱۶) ص ۱۱۳ ترجمه ، ص ۱۱۵ اصل.
- (۱۷) ص ۹ ترجمه ، ص ۱۹ اصل.
- (۱۸) ص ۸۴ ترجمه ، ص ۸۹ اصل.



عسرت در زمانه عسرت

ضیاء موحد

شاعران در زمانه عسرت

رضا داوری

ح + ۱۳۴ صفحه

انتشارات نیل

شما هم اگر کتاب «شاعران در زمانه عسرت» را بخوانید این سؤال برایتان پیش می‌آید که چگونه این کتاب صد و سی و چهار صفحه شده است و نه مثلاً دو صفحه. البته عنوانهای فصول کتاب خیلی دهن‌پرکن هستند:

- ۱- زبان و نسبت آن با تمدن و تفکر جدید.
- ۲- زبان شعر.
- ۳- حافظ و نحوه تلقی ما نسبت به زبان اشارت

او .

الف- حافظ‌شناسی ادیبان و متبعان .
ب- تفسیر حافظ بر مبنای نیست انگاری .
۴- شعر امروز و مبانی تقدآن .
می‌بینید که درباره هر کدام از این عنوانها ممکن است کتابی در صدوسی و چهار صفحه نوشته شود. اما وقتی این کتاب را بخوانید باز با حیرت از خود می‌پرسید چگونه این کتاب صدوسی و چهار صفحه شده است ؟

ببینیم نویسنده در فصل اول «زبان و نسبت آن با تمدن و تفکر جدید» که بیست و چهار صفحه قلم فرسوده چه می‌خواسته است بگوید. حرف حساب نویسنده در این فصل این است که:

- ۱- زبان عبارت ، یعنی زبان تفهیم و تفاهم با زبان اشارت ، یعنی زبان عشق و همدلی فرق دارد .
- ۲- زبان امروز تفسیر صورتهای خیالی است و ما دیگر با امور واقعی سروکار نداریم (ص ۱۹).
- ۳- تجزیه فرهنگ به اجزاء و عناصر درست نیست و هر جزئی کل فرهنگ است پس بحران زبان همان بحران فرهنگ و انحطاط تمدن است و یکی معلول و دیگری علت نیست (ص ۱۱).
- ۴- در قدیم کلماتی مثل زبان، مکان، محسوس، معقول، ذهنی و خارجی و علم معنای صریحی داشتند، اما امروز دیگر ندارند (ص ۱۷) .

اگر خواننده به جای خواندن این فصل بیست و چهار صفحه‌ای این خلاصه را بخواند نه تنها چیزی از دست نداده بلکه چیزی هم به دست آورده که از خواندن این فصل به دست نمی‌آورد. می‌پرسید چرا ؟ من يك صفحه از این فصل را عیناً ، اینجا نقل می‌کنم ، شما ببینید چه از آن دستگیرتان می‌شود. توضیحی هم می‌دهم که نویسنده در اینجا می‌خواهد بگوید که زبان را نباید جدا از فرهنگ در نظر گرفت :

«وقتی می‌توان از ارتباط اجزاء يك فرهنگ (اگر فرهنگ اجزایی داشته باشد) بحث کرد که آن را يك نظام معقول بدانیم و اعتبار را نیز صرفاً به زبان منطقی و مفهومی بدهیم . البته در جامعه بشری می‌شود که از يك نظام معقول سخن گفت اما آن وقت دیگر هر چه می‌گوییم مربوط به تمدن است و اگر کسانسی مثل فردینان دوسوسور و ژاکوبسون از سیستم زبان سخن می‌گویند از این جهت حق دارند که نظرگاه علمی دارند یعنی زبان موجود در تمدن فعلی را منظور می‌کنند. می‌دانیم که برگسون هم زبان را زبان عقل می‌داند اما عقلی که او اینجا مراد می‌کند بامعقول هگل یکی نیست. این عقل و زبان متناظر آن مناسب دنیای ماده و وسیله‌ای برای تسخیر این دنیاست. پس آدمیان بنابر اقتضای حاجات مادی و اجتماعی زبان را به کار می‌برند. بدیهی است که زبان وقتی به حرف تبدیل شود چیزی جز آنچه برگسون می‌گوید نیست و اگر این فیلسوف به حیث تاریخی توجه داشت و بطور مطلق درباره زبان حکم نمی‌کرد ، رای او قابل تامل بود ، چه پیداست که او انحطاط تمدن و زبان را احساس کرده است منتهی این وضع را مربوط به ذات زبان دانسته است و به بیان دیگر زبان را عین ذات انحطاط گرفته است» (ص ۱۰).

ملاحظه می‌کنید که در این چند سطر اسم چهار آدم معروف ، سوسور ، ژاکوبسون (که البته منظور یاکوبسون است !) ، هگل ، برگسون ، مثل پاره خشت

روی هم ریخته شده است. چرا و به چه مناسبت؟ زبان عقل برگسون چه نوع زبانی است که به حرف تبدیل می‌شود؟ و چرا با معقول هگل (!) فرق دارد و در اینجا اصلاً چه لزومی دارد که از معقول هگل حرف بزنیم؟ و تازه معقول هگل چیست؟ شاید فکر کنید در صفحات قبل و یا بعد نویسنده در این موارد توضیحی داده است، ولی این‌طور نیست. صفحات قبل و بعد برای اسمهایی گذاشته شده که در این صفحه نیامده‌اند! این‌جا می‌رسیم به یکی از شگردهای نویسنده که تا آنجا که حافظه‌اش یاری می‌کند از آدمها و مکتبها اسم می‌برد بی‌آنکه هیچ تعریفی و توضیحی به دست دهد و یا نقل قول صریحی کند و یا آنکه در این صدم و سی و چهار صفحه حتی ارجاعی به یک کتاب یا مقاله بدهد. نویسنده نه تنها استنادی به مرجعی نمی‌کند، بلکه این کار را دون شأن خود می‌داند و به یقین منظور او از آوردن اسم این همه آدمها و مکتبها دو چیز است: یکی اثبات احاطه داشتن به علوم اولین و آخرین و دیگر خط بطلان کشیدن بر علوم اولین و آخرین. چنان‌که در همین چند سطر که نقل شد منظور از آوردن نام برگسون این بود که پنبه آن مرحوم را بزند تا از این پس به «حیث تاریخی» - که مثل همه عبارات دیگر این کتاب تعریفی از آن داده نشده است - توجه داشته باشد. و به همین ترتیب مثلاً «روانشناسی رسمی» - که معلوم نیست چه نوع روانشناسی است - در صفحه ۱۶ توسری می‌خورد و «متافیزیک غربی» در صفحه ۳۷ کوبیده می‌شود و «هربرت مارکوز» در صفحه ۱۲۵ با مشت به بیرون از رینگ پرتاب می‌شود تا در صفحه ۱۲۷ استتیک را از لوازم هنر امروز بداند، و در صفحه ۱۲۹ «فروید» و «سارتر» و «مارکس» یکجا کف‌دستی می‌خورند تا دیگر آرایشان مؤدی به نفی شعر نشود. حالا اگر بپرسیم کدام رای «مارکوز» و «فروید» و «سارتر» شعر را هیچ و پوچ اعلام کرده است نویسنده به خروش می‌آید که ارجاع دادن کار آدم حسابی نیست. البته این شیوه خیلی قدیمی است و هنوز هم آخوندهای خودمان وقتی می‌خواهند حدیثی نقل کنند و نمی‌دانند قال الصادق بگویند یا قال الباقر می‌گویند «علی مانقل» که همان «آورده‌اند» باشد و جان خودشان را راحت می‌کنند.

علاقة مفرد به ذات امور

در پایان این چند سطر که از کتاب آوردیم لابد به عبارتهای «ذات زبان» و «ذات انحطاط» توجه کردید. این یکی دیگر از ویژگیهای فکری نویسنده است که عشق عجیبی به لفاظی درباره «ذات و ماهیت» مسائل دارد و به همین دلیل علوم امروز را که متواضعانه دست از بحث درباره «ذات امور» برداشته‌اند و خود را از قیل و قالهای عهد عتیق راحت کرده‌اند، به کلی مردود می‌داند و می‌گوید:

«این علوم اگر هم علم باشد مربوط به این تاریخ و در زمینه این تمدن است و همین زبانی را می‌شناسد یا می‌خواهد بشناسد که امروز رایج است و در صدد تحقیق درباره «ذات زبان» و «ذات انسان» نیست.» (ص ۱۲). حالا می‌توانید بفهمید که چرا کتاب پر است از «ذات بشر»، «ذات تمدن»، «ذات شعر»، «ذات انسان»، «ذات» است که پشت «ذات» می‌آید و تأسف پشت تأسف که چرا دیگر کسی درباره «ذات» بحث نمی‌کند و کلی‌گوییهای قدیم از سر گرفته نمی‌شود. و در اینجا این کلید رمز را به دست خواننده این کتاب می‌دهم که بداند نویسنده علم امروز را به گناه این که بحث «ذات» را کنار گذاشته است بکلی بی‌ارزش می‌داند و هرکجا حرف از «علم» و «روش علمی» و «محقق» و «متتبع» و «ادیب امروزی» می‌زند مقصودش رد و انکار و احياناً دشنام است اگرچه لحن جمله چنین چیزی نشان ندهد. بنابراین در سطرهایی که در اول این نوشته از کتاب آوردم «نظرگاه علمی» که به «سوسور» و «یاکوبسون» نسبت داده شده به ظاهر صفتی پسندیده ولی در واقع امر نوعی رد و انکار این دو تن است، هم چنان که وقتی در این کتاب بارها می‌خوانید که زبان امروز زبان «تفهیم و تفاهم» است در واقع نویسنده متأسف است که چنین است و شاید به همین مناسبت باشد که در نوشته خود این صفت زشت و ناپسند را از زبان فارسی دور کرده تا دست معنی و «تفهیم و تفاهم» به‌دامن آن نرسد.

نویسنده تاسف دیگری هم دارد که در یافتن آن مشکل نیست و آن این که چرا قبل از میلاد مسیح یعنی زمانی که راجع به «ذات» بحث می‌شد به دنیا نیامده است، چنانکه در این باره می‌گوید:

«در آغاز دوره فلسفه یونانی یعنی با ظهور سقراط و افلاطون و ارسطو بود که این مشکل دلالت الفاظ بر معانی پیش‌آمد و طرح منطق ریخته شد و باز هم تا آغاز دوره جدید، جدایی کنونی میان علامت و چیزی که علامت مشخص آن بود وجود نداشت یعنی وقتی سخن گفته می‌شد می‌دانستند راجع به چه چیز حرف می‌زنند یا لااقل خیال می‌کردند که این را می‌دانند یعنی این تردید و بالاتر از آن، بدبینی و بدگمانی نسبت به زبان وجود نداشت. خدا و معانی و مفاهیم خیر و شر و آثار هنری معانی صریح و قاطع داشت. اما در روزگار ما بسیاری از این معانی بی‌معنی شده است، دیگر کلماتی مثل زمان و مکان، محسوس و معقول، ذهنی و خارجی و حتی علم معنای صریحی ندارند و در واقع نمی‌دانیم مدلولشان چیست» (ص ۱۶). من فکر می‌کنم اگر کسی دوبار این چند سطر را که الحق چیزی از کشف و اختراع در آن فروگذار نشده به دقت بخواند دیگر ادامه این مقال لزومی نخواهد داشت. واقعاً روزگاری که الفاظ بر معانی دلالت داشته‌اند چه روزگار خوشی بوده است: یاد باد آن روزگاران یاد باد! والا اگر همه نوشته‌ها مثل آن یا این چند سطر بود چه وضعی پیش می‌آمد:

«بقول هوسرل علایم زبانی يك منظور ایدة آلی دارد و يك منظور واقعی، معنی ایدة آل التفات به واقعیت

و امر انضمامی دارد که علامت ، دال بر آنست . پس زبان ، شیئی یا ناشی از اشیاء نیست و سوپژکتیو هم نمی‌تواند باشد بلکه علایم زبان استعلایی دارد و فعل این استعلا همزمان با بیان جمله است ، حتی وقتی کلمه‌ای را هم ادا می‌کنیم عین همان شیئی مدلول نیست و مدلول نیز بدون کلمه معنایی ندارد حالا بیهوده بحث نکنیم که تعلق فلان کلمه به فلان شیئی چراست و دلالت لفظ بر معنی چگونه است .» (ص ۱۵)

ملاحظه کنید که نویسنده خودش هم در آخر کار کلافه شده و فرار را بر قرار ترجیح داده است . من نمی‌دانم نویسنده فلسفه را به کدام زبان آموخته است . آنچه مسلم است ، هیچ اصطلاح مشهور و پیش پا افتاده فلسفی نیست که در این کتاب به معنای دقیق خود به کار رفته باشد . اصلاً نویسنده کلمه‌ها را در معنی‌هایی به کار می‌برد که به قول عربان لایسبغه احد . مثلاً من نمی‌دانم هیدگر چه حرفی زده که ترجمه فارسی آن این است : «بشر باید در بشریت خود بمیرد تا دوباره در انسانیت زنده شود» (ص ۳۵) . و یا «اهل تفکر یعنی اهل عشق» (ص ۴) و عجیب آن که در این کتاب دهها بار «اهل تفکر» به معنای «اهل غیر عشق» چوب خورده‌اند . و یا «زیستن و اندیشیدن یعنی اصرار در حیوانیت» (ص ۶۴ و ۶۵) .

چرا این کتاب ۱۳۴ صفحه شده است ؟

به سوال اول برمی‌گردم . چرا این کتاب صدوسی و چهار صفحه شده است ؟ آنچه درباره فصل اول گفتم تا حدی پاسخ این سوال می‌تواند باشد ، اما پاسخ اصلی را با نگاهی به فصل سوم که نویسنده آن را فصل مهم کتاب می‌داند می‌توان داد . این فصل بحثی درباره «حافظ و نحوه تلقی ما نسبت به زبان اشارت او » است .

این فصل که شصت و شش صفحه کتاب را پر کرده ، با حمله به ادیبان و منتیبعان که به حافظ پرداخته‌اند شروع می‌شود . و همه کسانی که از ابتدای خلقت عالم تا کنون و حتی بعد از این در این باره قلم زده‌اند و می‌زنند و خواهند زد بایک چوب‌رانده شده‌اند . همه اشتباه کرده‌اند . همه نقش خویشتن را در آب دیده‌اند . البته نغمه مخالف خواندن و چوب‌رد و انکار برسر عمر و وزید کوبیدن کار تازه‌ای نیست ، اما این که کسی شصت و شش صفحه را با این کار پر کند بدون آن که خود هیچ پاسخ درست و حسابی به آن همه سوالی که در هر سطر و صفحه طرح می‌کند بدهد و یا خود را درگیر یک بحث جدی کند ، فوت و فنی می‌خواهد که باید شناخت . اینک آن فوت و فن :

۱ - نویسنده در ابتدای هر فصل سوالی طرح می‌کند که به اقتضای الکلام بجز الکلام این سؤال خودش سؤال دیگری به دنبال می‌آورد و این سؤال هم سؤال دیگر و هکذا الی غیر النهايه . مثلاً «حافظ کیست؟» (ص ۹۰) ، «شعر با آراء همگانی چه نسبت دارد؟» (ص ۹۱) ،

«نسبت شعر و آراء همگانی چیست؟» (ص ۹۱) .

۲ - اما چه کسی باید بدین سؤالها جواب بدهد؟ در این مسابقه هوش هزارسؤالی نویسنده مطلقاً شرکت نمی‌کند . اما دست به کار بیسابقه‌ای می‌زند و آن اینکه مخالفانی فرضی و تصویری می‌تراشد و حرفهایی در دهان آنان می‌گذارد و آنگاه با آنان دست و گریبان می‌شود و جنگ مغلوبه می‌شود . اما هیچ معلوم نیست که این مخالف از کجای این شب تیره سر به درمی‌آورد و ناگهان سر زیر آب می‌کند و غیب می‌شود . مثال : «حوزه‌ای شعر حافظ را وسیله فرار می‌دهد تا ثابت کند که آنچه امروز در تمدن غربی ارزش و اعتبار دارد از ما اقتباس شده است و حوزه دیگر که این را حمل بر تعصب می‌کند حافظ را مخالف ریا و تزویر و مدرس اخلاق و اندرزگوی بزرگ می‌خواند.» (ص ۵۵) و باز :

«گروهی که بیشتر اصرار در غرب‌زدگی دارند کار را بجائی می‌رسانند که می‌گویند در دوان حافظ هر جا سخن از شادی و تن‌آسانی است گوینده آن سخن حافظ است و اشعاری که زمینه‌اش غم است الحاقی است» (ص ۵۵) .

حالا این گروهها کیانند ، از کجا آمده‌اند ، و غرب‌زدگی چه ارتباطی با سخن از شادی گفتن حافظ دارد ، مطالبی است که لابد ما از آن سر در نمی‌آوریم . اما خواننده «شاعران در زمانه عسرت» باید بداند که این کتاب پر است از این گونه استنباطات بدیع و خلق الساعه . حالا يك نمونه از این پیکارهای خونین را با یکی از این مخالفان نامرئی باهم می‌خوانیم :

«وقتی بعنوان ادیب و منتیبع به حافظ نگاه می‌کنیم بنام حفظ حرمت و اعتبار او « اندیشمند ارزنده‌اش» می‌خوانیم و سعی می‌کنیم با تفسیر خود مانی و مطابق مد روز ، شواهدی برای اثبات این مدعا در شعر او بیابیم ؛ البته به نظر ادیب این مدعا بدیهی است ؛ منتیبعی قاعده منتیبع اینست که برای هر قولی دلایل و اسناد و شواهد و مدارك ارائه شود ؛ چه اگر اسناد و مدارك نباشد ادبیات خودمانی هم هیچ و پوچ می‌شود و حقیقه غبن و دریغ بزرگی است که این ادبیات از بین برود ؛ پس باید به هر قیمت که باشد جلوی این امر را گرفت ؛ البته نجات این ادبیات به قیمت نابود کردن و هیچ انگاشتن فردوسی و نظامی و عطار و مولوی و حافظ تمام می‌شود اما مانی ندارد ادبیات بماند . حافظ و مولوی هر چه می‌خواهند بشوند ؛ تازه حافظ و مولوی نابود نمی‌شوند ؛ آنها هم آدمهائی می‌شوند مثل ما و مگر ما هیچ و پوچ هستیم که وقتی آنها مثل ما شدند ، هیچ و پوچ باشند . من بسهم خود هر قصدی داشته باشم قصد اسائه ادب به این بشر عزیزالوجود امروزی ندارم ؛ فقط این را می‌گویم که وقتی حافظ «اندیشمند ارزنده» باشد ، آدمی می‌شود مثل ما «اندیشمندان ارزنده» ؛ خوب یا بد این امر را نمی‌دانم و ای بسا که کسانی می‌پندارند با نزدیک ساختن حافظ و امثال او به خودشان بر قدر و مقام او می‌افزایند . آنچه بنظر من محرز است و احساس می‌کنم ، اینست که حافظ «اندیشمند ارزنده» نیست و

سخن غیر مگو با من معشوقه پرست
کز وی و جام میم نیست به کس پروایی

یقول:

«هوایی که حافظ در سینه خود نهفته است ،
هوای نجات از تفکر حصولی و اندیشه است و از این
هوای ، سرها بریاد می‌رود و «من معشوقه پرست» ،
رند و انسان کامل است که پروائی جز به حق و حقیقت
و رندی ندارد» (ص ۸۴) .

وله ایضاً :

« حیرت و هیبت حافظ برای رهایی و نجات
از رقیب یعنی شیطان و نفس اماره است.

در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب

یارب مباد آن که گدا معتبر شود» (ص ۹۷).

و از این قبیل فراوان . من به خصوص خوانند-
گان را به فصل آخر این کتاب («شعر امروز و مبانی
نقد آن») ارجاع می‌دهم که خود داستانی دیگر است .
بیهوده نیست که نویسنده در مقدمه می‌نویسد که این
کتاب «متضمن نکاتی ورای تفکر عادی و عادت فکری
قوم» است .

و حالا که دارم سطر آخر را می‌نویسم می‌بینم در
محدودهٔ این خریطهٔ سنوری واقعا زمانه ، زمانهٔ عسرت
است . عسرتی همه جانبه و همه گیر . □

مانند متبعان دلایل و شواهد قاطع هم نمی‌توانم ارائه
کنم» (ص ۶۸-۶۹) .

ملاحظه می‌کنید که همینطور این کلاف سر درگم
پیچ و تاب می‌خورد و آنگاه در این جنگ زرگری گاه
و بیگاه هم نویسنده عصبانی می‌شود ، قهر می‌کند ،
آشتی می‌کند . مثلاً این‌طور:

«اگر حافظ را اینطور فهمیده‌اید کاش اصلاً
حافظ را نمی‌خواندید ! نه ، بخوانید و هر طور می-
خواهید تفسیر کنید ، بمن ربطی ندارد.» (ص ۱۱۰)
مثل اینکه معلوم شد چرا و چگونه کتاب صدوسی
و چهار صفحه شده است . حالا چند نمونه از اظهار
نظرهایی را که نویسنده برخلاف روش متداول خود
در امور عقلی کرده می‌آوریم تا نوع نگرش مشارالیه در
مسائل معلوم گردد.

در تفسیر این شعر حافظ :

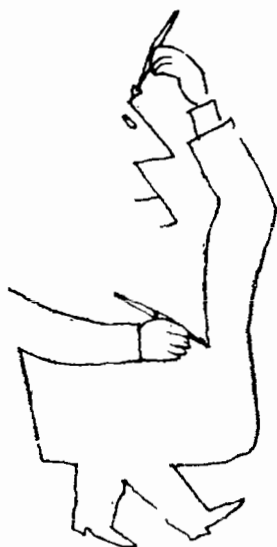
علم و فضلی که به چل سال دلم جمع‌آورد
ترسم آن نرگس مستانه به یکجا ببرد

می‌فرمایند:

«این ترس ، ترس متعارف و معمولی که ما داریم
نیست . این ترس عین زیر و رو شدن بنیاد هستی
بشری و گذشتن از علم حصولی و رسیدن به مرتبه
ولایت است ، و ولایت و عشق کاربازی نیست.» (ص
۷۱)

و نیز در تفسیر این دو بیت :

ما در درون سینه هوایی نهفته‌ایم
بریاد اگر رود سر ما زین هوا رود



کتاب چیست ؟

براساس تعریف سازمان یونسکو کتاب عبارت است از
نشریه‌ای غیر ادواری که حجم آن بدون شمارش صفحات
جلد از ۴۸ صفحه بیشتر باشد.

تعریف‌های دیگر :

مجموعهٔ خطی یا چاپی (فرهنگ معین)

اجتماع چند جزو نوشته شده یا چاپ شده که آنها را
به هم منضم کنند و به یکدیگر متصل نمایند. (ناظم‌الاطباء)
فرق بین کتاب و رساله آن است که در لفظ کتاب و مفهوم
آن تمامیت منظور است و در رساله منظور نیست . (دهخدا)
به نقل از کشف اصطلاحات الفنون) .

چشمه جوشان ابهام

درباره «صومعه پارم»^۱

هرمز شهدادی

— «ای قدرت خودکامه ، تا کی
بر اینتالیا سنگینی خواهی کرد؟» [صفحه
۳۳۱]

— تا آنگاه که کتابهایی همچون «صومعه
پارم» نوشته نشده است .

کوشش برای تحلیل يك اثر هنری (به ویژه رمان) مانند گشودن تارهای پارچه بافته شده‌ای است که پس از اینکه یکایک نخهایش باز شد دیگر پارچه نیست (شاید فقط نخ باشد). و چون هررمان بزرگ يك تمامیت جامع است ، يك کل است ، رو به روشن شدن با آن ، مثل برخورد باهر اثر هنری دیگر ، باید بدون هر نوع پیشداوری باشد ، و تنها دانستن «زبان» یا «قرارداد» اثر برای فهم آن ضروری است . به همین لحاظ آنچه پس از این می‌آید برای آن گروه که رمان استاندال را نخوانده‌اند نیست . چرا که

۱— صومعه پارم ، نوشته استاندال ، ترجمه اردشیر نیکپور ، انتشارات نیل ، ۱۳۵۰ ، که در دفتر اول «کتاب امروز» نیز نقدی بر آن چاپ شده بود .

خواندن این نوشته ممکن است موجب شود تا برخی از نظریاتی که شاید هیچ ربطی به کتاب‌نداشته‌باشد پیشداوری‌ناخواسته‌ای در خواننده ایجاد کند . این نوشته تحلیل نکته‌هایی است که برای نویسنده آن به عنوان «نوعی خواننده» رمانی که در ۱۸۳۹ در فرانسه نوشته شده پیش آمده است .

به چنگ آوردن تمامیت رمان استاندال ، مثل هراثر هنری دیگر ، مستلزم آن است که اولاً خواننده خود را به تمامی در اختیار اثر بگذارد یا به عبارت دیگر خود را به درون آن پرتاب کند ، ثانیاً بتواند چگونگی بیان‌نویسنده را به درستی دریابد .

و به همین لحاظ ، خواننده در برخورد بدون پیشداوری با کتاب ، همگام یا نویسنده ، پیمودن راهی دشوار را آغاز می‌کند و لحظه به لحظه آدمیان را با آنچه احاطه‌شان کرده است باز می‌شناسد . و در این شناسایی — یا بهتر بگوییم : در این کشف — همه‌چیز در ابهام و در شك ریشه دارد . زیرا شناخت در این اثر (مثل هر اثر هنری دیگر) شناخت علمی نیست ، شناختی که بتوان آن را «تعریف» و «طبقه‌بندی» کرد : بیرون کشیدن عناصر ثابت و مشخص‌وکلی از روابط نامعلوم و عمومیت دادن آنها . برعکس ، شکل دادن به بیشکلیهاست ، به همان‌گونه که هستند : محدود ، مبهم ، پر از شك . و صنعت نویسنده در این رمان (مانند دیگر نویسندگان) نشان دهنده چگونگی این شناخت است^۲ .

اگر رئالیسم را فهم و بیان «واقعیت» آنگونه که به «حقیقت» نزدیکتر باشد تعریف کنیم ، استاندال به معنایی خاص رئالیست است . زیرا هیچگاه در اثر خود بیش از آنچه می‌بیند نمی‌بیند و بیش از آنچه که در حد شناخت آدمهای رمانش است قضاوت نمی‌کند . و به این ترتیب در کتاب ، هیچ مکانی بیش از «يك نگاه» به خود اختصاص نداده است ، هیچ واقعه بیش از سهم اندک انسانه که در آن شرکت می‌کند (با همه ناتوانیها در بازدیدن و

۲— قیاس شود با این جمله ژان پل سارتر: «زیرا که صنعت (Technique) داستان همواره بر دید فلسفی نویسنده دلالت می‌کند.» («زمان از نظر فاکتر» ، کتاب امروز ، شماره ۱ ، ص ۱۷) .

بازشناختن) توضیح داده نشده است . و اگر ابعاد این شناسایی همراه با گسترش داستان وسعت پیدا می‌کند به علت دانسته های فرهنگی و آگاهیهای علمی نویسنده نیست ، بلکه به سبب غور و تعمق هرچه بیشتر کاشف در موارد شناسایی و به‌اصالت نزدیکتر شدن شناخت او است . پس رئالیسم استاندال ، نگرش بیرونی و خداپا نه بر وقایع و آدمیان نیست ، بلکه نگرش صادفانه است (بدون بار کردن حجم سنگین دانسته‌ها و کلیات ذهنی بر شرایط و امور عینی) که رئالیسم او را شکل می‌دهد .

شرایط عینی در رمان ، «روابط» است که اهل فلسفه آن را به دو وجه اساسی بخش کرده‌اند : انتزاعی یا ذهنی و انضمامی یا عینی . و منظور از «رابطه» در اینجا آن بعد بیشکلی است که از برخورد دو موجود ، یا در کنار هم قرار گرفتن دو موجود ، یا جمع شدن چند عنصر ایجاد می‌شود . مثلاً نیوتون در زیر درخت سیب با رابطه «افتادن سیب از درخت» مواجه شد . رابطه‌ای در نگاه عادت‌ی آشکار ، و در نگاه کاشف مبهم . «نیروی کشش زمین» یا «قوه جاذبه» آن بعد بیشکلی و پنهانی است که فقط نگاه نیوتون توانست آن را کشف کند . کار هنر نیز بدین‌گونه است : چیزی بیشکلی را در روابطی مشخص پیدا کردن . و استاندال با این دو رابطه اصلی برخوردی شگفت و در نگاه نخست ساده دارد ، تا بعد بیشکلی را که می‌جوید بیابد .

به خلاف بیشتر رمانهای قرن نوزدهم (به جز آثار داستایوسکی) که صنعت اصلی آنها بیان روابط انضمامی است به همان‌گونه که هر بیننده‌ای می‌تواند ببیند (و در نتیجه رمان به صورت شرح حال یا روایت ساده از وقایع و انسانها بیرون می‌آید و نویسنده خدای همه چیز بین و همه‌چیزدانی است که مو به مو جهان را وصف می‌کند) استاندال به این کشف (در نظر ما قرن بیستمیها بدیهی) رسیده است که هر رابطه انضمامی در مورد انسان مثل کوه یخی است که چهار پنجم آن رابطه انتزاعی است . و مهم این است که دستیابی بر این کشف ، «فلسفی» نیست ، «هنری» است . زیرا هر يك از روابط انضمامی برای او نه خطی مستقیم که نقطه مرکزی شعاعهای روابط انتزاعی

معلوم یا مبهمی است که جستجوی هریک از آنها در شکل دادن به آن «وجود بیشکل» مؤثر است. پس استنادال، که هیچ چیز بیش از خواننده نمی‌داند، با او به راه می‌افتد، قدم به قدم و لحظه به لحظه به جستجو می‌پردازد، و پیش می‌رود. و فقط در آخرین صفحه‌های پایان رمان است که هم خود او وهم خواننده در می‌یابند که به کمال رشد انسانی خود در رمان رسیده‌اند: «تفکر انعکاسی»^۳.

بدین معنی که از فصل اول خواننده، مانند قهرمان رمان، نوجوانی ناآگاه است که از جنگ بزرگ «واترلو» تنها لحظه‌های کوتاه و خالی از عظمت و شکوه را می‌بیند. آنچه از ناپلئون می‌شناسد خواست پنهان بلندپروازی است و... یعنی جهان را با بینشی نوسالانه توجیه می‌کند. و پس از گذشتن از ماجراها و رویدادها و بزرگ شدن و بزرگتر شدن آنها است که می‌تواند آگاهانه عمل کند و به والاترین رابطه انسانی (عشق) برسد.

در سراسر این سیر و سلوک، روابط انضمامی کوتاه‌اند و ساده، یا چندان بدیهی نشان داده شده‌اند که خواننده آنها را ساده می‌بیند. و چون هریک از این روابط نقطه مرکزی شعاعهای گوناگون روابط انتزاعی (یا بهتر بگوییم ذهنی) هستند، خواننده بی‌آنکه خود بداند مشروع یا نا مشروع بودن این روابط را فراموش می‌کند. چه بیش از آن که با چشم عادتت خود به ماجرا بنگرد، با «چشم قهرمان هر رویداد» آن را می‌بیند. اینکه فابریس فرزند مشروع یا نامشروعی است، اینکه عمه او عاشقش می‌شود، اینکه کنت آگاهانه نیرنگ می‌بازد، و بالاخره اینکه فابریس در عین دانایی و آگاهی همه مظاهر ستم و نیرنگ را می‌پذیرد، همگی چنان ارائه شده‌اند که خواننده از «قضاوت اخلاقی» به دور می‌ماند تا لحظه پایان کتاب که به تفکر

۳- «تفکر انعکاسی» عمل ذهن است که به خود باز می‌گردد و درباره حالات و افعال خود می‌اندیشد تا بر آنها آگاهی یابد. پس تفکر انعکاسی هم «ادراک» است و هم «شعور» به ادراک. (نقل از «ادیات چیست؟» اثر ژان پل سارتر، حواشی مترجمان، صفحه‌های ۱۱۵ و ۲۴۰.)

انعکاسی می‌رسد. یعنی رشد می‌کند و بلوغ فکری می‌یابد: در اینجا قهرمان یا ضدقهرمان رمان بشریت‌ترین و ذهنیت‌ترین روابط (عشق) را در می‌یابد (زیرا پیش از این نمی‌دانست که دوست می‌دارد یا نمی‌دارد و اکنون می‌داند که دوست می‌دارد و که را دوست می‌دارد و چرا دوست می‌دارد) و در سلوکی نیمه عارفانه در مراحل روح به وجهی از آزادی دست می‌یابد (در مرحله اول هنگامی که می‌تواند از زندان فرار کند و نمی‌پذیرد و در مرحله بعد که همه چیز را رها می‌کند و در صومعه پارم گوشه می‌گیرد). یا به عبارت دیگر به «قدرت انتخاب کردن» می‌رسد که همان آزادی است. و خواننده همگام با او به چنین مرحله‌ای رسیده است: مرحله تفکر انعکاسی. یعنی باز می‌گردد و در رمان روابط را دوباره می‌بیند، می‌سجد، ارزیابی می‌کند و نتیجه می‌گیرد.

مسئله بسیار مهم در اینجا چگونگی بیان نویسنده است. استنادال نه فیلسوف است و نه شاعر و نه عالم. قصه گواست. به همین سبب خواننده وارد گرما گرم داستان و ماجرا می‌شود. شاید خواننده هیچ‌گاه به قضاوت اخلاقی یا به تفکر انعکاسی نرسد. شاید فقط داستان را برای خود داستان بخواند و بگذرد. اما همین خواندن به او «نوعی نگرستن به اشیاء و روابط» را یاد داده است: «نگرستن ملتهبانه» بر اطاقکی در برجی که انسانی در آن محبوس است. نگرستی که، اگر بخواهیم آن را صرفاً به صورت روابط انضمامی بیان کنیم، هیچ چیز تازه‌ای در آن نیست (جوانی در پشت پنجره‌ای می‌خواهد تعلق خاطر خود را به دختری در بیرون بیان کند) و اگر بخواهیم صرفاً آن را انتزاعی بینیم ذهنیتی ممکن به شمار می‌رود (رابطه‌ای که محدود به زندان و پنجره نیست، همه جا ممکن است انسان کسی را دوست بدارد و در تلاش برقراری رابطه با او باشد). اما اگر مانند نیوتون، که رابطه افتادن سیب از درخت را بر زمین و رابطه درخت و زمین را به کار می‌گیرد تا به «جاذبه» بیشکل شکل بدهد. بخواهیم به «عشق» و «تفکر انعکاسی» در مورد خویشتن و دیگری» و «زندگی» شکل بدهیم، مانند استنادال عمل می‌کنیم: در محدوده‌ای که همه چیز آشکار و خسته کننده می‌تواند باشد، ما ملتهبانه در رابطه انضمامی و انتزاعی غرق می‌

شویم، برمی‌آییم، در اندیشه مداوم قهرمان رمان خرد می‌شویم و چون در آخر از غرقاب سر برمی‌آوریم دیگر موجود پیشین نیستیم: لحن گفتارمان که لحن فابریس است از شور و شوق آکنده است، لباس پوشیدنمان که لباس پوشیدن فابریس است ساده است، گفته‌های او است موشکافانه و دقیق است. و از این پس دیگران با «چشم دیگری» جز آنچه که قبلاً ما را می‌دیدند می‌بینند: کنتس به ترتیب از فابریس دست برمی‌دارد و به ازدواج با کنت تن می‌دهد، اسقف اعظم که پیشتر فابریس را پدرا نه دوست می‌داشت اکنون با خصومت به او دشنام می‌دهد، کنت موسکا و دیگران...

به دنبال همین گونه نگرستن بر روابط و بر جهان است که خواننده می‌تواند پس از خواندن کتاب با اینکه می‌داند فیلسوف مورد علاقه استنادال «هابز» است، باز چگونگی توصیف او را از دربار پارم و دسیسه‌ها و از حکومت خود کامه و از نیرنگ و نادرستی، صادقانه و اثر بخش بداند، یا بهتر بگوییم از کتاب دید اجتماعی صحیح که بر ضد ستمگری و خودکامگی است به دست آورد. چرا که کتاب خود صومعه‌ای است: صومعه‌ای هیولا که ستونهایش بر تاریخ امیرنشینهای فئودالی قرن هژدهم برپا است، درهایش بر بندگان و رعایا و بورژواهای کوچک بسته است، هر سنگش از نخوت و خودپسندی، نیرنگ و پستی و هوس پرداخته شده است، و همان گونه که از نامش پیداست مذهب مانند چادری تمامی آن را از چشم ظاهر بین خلق پنهان داشته است. اینجا روایتگر (استنادال) است که کلید به دست بر خواننده در می‌گشاید و حجره به حجره را بدو نشان می‌دهد. و در هر حجره کسی: زنی زیبا و هوشمند، خود کامه‌ای برتری جوی، دسیسه گرانی ماهر... و قهرمانی که خواننده پس از دستیابی بر تفکر انعکاسی می‌فهمد که قهرمان نیست، انسانی است که نیروهایش اندک اندک و در صداقت خطر انگیزش با آنچه که احساس حکم می‌کند، متجلی می‌شود و چون به عشق (شناسایی؟) دست می‌یابد، یک باره دیگری می‌شود، دیگری که اکنون می‌توان قهرمانش خواند (زیرا خود را انتخاب می‌کند) هر چند

در لوای قدسی ما بانه دل به عشقی پنهان
 سپردن و با زنی شوهردار نرد عشق باختن
 و همه چیزی را وانهادن تا فرزند نامشروع
 خود را ربودن و سرانجام دل به تنهایی
 و انزوادادن از قهرمان رمانی رئالیستی
 بعید می نماید .

و صومعه ، که سنت و مذهب از
 چشمانی تیزبین پنهانش می دارد، تجلیگاه
 خصوصیات بهیمی کسانی است که شهوت
 قدرت ، شهوت شهرت ، شهوت ثروت
 آنان را تا مسخ شدنی دردناک پیش می-
 برد . به گفته نویسنده: عروسکان درباری .
 و هرگاه بیگانه ای در جمع این آشنایان
 زیانکار سر بر می کشد (شاعری آزاده که
 محکوم به مرگی ناعادلانه است، دخترکی
 که پرنده و عشق را گریزی از تباهی
 درباریان می بیند ، زنی گاریچی که در
 جنگ همه خصال مردمانی عامی را نشان
 می دهد ...) خواننده را در خلاف تضاد
 روابط ، در گرداب قیاس و استنتاج ،
 در شناسایی انسان و انسانیت ، رها می -
 کند .

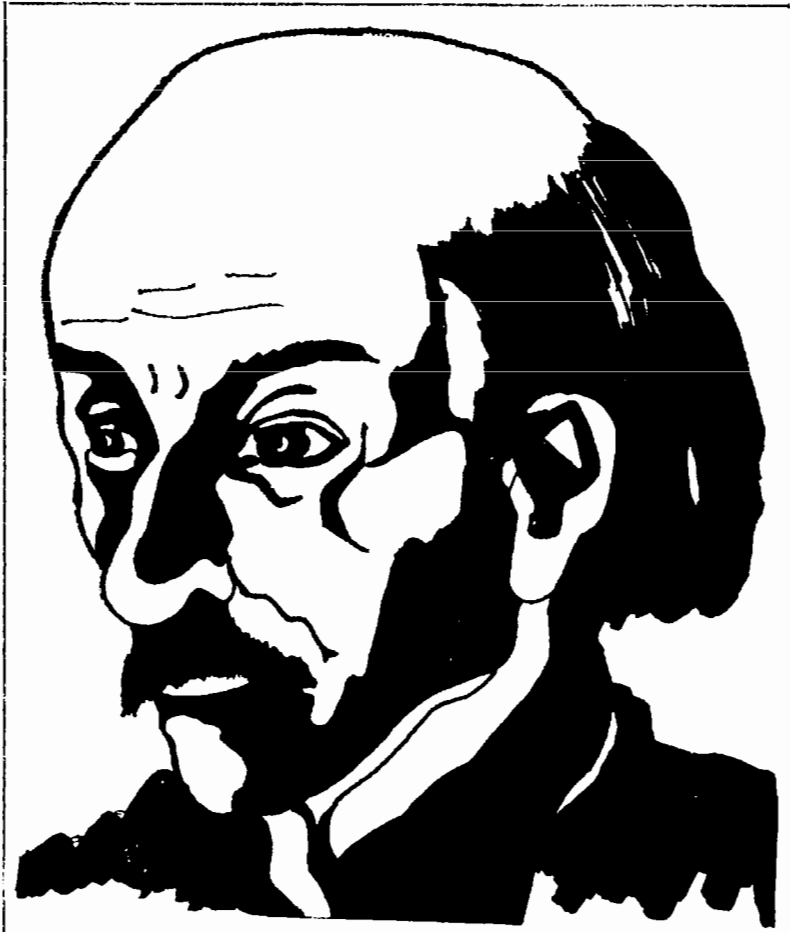
و با این همه ، «صومعه یارم» رمان
 است ، رمانی به نهایت استادانه و
 هنرمندانه ، اثری هنری و بزرگ ، خالی
 از هرگونه تفلسف و هرگونه علمیت .
 ماجرا و اوج و فرود دارد . همچون
 زندگی ، آن بیشکلی و ابهامی است که
 می تواند چشمه جوشان هرگونه برداشت
 و هرگونه تفسیر باشد . اما خود از
 تفسیر خالی است . مثل درخت است که
 می توان از برگ سبز آن باهوشیاری پی
 به معرفت برد . و حقیقت هنر هم همین
 است که بیش از زندگی ، زندگی است .

□

کتاب آبی :

(اصطلاح انگلیسی ، معادل کتاب زرد در
 فرانسه، کتاب خاکستری در بلژیک، کتاب سبز
 در ایتالیا، کتاب نارنجی در روسیه، کتاب
 سرخ در آتریش، کتاب سفید در آلمان) مجموعه
 اسناد سیاسی که در مجلس شوری توزیع شود.
 (فرهنگ معین)

از
صبا
تا
نیما



در دفتر اول «کتاب امروز» اشاره‌ای به کتاب «از صبا تا نیما» و شرح حال مختصری از نویسنده آن، یحیی آراین‌پور، چاپ شد.

«از صبا تا نیما» در حقیقت تاریخ ادبیات فارسی است از فتحعلی خان صبا، ملک‌الشعرای دربار فتحعلی‌شاه تا نیما یوشیج، شکنده سنت هزار ساله شعر فارسی و شروع کننده دوره جدیدی که هنوز ادامه دارد.

از صبا تا نیما دوره‌ای بوده است پرشورتر و پرثمرتر از آن که امروز، از يك فاصله کمابیش پنجاه ساله، به نظر می‌رسد. در این دوره نه تنها در زمینه شعر بلکه در زمینه نثر هم مقدمات تحولی که به صادق هدایت و شاگردان او منجر شد فراهم می‌شد. نویسنده «از صبا تا نیما» این جریانات را به دقت مطالعه می‌کند و خوانندگان خود را در متن آنها قرار می‌دهد. «از صبا تا نیما» نخستین کتابی است در زمینه ادبیات جدید فارسی که با روش و بینش کافی نوشته شده است. اکنون که این اثر مهم در دو مجلد از طرف شرکت سهامی کتابهای جیبی انتشار یافته است، «کتاب امروز» برای دادن نمونه‌ای از سبک کار آراین‌پور دو قسمت از فصل سوم جلد دوم کتاب را در اینجا نقل می‌کند:

طنز نویسی

... در ردیف روزنامه‌نگاری نوع جدیدی از ادبیات به وجود آمد و آن طنزنویسی بود که معایب و مفاسد رژیم گذشته و اعمال عمال آن را به باد استهزا می‌گرفت.

آن نوع ادبی، که در السنه غربی satire نامیده می‌شود و در فارسی طنز اصطلاح شده، عبارت از روش ویژه‌ای در نویسندگی است که ضمن دادن تصویر هجوآمیزی از جهات زشت و منفی و «ناجور» زندگی، معایب و مفاسد جامعه و حقایق تلخ اجتماعی را به صورتی اغراق‌آمیز، یعنی زشتتر و بدتر کبیتتر از آنچه هست نمایش می‌دهد، تا صفات و مشخصات آنها روشنتر و نمایانتر جلوه کند و تضاد عمیق وضع موجود با اندیشه يك زندگی عالی و مأمول آشکار گردد. بدین ترتیب قلم طنزنویس با هرچه که مرده و کهنه و واپس‌مانده است و با هرچه که زندگی را از ترقی و پیشرفت باز می‌دارد، بی‌گشت و اغماض مبارزه می‌کند.

مبنای طنز بر شوخی و خنده است، اما این خنده خنده شوخی و شادمانی نیست. خنده‌ای است تلخ و جدی و دردناک و همراه با سرزنش و سرکوفت و کمابیش زنده و نیشدار که با ایجاد ترس و بیم خطا کاران را به خطای خود متوجه می‌سازد و معایب و نواقصی را که در حیات اجتماعی پدید آمده است بر طرف می‌کند. به عبارت دیگر اشاره و تنبیه اجتماعی است که عزلت و غفلت را مجازات می‌کند و هدف آن اصلاح و ترکیه است نه ذم و قدح و مردم‌آزاری. این نوع خنده، خنده علاقه و دلسوزی است؛ ناراحت می‌کند، اما مأمون می‌سازد و کسانی را که معروض آن هستند، به اندیشه و تفکر وامی‌دارد.

در مقام تشبیه می‌توان گفت که قلم طنزنویس کارد جراحی است نه چاقوی آدمکشی. با همه تیزی و برندگیش، جانکاه و مودبی و

کشنده نیست بلکه آرامبخش و سلامت‌آور است. زخمهای نهانی را می‌شکافد و می‌برد و چرک‌وریم و پلیدیها را بیرون می‌ریزد، عفونت را می‌زداید و بیمار را بهبود می‌بخشد.

گاهی خنده و شوخی گذران و خفیف و زاییده نقصها و اشتباهات کوچک و بی‌اهمیت است و زمانی تلخ و زهر آگین و ناشی از عیوب و مفاسد و گمراهیهایی که مقام اخلاقی طبیعت بشری را تنزل می‌دهند. پس هرچه مخالفت نویسنده و بغض و کینه او نسبت به حوادث زندگی شدیدتر و قویتر باشد، به همان نسبت طنز کاریتر و دردناکتر می‌شود و از شوخی و خنده ساده و سبک به مرتبه‌اعلای آن که همان «طنز واقعی» باشد نزدیک می‌گردد.

طنزنویسی بالاترین درجه نقد ادبی است.^۴ طنزنویس به شرط آنکه حوادث و چهره‌ها را دگرگون نکند، از فانتزی رئالیستی و از اصول دیگر هنر بدیعی استفاده می‌کند و این حوادث و چهره‌ها را برجسته‌تر و نمایانتر از آنچه هست جلوه می‌دهد و در بند آن که تابلو راست و درست (عینی) باشد، نیست.^۵ برهم زدن رابطه و انتظام و تناسب موجود و تغییر و تحریف ظاهر درست‌نمای حوادث و اشخاص، وسیله‌ای است برای آفریدن تیپها و بسط دامنه شمول و تعمیم این صفات به کلیه افراد و آحاد آن و سرانجام دست‌یافتن به واقعیت بیشتر در نمایش زندگی.

از آنچه گفته شد چنین نتیجه می‌گیریم که طنز حقیقی هرگز نمی‌تواند بی‌هدف و رؤیایی و وهمی باشد و به عبارت دیگر یورش طنزنویس به سنگر «زشتی و پلیدی» هنگامی می‌تواند قرین موفقیت گردد که تمثال بیمثال و الهامبخش «نیکی و زیبایی» پیوسته در مد نظر او باشد.

طنزنویس هنگامی که به موضوع معینی می‌خندد و آن را رد و

انکار می‌کند، در واقع آرمان مثبت خود را، که در جهت مخالف آن قرار دارد، آشکارا یا نهانی و صراحتاً یا تلویحاً به خواننده عرضه می‌دارد.

«ایجاد تصور دربارهٔ يك زندگي عالی و زیبا از راه تصویر جهات پست و ناشایست زندگي و بیدار کردن شوق کمال مطلوب در خواننده» از وظایف مهم طنز رئالیستی است.^۵

«باید توجه خواننده را به آنچه که در پیرامون اوست جلب کرد، پستیها را یکپاکی به رخ او کشید، باید خواننده را پا به پا دنبال کرد و نمی‌آسوده نگذاشت. باید کار را به جایی رساند که او از آن همه زشتیهای بیحد و حصر به جان آید و سرانجام با عزم راسخ از جای برخیزد و فریاد زند: آخر راستی این چه زندانی است که من در آن گرفتار شده‌ام؟ مرگ که از این زندگي بهتر است! دیگر نمی‌خواهم در زیر این بند و زنجیر جان بکنم!»

خلاصه، طنز تنها هنگامی می‌تواند به هدف عالی خود برسد که از روحی بلند و پاک تراوش کند، روحی که از مشاهدهٔ اختلاف عمیق و عجیب زندگي موجود با اندیشهٔ يك زندگي مأمول در رنج و عذاب است — همین صفت عالی و هدف بزرگ طنز است که هوراسیا در روزگاران قدیم بدان اشاره کرده است.

هزل و هجو در ادبیات ایران — ادبیات طنزی باید ناظر به حوادث کلی (تیبیک) زندگي باشد، نه انحرافات جزئی و تصادفی از حد عادت و طبیعت و بنابراین نباید حربهٔ تعرض و تجاوز بر شخصیت کسانی قرارگیرد که به نظر نویسنده پسندیده و خوشایند نیستند. هجو کسان و ناسزاگویی شایستهٔ نام نویسنده و مقام نویسندگي نیست. متأسفانه در ادبیات قدیم ایران طنز به معنایی که شناختیم، یعنی انتقاد اجتماعی به کنایه و در جامعهٔ هزل و شوخی کمتر وجود داشته، زیرا در آن عصر و زمان و در آن وضع اداری و اجتماعی کشور، ادبیات اغلب برای شاه و درباریان و خواص مملکت به وجود می‌آمد و قهرآ شاعر و نویسنده نمی‌توانست از اعمال و افعال اربابان خود و دستگاهی که بر آن ریاست داشتند، انتقاد کند. به علاوه در «هزل» و «هجو» گویندگان ایران، همیشه عوامل شخصی (سوژکتیف)، خاصه کینه و غرض و خودبینی، مقام اول را می‌گرفت و مجالی برای تصویر حقیقی و کلی باقی نمی‌گذاشت. هجو سرایان به جای آنکه به مسائل اجتماعی بپردازند و معایب عمومی جامعه را نشان بدهند، به رقیبان و همکاران خود می‌تاختند یا به ارباب نعمت و احسان، که از دادن صله و پاداش آنان مضایقه و امساک می‌کردند، دشنام و ناسزا می‌گفتند و بدین طریق هم پایهٔ سخن و هم مقام انسانی خویش را پایین می‌آوردند.

يك شاعر اصفهانی گفته است:

سه شعر رسم بود شاعران طامع را

یکی مدیح و دوم قطعۀ تقاضایی

اگر بداد، سوم شکر، و رنداد، هجا

از این سه من دو بگفتم دگر چه فرمایی؟

اگر از نمونه‌های نادر و معدودی مانند «موش و گربه» و بعضی لطایف عبید زاکانی، شاعر قرن هشتم، و شعرای دیگر و سخنان طبیعت‌آمیز و نکته‌داری که به ملانصرالدین، از ترکان آناتولی، یا کسانی مانند او نسبت داده شده و زیاتر در عموم است و بعضی آثار محمدحسن صفاعلی معروف به نبی‌السارقین در دورهٔ ناصرالدین شاه بگذریم، در سرتاسر ادبیات حجیم هزار سالهٔ ایران به آثار طنزآمیز، که هدف آنها اصلاح و تزکیه باشد، بر نمی‌خوریم.

حتی زیباترین و هنرمندانه‌ترین هجویه‌ها مانند... هجای ابوالعلاء گنجوی از داماد خود، خاقانی شیروانی، و امثال آنها همگی جنبهٔ شخصی داشته و به قصد انتقامجویی سروده شده است.

هجویه‌های انوری، سوزنی، مختاری غزنوی و در زمانهای اخیر هجویه‌های شهاب ترشیزی و یغمای جندقی چنان با کلمات و عبارات نازیبا و ناهموار پر است که از خواندن آنها مو براندام هراسانی راست می‌شود. در روزگاران نزدیکتر به عصر ما نیز شاعران هجاگو، مانند ایرج و عشقی متأسفانه همان راه و رسم متقدمان را در پیش گرفته‌اند، تا حدی که عارفنامهٔ ایرج يك هجویه سراسر دشنام و ناسزا است دربارهٔ مرد وارسته و پاکدلی مانند عارف قزوینی.

طنز در خدمت مشروطه و آزادی

با پیدایی مشروطیت، ادبیات طنزی حقیقی، که لبه‌تیز خود را بیش از افراد متوجه اجتماع و معایب عمومی جامعه ساخته بود، پدید آمد و درحقیقت به نفع افکار آزادیخواهانه به شعر تغزلی دست انحصار داد. بعبارت دیگر طنز و رئالیسم دو نوزاد توأمان بودند که در دامان شعر تغزلی ایران پرورش یافتند.

طنزنویسی از تتر کمتر استفاده کرد. معهدا با آغاز مشروطیت و پیدایش روزنامه‌نگاری، در نثر فارسی نیز مرحلهٔ نسبتاً جالب توجهی به وجود آمد و طغیان افکار آزادیخواهانه و شور آزادی و احساسات میهنپرستی گذشته از اشعار سیاسی و وطنی در يك رشته مقالات و پاورقیهای کوتاه فکاهی و شوخی‌آمیز (که البته نه زیاد بودند و نه از هر حیث کامل) انعکاس یافت. این نوشته‌ها به زبان زندهٔ مکالمه تهیه شده بود و نمونه و سرمشق خوبی بود برای نویسندگان آنی که می‌خواستند ادبیات را به خلق نزدیکتر سازند. استفاده از زبان عادی طبقات مختلف مردم و به کاربردن عبارات و اصطلاحات و ضرب‌المثلهای متداول بین عامه، که نویسندگان سابق از استعمال آنها احتراز داشتند، در مردم پسند کردن نثر ادبی قدیمی به جلو بود. این طرز نویسندگي را دهخدا^۶ دبیر صوراسرافیل، رهبری می‌کرد، چنانکه پیشوایی شعر طنزآمیز باسید اشرف‌الدین قزوینی بود...

صور اسرافیل — دهخدا

روزنامهٔ دیگری که در تاریخ مشروطیت ایران اهمیت بسیار دارد، نامهٔ هفتگی صوراسرافیل است که نه ماه پس از آنکه کشور ایران در عداد دول مشروطه قرار گرفت، در تهران منتشر شد.^۷

این روزنامه با سرمایه میرزا قاسم‌خان تبریزی (همان کسی که بعدها وزیر پست و تلگراف بود) و کوشش میرزا جهانگیرخان — شیرازی و همکاری میرزا علی‌اکبر خان دهخدا اداره می‌شد.

میرزا جهانگیر خان از آزادیخواهان بنام ایران و مردی پرکار و زحمتکش و سرسخت بود. او در جنبش آزادیخواهی رنج فراوان برد و پس از پیدایش مشروطه، روزنامهٔ صوراسرافیل را به راه انداخت و سعی خود را بر آن مصروف داشت که خیانت رجال حکومت و بندوبست آنان را با عمال بیگانه فاش و آنان را رسوا سازد و بنابراین همیشه منفور محافل ارتجاعی بود و بارها به علت شدت حملات خود تحت تعقیب قرار گرفت تا سرانجام در کودتای جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ هـ ق به دستور محمدعلی میرزا در باغشاه کشته شد.

از آغاز مشروطه که روزنامه‌نویسی در ایران رواج یافت، نویسندگان و گویندگان، چنانکه قبلاً ذکر شد سبکهای قدیم ادبی و قالبهای رایج قصیده و غزل را برای بیان احساسات نوین نارسا یافتند و بعضی از آنها بر آن شدند که به زبان مردم سخن گویند و چون راه دیگری نمی‌دانستند، مقاصد خود را، که انتقاد از اوضاع اجتماعی

و بیدار کردن مردم بود، در ضمن عبارات ساده شوخی آمیز یا هجویه‌های منظوم، که در قالب ترانه‌های عامیانه و اوزان خفیف ریخته می‌شد، به گوش مردم می‌رسانیدند.

روزنامه صوراسرافیل نیز همین راه را برگزید.

صوراسرافیل کمتر به شعر می‌پرداخت و اهمیت آن بیشتر از جهت قطعات منثور، به ویژه مقالات کوتاهی بود که زیر عنوان «چرند پرند» نوشته می‌شد. با اینهمه گاهی اشعاری در آن درج می‌گردید. از جمله در شماره چهارم مورخ ۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ هـ ق شعری از زبان دختران قوچان درج شده بود. داستان چنین بود که جمعی از ایرانیان مرزنشین که در میان آنان چند دختر جوان هم بوده‌اند، به دست ترکمانان اسیر افتاده و آنها را به روسیه برده بودند. این گفتگو از چندی باز در مجلس شورای ملی به میان آمده بود و مجلس می‌کوشید که آن دخترها را باز گرداند و چون گفته می‌شد که آصف‌الدوله، حاکم خراسان در این کار دست داشته یا در آن کوتاهی کرده است به تهران احضار شد. مجلس او را به بازخواست کشیده‌داستان‌رابطه‌شدت‌نبال کرد. بازگرداندن دختران قوچانی یکی از آرزوهای آزادیخواهان شده بود. در چنین موقعی که احساسات مردم در جوش بود، شعری با وزن و آهنگ یک تصنیف قدیمی در صوراسرافیل پدید آمد.

اما در بخش «چرند پرند» که قطعات انتقادی هجو آمیزی بود، نمونه‌های بسیار خوبی از نثر فارسی، با عبارات عامیانه موجز و فصیح درج می‌شد و «از این رو صوراسرافیل با ملا نصرالدین قفقاز و آذربایجان تریز ماندگی پیدا می‌کرد. خوانندگان به این بخش بیشتر رو می‌آوردند و انگیزه رواج روزنامه بیش از همه این بخش بود».

این مقالات که به امضای «دخو» و گاهی با امضای مستعار دیگر (دخوعلی، خرمگس، اسیر الجوال، برهنه خوشحال و نخود همه‌آش) انتشار می‌یافت، به قلم میرزا علی اکبرخان قزوینی (دهخدا) تهیه می‌شد که بعدها یکی از ادیبان و واژه‌شناسان نامی ایران گردید.

دخو - دهخدا فرزند خانباخان، از مالکین متوسط قزوین، در حدود سال ۱۲۹۷ هـ ق در تهران متولد شد و دهساله بود که پدرش درگذشت. زبان فارسی و عربی و علوم ادبی و دینی را نزد آموزگاران وقت، از جمله شیخ غلامحسین بروجردی، آموخت و از محضر آقا شیخ‌هادی نجم‌آبادی استفاده کرد و چون مدرسه علوم سیاسی در تهران گشایش یافت، چندی در آن مدرسه به تحصیل پرداخت و بعد در سال ۱۳۲۱ هـ ق همراه معاون الدوله غفاری، وزیر مختار ایران در کشورهای بالکان، به اروپا رفت و پس از دو سال و نیم به ایران بازگشت و در انقلاب مشروطه ایران شرکت کرد و چون مشروطه ریشه گرفت و روزنامه‌های آزاد پدید آمد، به همکاران روزنامه صوراسرافیل پیوست. دخو در ادبیات عهد انقلاب مقام ارجمندی دارد. او باهوشترین و دقیقترین طنز نویس این عصر و کسی است که بانثر ویژه‌ای که در نوشتن مقالات انتقادی صوراسرافیل به کار برد بنیانگذار نثر طنزی و انتقادی فارسی شناخته شد.

لحن طنز نویسی دخو بسیار شدید و قاطع و نیشدار است. او گذشت و اغماض نمی‌شناسد و برکشته خود نمی‌بخشاید^{۱۰}.

لبه تیز مقالات دخو متوجه رژیم استبدادی و ملوک‌الطوایفی است. نویسنده هر حادثه و بی‌شامدی را دستاویز قراردادده برفساد دستگاه سلطنت، بی‌شمری و خیانت رجال دولت، ظلم و ستم اغنیا و مالکین، ریاکاری روحانی نمایان و آخوندهای دروغین می‌تازد و آنها را بدون عفو و اغماض به باد تمسخر و استهزا می‌گیرد.

این طنزها با عشق و علاقه و دلسوزی به حال مردم خرده‌پا ممتاز است. وضع رقتبار روستائیان و کشاورزان، فقر و بدبختی شهرنشینان،

نادانی و بیچارگی زنان ایرانی همه‌مسائلی است که در نوشته‌های دخو مکرر طرح شده‌است.

در دوره‌ای که دهخدا قلم به‌دست گرفت، وضع جامعه ایرانی به‌راستی غم‌انگیز و خنده‌آور و درست شبیه به یک صحنه «تراژی - کمدیک» بوده‌است. گرچه دهخدا به‌چنان وضعی می‌خندد، اما خنده او ناشی از ناامیدی یا بدبینی نیست. در نوشته‌های او آن حس تکدیری که نیروی معنوی انسان را تضعیف کند و از کار و کوشش بازدارد - حس که خاص نویسندگان مرتجع و منحط است - دیده نمی‌شود، بلکه در این قطعات قدرتی است که اندیشه‌ها را تحریک می‌کند و معنویات را به هیجان می‌آورد.

دهخدا و یاران او به‌درستی و حقانیت راهی که برگزیده بودند ایمان داشتند. از این رو در تمامی ادوار مبارزه، حتی در سخت‌ترین مراحل ارتجاع، خط‌سیر درونی و معنوی آنان خوشبینی و امیدواری بود. دهخدا با نمایاندن جهات تاریک و مظلم زندگی، جهت روشن و امیدبخش آن‌را هرگز فراموش نمی‌کرد. کندن و برانداختن ریشه خرافات دینی، صبر و تسلیم به قضا و قدر، ترک دنیا و گوشه‌گیری و موهومات و تعصبات از وظایف عمده‌ای بود که نویسنده توانای صوراسرافیل به‌عهده گرفته بود. او به بطالت و تنبلی و بی‌شعوری می‌تاخت و مردم ایران را بیدار و هشیار وزنده و «آقا» می‌خواست.

دخو در مقالات نخستین خود مسائل متفرقه از قبیل آفت‌تاریک، جهل و نادانی، عادات و خرافات، احتکار گندم و مظالم خوانین و مالکین و دست نشانگان رژیم استبدادی - مانند رحیم‌خان چلیانلو در آذربایجان و قوام شیرازی در فارس - را عنوان می‌کند و رفته رفته دامنه طنز را بسط داده به مسائل اساسی و مورد ابتلای روز می‌پردازد، تا جایی که آشکارا سربسر مجلس و نمایندگان و اولیای دولت می‌گذارد و از طرز کار آنان نکوهش می‌کند و تازیانه خشم را برگرداندگان گردونه زمان می‌نوازد.

در مقاله‌ای که در شماره ۲۲ صوراسرافیل به تاریخ سلخ‌دیججه ۱۳۲۵ هـ ق درج شده است، یکی از افراد ایرانی که از قدیم از همه مشروطه خواهتر بوده و از روز اول به سفارت شاه عبدالعظیم و بعد پای پیاده همراه آقایان به قم رفته و از روز اول آقایان فرنگی‌مآبها به او حالی کرده‌اند که مشروطه یعنی عدالت، مشروطه یعنی رفع ظلم، مشروطه یعنی آسایش رعیت، مشروطه یعنی آبادی مملکت ... همین که انتخابات مجلس انجام می‌گیرد و «وکلائی ملت» را خوب می‌شناسد، می‌بیند در انتخابات و کلائی خوب جز به‌عظم بطن، کلفتی کردن، بزرگی عمامه، بلندی ریش و زبادی اسب و کالسکه دقت نکرده‌اند، می‌بیند بیچاره‌ها خیال کرده‌اند که گویا این و کلا را می‌خواهند بی‌مهر و وعده به‌پلوخوری بفرستند که با این صفات، قابوچی از هیکل آنها حیا کند و مهر و رقبه دعوت مطالبه نکند! ...

در شماره ۲۵ که در نهم صفر سال ۱۳۲۶ هـ ق منتشر شده، دهخدا هرچه بیشتر و آشکارتر به رؤسای ملت و نمایندگان طبقات حاکمه می‌تازد: «ای انصافدارها، والله نزدیک است یخه خودم را پاره کنم، نزدیک است کفر کافر بشوم، نزدیک است چشم‌هایم را بگذارم روی هم دهنم را باز کنم و بگویم: اگر کارهای ما همه‌اش را باید تقدیر درست کند، امورات ما را باید باطن شریعت اصلاح کند، اعمال ما را دست غیبی به‌نظام بیندازد پس شما میلیونها رئیس، آقا و بزرگتر از جان ما بیچاره‌ها چه می‌خواهید؟ پس شما کروهراسردار - سپه، سالار و خان چرا ما را دم کوره خورشید کباب می‌کنید؟ پس شما چرا مثل زالو به‌تن ما چسبیده و خون ما را به‌این سحجی می‌مکید؟»

در شماره ۴ مورخ هشتم جمادی‌الاول ۱۳۲۸ هـ ق با عالم نمایان مفسد و غافل از حقایق اسلام، که می‌خواهند «چند صباحی قاضی‌القضاة طهران باشند» به پیکار برخاسته تذکرات انتقادی درست و بجایی

درباره انحطاط ملل اسلامی در نتیجه اعمال و افعال آنان می‌دهد که در مقام انصاف در آن وضع و روزگار ، بسیار تندودور از احتیاط بوده است ... □

توضیحات :

- ۱- مارک‌تواین هم گفته است : «می‌توان خواننده را به‌خنده آورد ، لیکن خنده‌ای که مبنای آن بر محبت خلق‌الله نباشد، خنده‌ای است بیجا و بی‌معنی.»
- ۲، ۳- چرنیشفسکی ، کلیات ، ج ۳ ، مسکو ، ۱۹۴۷ ، ص ۱۸ (ادبیات روس در عهد گوگول) .
- ۴- و. گ. بلینسکی ، کلیات ، ج ۲ ، ص ۶۱۵ .
- ۵- ن. آ. دابرولیوویف ، منتخب آثار فلسفی ، ۱۹۴۶ ، ج ۲ ، صفحات ۴۰۲-۴۰۳ .
- ۶- در صورتی که هم‌شهاب و هم‌یفا شاعران با استعدادی بودند و در شرایط مساعد می‌توانستند هنر و قریحه خود را به‌انتقاد از معایب کلی جامعه اختصاص دهند .
- ۷- افسوس که دهخدا در سالهای بعد، از ادبیات بدیعی‌به‌کنار رفت و وقت خود را منحصرآ صرف تحقیق و تألیف لغتنامه و امثال و حکم و غیره کرد، اما خوشبختانه جمالزاده و صادق هدایت و دیگران این روش نویسندگی را هر یک به‌سلیقه خود دنبال کردند .
- ۸- شماره یکم آن به تاریخ پنجشنبه ۱۷ ربیع‌الآخر ۱۳۲۳ هـ ق و شماره ۳۲ ، که آخرین شماره دوره اول روزنامه بود، روز پنجشنبه ۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ هـ ق ، سه‌روز پیش از بمباران مجلس و چهار روز قبل از اعدام میرزا جهانگیرخان مظلوم ، منتشر شد .
- ۹- احمد کسروی ، تاریخ مشروطه ایران ، بخش یکم .
- ۱۰- برتلس ، تاریخ مختصر ادبیات ایران ، ص ۱۲۶ .

[در کتاب امروز] ... عکسی از همشهری عزیزمان حضرت والا شاهزاده یحیی میرزا آریزپور [بود] که در زندگینامه‌اش خود را پسر کوچک کرده و خفض جناح نموده بود. این حضرت والا در چهل سال قبل در روزنامه‌ها مقالاتی می‌نوشت که استاد همائی به‌شاگردان کلاس ششم ادبی تبریز نشان می‌داد و می‌گفت از روی آن الگو بگیرند . نیز شخص مشکل‌پسندی چون شادروان کسروی او را «شاهزاده دانشمند» خطاب می‌کرد و «ریکا» مستشرق معروف اشکالات خود را در برگرداندن روسی به‌فارسی از او به‌طریق مکاتبه سؤال می‌کرد ، فارسی و عربی را خوب می‌داند ترکی را نیز ... فرانسه‌اش خوب است انگلیسی‌اش را نمی‌دانم چقدر است ؟ «پیش خود آموخته آواز را» . ایامی که ریکا به تهران آمده بود و در دانشگاه راجع به‌حافظ سخن‌رانی می‌کرد و می‌گفت «صوفی ازرق چشم» که حافظ گفته منظورش امیر تیمور است ... آن روز شاهزاده حاضر نبود جلوتر برود و خودش را به‌ریکا معرفی نماید من به‌زور وادارش کردم همینکه شناخت تمام آن رجالی را که از قبیل تقی‌زاده و غیره دوروبرش را گرفته بودند ول کرد و شاهزاده را در آغوش فشرد و بوسید. در شعر هم دستی دارد ، در نثر عالی می‌نویسد اما محتاط ، کم‌کار شاید از آن بابت که لاف از سخن چو در تواند زد.

[از نامه آقای نصرالله فتحی به آقای محمد قاضی]

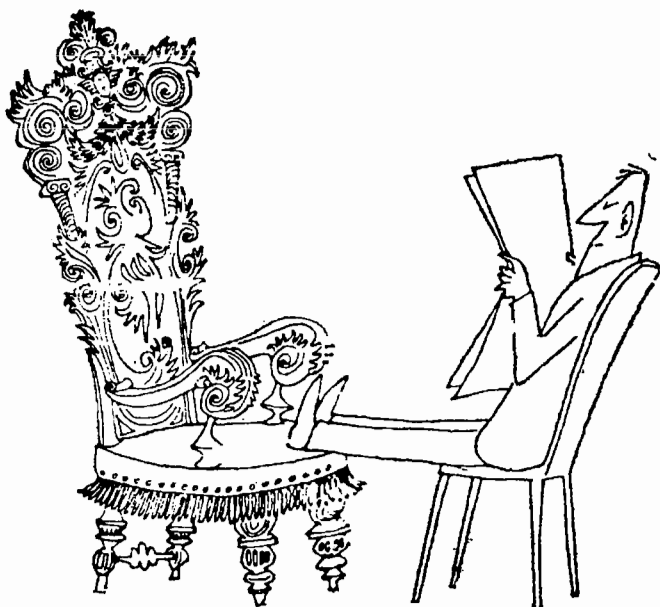
دور از جناب شما این حضرات هم به کتاب علاقه‌مندند

عقرب کتاب یا عقرب کاذب (Pseudoscorpiones)

از خانواده عنکبوتیان است، که شباهتهایی به‌عقربهای بی‌دم دارد. این موجود در همه جای جهان یافت می‌شود، زیر سنگها، پوست درختان و برگها زندگی می‌کند. آن را می‌توان میان اوراق کتابها و قفسه‌های کهنه یافت، بعضی از انواع دیگر آن که اکثراً کورند، در غارها زندگی می‌کنند. این موجود از حشرات ریز و گرمهای کوچک تغذیه می‌کند.

کرم‌کتاب: این اسم به‌انواع گوناگونی از حشرات، پروانه‌ها ، سوسکها و غیره اطلاق می‌شود که در مراحل دگردیسی یا به‌شکل تکامل یافته شیرازه‌های کتابها را می‌جود و در صفحات آن سوراخهای کوچک ایجاد می‌کند. هیچ نوع بخصوصی را نمی‌توان کرم کتاب خواند، چون تعداد کثیری از حشراتی که از مواد خشک‌نشاسته‌ای یا کاغذ تغذیه می‌کنند ممکن است به کتاب آسیب برسانند . شناخته شده‌ترین این حشرات ماهیان نقره‌فام (Thysanura) شپشان کتاب (Psocoptera) می‌باشند .

* کرم‌کتاب به‌معنی مجازی به‌کسی اطلاق می‌شود که از هیچ کتابی نمی‌گذرد و دائماً به‌غور در کتابها مشغول است.



مواضع توسعه صنعت چاپ کتاب در قاره آسیا

از رابرت بی. مک مکین

کسانی هستند که خواسته‌های دستگاه مدیریت را با ظرفیت چاپخانه تطبیق می‌دهند: کسانی که نسخه‌های دست‌نوشته‌ای را، که به دستگاه اداری سازمان نثر رسیده است، از دیدیگر به صورت کتاب بیرون می‌فرستند تا به دست مشتری برسد؛ کسانی که باید جریان مصالح را به چاپخانه طوری تنظیم کنند که با سرعتی که اقتصادی هم باشد کار کند، نه آنکه یک روز اضافه کار کند و روز دیگر بیکار باشد. متخصصان تولید همچنین کسانی هستند که باید احتیاجات آتی سازمان چاپ را در نظر داشته باشند. آیا باید از همان نوع ماشینی که دارند بخرند یا انواع جدیدتر را وارد کنند؛ آیا باید بعضی روشهای گذشته را منسوخ کنند؟ از اینرو آنان باید در جامعترین حد ممکن، در کار قسمتهای مختلف آموزش دیده باشند، البته نه لزوماً به آن درجه که خود دستگاهها را به کار اندازند بلکه تا اندازه‌ای که بفهمند هر دستگاه چگونه کار می‌کند و ظرفیت و سرعت آن تا چه اندازه است. علاوه بر این آنان باید نه تنها در تخمین مدت زمانی که یک کار طول می‌کشد بلکه در تخمین هزینه آن هم مهارت داشته باشند، چون معمولاً همین‌ها هستند که هزینه‌های چاپ را تخمین می‌زنند و باید مابه‌التفاوت بین هزینه تخمینی و هزینه واقعی را برای مامور فروش روشن

چیز دیگری نباشد. حتی برنامه‌های کمک خارجی قابل ملاحظه در مقایسه با دستاوردهای عمده و هر روزه صدها میلیون مردم کشورهای آسیایی تنها حکم نمایشی جنبی را دارد. مسئله افراد

نخستین سد راه توسعه صنعت چاپ کتاب در آسیا مسئله افراد است، و من آن را مقدم داشته‌ام چون احساس می‌کنم که مهمترین نیاز هر صنعت و کسب و کاری در هر کشوری داشتن افراد قابل و آموزش دیده در همه سطوح کار، از مدیریت گرفته تا متخصصین تولید و فنی است.

متخصصین فنی کسانی هستند که ماشینهای چاپ را به کار می‌اندازند و عملاً در کارهای تولیدی و روزانه یک سازمان چاپ شرکت می‌کنند. آنان نه تنها به حداکثر آموزش ممکن در زمینه‌های تخصصی مربوط به کار خودشان بلکه به دیدی هرچه جامعتر از طرز کار سایر قسمتهای چاپخانه نیاز دارند. این موضوع که آیا روزی صفحه‌بند ممکن است شخصاً یک ماشین چاپ را به کار اندازد یا نه چندان اهمیت ندارد، مهم آنست که صفحه‌بند بداند که پس از آنکه حروف سربی از زیر دستش بیرون آمد چه بر آن می‌گذرد.

متخصصین تولید، از بسیاری جهات، کلید موفقیت کار چاپ هستند، زیرا آنان

[چهارمین دوره آموزش نویسنده کتاب در آسیا، سال پیش توسط شورای ترویج کتاب توکیو در همین شهر و به سرپرستی انجمن یونسکو سازمان یافت. این بخش از سخنرانی رابرت بی. مک مکین در این کنفرانس است.]

در کتاب سه جلدی جدید انتشاری به نام «درام آسیایی»^۱ نظریات بسیار قابل ملاحظه‌ای ارائه شده است؛ این کتاب را گونار میردال، اقتصاددان سوئدی، که همراه با گروهی زمان نسبتاً درازی را در آسیا به بررسی مسائل توسعه از دیدگاه اقتصاد گذرانده، نوشته است. از میان این نظریات مهمتر از همه این نکته است که شرکت بیگانگان در امور کشورهای آسیایی بسان نمایشی جنبی در کنار برنامه اصلی است. من شدیداً احساس می‌کنم که تغییرات و پیشرفتهای مهمی که در کشورهای آسیایی صورت می‌گیرد و خواهد گرفت مرهون کوششهای مردم آن کشورهاست نه نتیجه چیزی که از خارج سرازیر شده باشد. از اینرو به نظر من برنامه توسعه کتاب یونسکو برنامه‌ای واقع‌بینانه است و این واقعیت را در نظر دارد که کار باید به دست مردم کشورهای آسیایی عضو سازمان یونسکو صورت گیرد و شاید آنچه که ما می‌توانیم بکنیم بجز ایجاد برخی فرصتهای مناسب یا اثر گذاشتن در لحظاتی حساس

کنند تا او هم به نوبه خود ناشر را در جریان بگذارد .

سومین دسته‌ای که حتما باید آموزش ببینند و در زمینه تخصصی خود مهارت داشته باشند متخصصین مدیریت بازرگانی هستند . بسیاری از شیوه‌های مدیریت در این رشته از صنعت باشیوه‌های مدیریت در دیگر صنایع مشترک است ، اما مدیران در اینجا باید حتی-الامکان از صنعت چاپ آگاهی داشته باشند . برآنان واجب است تا آنجا که می‌توانند در خصوص هر یک از جنبه‌های چاپ و نشر مطالعه کنند و حداقل دامنه اطلاعات خود را از مسائل آماده ساختن دستنویس برای چاپ گرفته تا مشکلات کتابفروشی یا کتابدار توسعه دهند ، زیرا همه این عوامل در فراگرد (Process) تبدیل اندیشه‌های یک انسان به کتابی چاپی در دست خواننده دخالت دارند .

آموزش به عنوان نوعی سرمایه‌گذاری

در کشورهای آسیایی فقدان تسهیلات آموزشی به چشم می‌خورد و اغلب باید بی‌مقدمه دست کسانی را از کوچه و بازار گرفت ، به چاپخانه آورد و تعلیم داد . هرچند آموزش دادن کسان و سپس از دست دادن آنان مسئله‌ای جدی است ، ولی به عقیده من این یکی از موارد سرمایه‌گذاری در راه توسعه صنعت است که همه باید بدان دست بزنند ، یعنی افراد را به تعدادی بیشتر از آنچه مورد نیاز است تعلیم دهند یا منابعی بیشتر از آنچه در آن زمان لازم است به آموزش اختصاص دهند . اگر به یک کارگر ماشین‌کار نیاز دارید ، سفره را تعلیم می‌دهید و دوتا از آنها را از دست می‌دهید ، تاکس دیگری استفاده ببرد . آنوقت هنگامی که عکاس‌گراورسازی آن شخص را قر می‌زنید ، خود او که سه عکاس تربیت کرده است این توانایی را دارد که یکی از آنها را به شما ببازد . این کار به اعتقاد من تقریباً یکی از اقدامات ضروری در این منطقه است که هرگاه کسان توانایی یا ظرفیت یا استطاعت تعلیم کارکنان را داشته باشند ، باید تعداد بیشتری از نیاز خود را تعلیم دهند و این کار را به عنوان کمکی به رشد صنعت به حساب آورند .

در افغانستان که من مدتی با سازمان انتشارات وزارت معارف آن همکاری داشته‌ام هیچ منبعی از کارگران ورزیده فنی وجود نداشت و قیمت ماشین‌آلات حتی از قیمت ماشین‌آلات در ایالات متحده هم بیشتر بود . از این رو ما مجبور بودیم کارگران جوانی را استخدام

کنیم که معلوماتشان از لحاظ درک عوامل مکانیکی و علمی که در کارهای چاپی مطرح است شاید معادل کلاس سوم ابتدائی مدارس امریکایی بود . درحالی که در ایالات متحده یک فارغ‌التحصیل دبیرستان باید پنج سال آژگار شاگردی کند و مدتی نیز تجربه عملی ببیند و تا اجازه کار کردن بادرگاه گرانقیمت چاپ را پیدا کند ، در افغانستان معلوم شد ، یک جوان عامی ، پس از یک دوره تعلیم نسبتاً کوتاه سه تا شش ماهه می‌تواند در چاپخانه به کار گمارده شود و ماشین چاپ را در حد معقولی از موفقیت بگرداند . این تنها در کشوری در حال توسعه می‌تواند اتفاق افتد ، زیرا تنها از این راه می‌توان کار را پیش برد . هیچ راه دیگری وجود ندارد .

همکاری برای آموزش افراد

میان کشورهای آسیایی

هنگام تربیت کارگر فنی در افغانستان ما تجربه بسیار سودمندی کردیم ، و در این مدت سرکارگرهایمان را برای کارآموزی به مدت تقریباً شش ماه به چاپخانه افست [بیست و پنجم شهریور] در تهران فرستادیم ، سپس آنان را به کارگاه بازگرداندیم . سال بعد گروه دیگری را فرستادیم . بعدها ، هم ، بیست افغانی را به تهران فرستادیم و بیست ایرانی را به کابل آوردیم تا در بخش تولید کتاب کار کنند و در همان حال کارگرانی را که با آنها کار می‌کنند تعلیم دهند . میزان تولید ما به سرعت بالا رفت و منافی که حاصل شد به مراتب بیشتر از هزینه تربیت افراد بود .

در محدوده کشورهای آسیایی می‌توان اقدامات زیادی برای توسعه آموزش کارکنان انجام داد . مثلاً ، در سنگاپور حداقل دو آموزشگاه مدرن چاپ وجود دارد و دلیلی نیست که این دو آموزشگاه نتوانند برنامه خود را چنان وسعت دهند که مردم کشورهای نزدیک مخصوصاً مالزی و اندونزی ، که زبان مشترکی نیز دارند امکان استفاده از این برنامه را بیابند .

خود این برنامه آموزشی نمونه‌خوبی است از کمک یک کشور آسیایی به توسعه صنایع در سراسر قاره آسیا . ژاپن هم به علت داشتن صنایع تولید ماشینهای چاپ و کاغذ سازی می‌تواند به این مهم کمک کند ، دلیل عمده نزدیکی این کشور است ، بعلاوه ماشین-آلات ژاپنی در بازار آسیایی ارزاتر از ماشین آلات اروپایی و امریکایی تمام می‌شود . از اینرو ژاپن صادر کننده طبیعی این نوع ماشین‌آلات به اغلب نقاط آسیاست و به همین

دلیل باید به توسعه صنعت تولید کتاب کمک کند تا بتواند مشتریهای خوبی داشته باشد .

غلبه کسب «خانوادگی» در منطقه آسیایی

تمرکز داشتن سرمایه و مدیریت یک شرکت در دست افراد یک خانواده از یک لحاظ خوب است زیرا مسئله وفاداری کارکنان را به شرکت حل می‌کند ، اما از جهت دیگر ، خطرناک است ، چون صرف تولد در خانواده‌ای چاپخانه‌دار انسان را چاپخانه‌داری خوب یا مایل به خوب شدن نمی‌کند . علاوه بر این اگر یک سازمان چاپ بخواهد به حیات اقتصادی خود ادامه دهد باید به‌طور مداوم به حجم آن افزوده شود . آنوقت لازم می‌شود از حدود خانواده پافراتر گذاشت و این خود مسئله نازهای را پدید می‌آورد ، چرا که افراد خارجی حس می‌کنند که بهترین فرصتها در درجه اول برای افراد خانواده ذخیره شده است .

سیاست پرداخت دستمزد

نظر کلی من در خصوص استخدام و پرداخت دستمزد به کارکنان اینست که باید در هر رشته بهترین افراد را یافت و به کار گرفت و بالاترین دستمزد ممکن را به آنان پرداخت تا در مقابل پولی که می‌گیرند بهتر کار کنند . اشتباهی که اغلب کارفرمایان مرتکب می‌شوند این است که سعی می‌کنند افراد واجد شرایط را استخدام کنند و به آنان حداقل حقوق ممکن را بپردازند . در مقام گرداننده یک سازمان چاپ ترجیح می‌دهم برای کاری معین ۲۵ کارگر درجه یک داشته باشم و به آنان حقوق خیلی خوب بدهم تا آنکه ۲۵۰ کارگر بیسواد و بی‌تجربه و فاقد تخیل که حقوقی ناچیز می‌گیرند .

مسئله مالی

به علت عواملی چون حقوق گمرکی ، دوربودن از وسائل یدکی و تعمیرگاه ، کمبود ارز خارجی و مالیاتها و هزینه حمل و نقل ، ماشین‌آلات در کشورهای آسیایی خیلی گرانتر از جاهای دیگر تمام می‌شود . مثلاً ، دستگاه چاپی که قیمتش در کارخانه تولید کننده ۱۷۰۰۰ دلار است برای صاحب چاپخانه‌ای در کراچی ، پس از نصب ، ۵۰۰۰۰ دلار تمام می‌شود و تازه کراچی یک شهر بندری است .

اشکال عمده دیگر اینکه برای اغلب مطبوعه‌داران و شاید اکثر تجار در آسیا فراهم کردن سرمایه فعال کافی سخت دشوار است . و تا به دست آمدن سود حاصله از فروش کتاب

باید مقدار معینی از سرمایه موجود برای هزینه‌های ثابت و پرداخت بهای مواد اولیه خرج شود .

کمی میزان سود در کار طبع و نشر

قسمتی از این مسئله جنبه سنتی دارد . در برخی موارد این میزان در روزگاران پیشین ، که مخارج کمتر بود تعیین شده بود و در صورت صعود قیمت‌ها ناشر می‌توانست با کاهش میزان سود خود جوابگوی قسمتی از این مخارج اضافی شود . در بعضی موارد کاهش میزان سود از آنجا ناشی می‌شود که چاپخانه‌دار یا ناشر به موقع حساب هزینه‌های خود را نمی‌کند و ضوابط کافی از همه مخارج تولید کتاب ندارد . قیمتی روی کتاب می‌گذارد که مبنای آن اندازه کتاب یا تعداد صفحات آن در مقایسه با کتابی است که سال پیش یا پنج سال پیش چاپ شده است ، بنابراین الزام این حساب را نمی‌کند که در این فاصله دستمزد کارگر و قیمت ماشین-آلات افزایش یافته است . از اینرو صاحبان چاپخانه‌های مجهز و مدرن به سراغ کارهای دیگری سوی چاپ کتاب می‌روند و تنها چاپخانه‌هایی که تولید کمتری دارند ، یعنی آنهایی که کمتر از همه توانائی کاهش هزینه‌های کار را دارند ، به چاپ کتاب می-پردازند .

پائین بودن میزان حقوقها و دستمزدها به این معنی نیست که هزینه‌ای که صرف کارگر می‌شود پائین است . این به قابلیت تولید بستگی دارد . کارگری با حقوق معین می‌تواند يك یا چند ماشین را با قابلیت‌های تولید متفاوت بچرخاند و این موضوع کاملاً در هزینه تولید کالا تأثیر می‌کند . عامل مؤثر در این قضیه قابلیت تولید است و در کشورهای آسیائی به نظر من بالاترین میزان تولید به مدیریت و برنامه ریزی بستگی دارد ، نه الزاماً به ماشین-آلات بیشتر یا سریعتر . در بسیاری موارد از حداکثر ظرفیت ماشین-آلات موجود استفاده نمی‌شود . و بالاترین میزان تولید در ماشینهای موجود به مراتب آسانتر از وارد کردن ماشینهای تازه است .

بسیاری از سازمانهای چاپ در آسیا به روش يك نوبت در شبانه روز کار می‌کنند . برای توسعه عملیات بهتر است دو یا حتی سه نوبت کار در شبانه روز وجود داشته باشد . با این روش بسیاری از مخارج ثابت تغییر نخواهد کرد و مخارج کار با هر ماشین کمتر خواهد شد .

يك بار دیگر می‌خواهم بر این موضوع تکیه کنم که طرز استفاده از کارگر ، طرز

تنظیم کار ، آموزش کارگران و استفاده از ماشین-آلات به مراتب مهمتر از داشتن ماشین-آلات آخرین مدل است .

نیاز به ارز خارجی

در اغلب کشورهای آسیائی برای قسمت اعظم احتیاجات چاپخانه ، از جمله مرکب ، فیلم ، مواد شیمیائی ، بعضی اوقات حتی سرب برای ماشینهای حروفچینی و اساسی‌تر از همه ، کاغذ ، به ارز خارجی نیاز هست . در بیشتر کشورهای آسیائی کاغذ به اندازه احتیاجات چاپی تولید نمی‌شود . کاغذ را باید از خارج وارد کرد و بهای آن را با ارز پرداخت ، به خلاف ایالات متحده که مزد کارگر قسمت اعظم مخارج کلی کتاب را تشکیل می‌دهد ، در کشورهای آسیائی بهای کاغذ بالاترین رقم مخارج است .

تامین کاغذ اهمیت بسزا دارد زیرا نه تنها ساختن کاغذ احتیاج به کارخانه بزرگی دارد بلکه در بسیاری از کشورهای آسیائی یا خمیر چوب موجود نیست یا نمی‌توان آن را برای تولید کاغذ فراهم کرد . پس از این دو به آب و برق و يك گروه آموزش دیده و متبحر برای به کار انداختن ماشین آلات نیاز هست . در این مورد کمک خارجی سازمانهای بین‌المللی و کشورهای توسعه یافته ضروری به نظر می‌رسد .

به سبب این مسائل جدی مطبعه‌دار آسیائی مایل است تجهیزات خود را مدهای مدید نگه‌دارد و آنقدر از آنها استفاده کند تا منحنی تولید به جای صعود نزول کند ، و به علت قیمت فوق‌العاده زیاد ماشین آلات ، مخصوصاً در مقایسه با حقوق کم کارگر ، تمایل دارد که تا حد امکان به جای ماشین‌آلات از وسائل دستی استفاده کند .

اگر ناشری آسیائی بتواند خود مولد ارز خارجی باشد قادر خواهد بود قسمتی از آن را صرف احتیاجات خود کند . برای کتابهایی که در این ناحیه جهان تولید می‌شود ، خاصه کتابهایی که در باره کشورهای این ناحیه است ، در اروپا ، امریکا و سایر جاها بازاری هست ، که شاید چندان بزرگ نباشد .

اما مردمان آن سوی جهان برای یافتن چنین کتابهایی بادشواری روبرو هستند و ناشرین و کتابفروشان آسیائی باید این بازارها را پیدا کنند . علاوه بر بازار کتابهای چاپ شده به زبان انگلیسی ، بازار محدودی هم برای کتابهای تحقیقی مختلف به زبانهای محلی هست . چنین بازارهایی را نمی‌توان باتکیه بر کتابهایی بخصوص یا حتی ناشری بخصوص در نظر آورد ، اما شاید گروههای ناشر با فهرستهایی

از انتشارات به زبانهای محلی بتوانند نسخه‌هایی از این کتابها را به فروش رسانند ، و این فروش می‌تواند گسترش یابد .

محدودیت‌های دولتی

مانع دیگر توسعه صنعت کتاب ، در بسیاری موارد ، محدودیت‌های دولتی است . دولتها اغلب برای حفظ ارز خارجی ورود ماشین-آلات را از خارج منع می‌کنند . هر چند این شیوه از لحاظی پسندیده است لیکن توسعه صنایعی چون چاپ را که شدیداً به منابع خارجی وابسته است متوقف می‌کند .

مسئله دیگر حقوق گمرکی است که دولتها بر ماشین-آلات ، کاغذ و سایر مواد می‌بندند بطوریکه ممکن است این نوع کالاها خیلی گرانتر از همانند خود در کشورهای تولید کننده تمام شوند . اینجاست که ایجاد اتحادیه‌های صنعتی در داخل صنعت چاپ و نشر ضرورت می‌یابد ، زیرا تنها چنین سازمانهایی می‌توانند به دولتها مراجعه و آنها را وادار به توجه به این واقعیت کنند که صنعت چاپ ، مخصوصاً صنعت چاپ کتاب ، و به طور اخص صنعت چاپ کتابهای آموزشی ، باید از حمایت کافی و وافی دولت برخوردار شود تا بتواند به یکی از صنایع سودبخش داخلی تبدیل گردد . این صنعت شاید در آمدی را که يك واحد ذوب آهن یا يك کارخانه نساجی از راه مالیاتها عاید دولت می‌کند به بار نیاورد ، اما از لحاظ تأثیری که بر مردم و در نتیجه بر توسعه کشور می‌کند و باز از این جهت که مردم ثروت اصلی هر کشوری هستند حائز اهمیت بسیار است .

یکی از دلائل تصویب قطعنامه‌های مربوط به ورود آزاد کتاب به کشورها و قطعنامه‌های مشابه از طرف یونسکو و سایر سازمانهای بین‌المللی اینست که برگ برنده‌ای به دست اتحادیه‌های صنعتی محلی داده باشند تا این سازمانها بتوانند هنگام مراجعه به دولت این حقیقت را گوشزد کنند که دولت موافقت‌نامه‌ای را امضاء کرده و از اجرای آن سرباز می‌زند .

حجم بازار چاپ کتاب

در بسیاری از کشورهای آسیائی حجم بازار چاپ کتاب مانع دیگری در راه توسعه این صنعت پدید می‌آورد . پراکندگی زبانها ، قلت طبقه باسواد و کمی خوانندگان مرتب کتاب برخی از عوامل اساسی هستند که این بازار را محدود می‌کنند ، و تازه ما عامل اقتصادی را نادیده گرفته‌ایم : میزان پولی که آدمی متوسط در آسیا می‌تواند صرف چیزهایی سوی احتیاجات آبی خود کند ناچیز است .

مجموعه ناشر - چاپخانه دار - کتابفروش و عمومیت آن

چنین مجموعه‌هایی هم می‌توانند مانعی در راه توسعه باشند. چنین عمومیتی در اوائل تاریخ نشر در دنیای غرب وجود داشت اما کم‌کم به دلایلی بجا موضوع تخصص مطرح شد. مثلاً، هنگامی که مجموعه‌ای از ناشر و چاپ کننده داریم، چاپ کننده می‌خواهد به تولید کتاب ادامه دهد خواه این کتابها فروش برود یا نرود. هنگامی که ناشر مستقل است و کتاب را از چاپ کننده می‌خرد، بیدرنک متوجه نقطه‌ای می‌شود که پول صرف می‌شود و منفعتی به بار نمی‌آورد. کارآیی در صنعتی که شش ناشر، شش چاپخانه دار و شش کتابفروش جداگانه داشته باشد خیلی بیشتر از کار آیی در صنعتی است که بیست نفر ناشر و چاپخانه دار و کتابفروش دارد که هر سه کار را انجام می‌دهند؛ در مورد اول هر یک می‌توانند کوشش خود را به نحو احسن روی کار خود متمرکز دهند. چاپخانه دار تنها کتابهای ناشری را چاپ می‌کند که کتابهای آماده چاپ دارد. شش ناشر وجود دارند و دست کم یکی از آنها کتابی آماده برای چاپ دارد. به همین طریق، کتابفروش هم تنها کتابهایی را می‌خرد که بتواند بفروشد.

کمبود نوشته‌های متناسب با سطح خواننده مورد نظر

برای مثال: چون در آسیا بازار کاملاً توسعه یافته‌ای برای کتابهای کودکان وجود ندارد و بخصوص نویسندگان چنین کتابهایی پول زیادی از این راه به دست نمی‌آورند، هیچ انگیزه‌ای برای نویسنده نبوده است تا حرفه خویش را بهتر بیاموزد. از آنجا که ناشر تعداد زیادی کتاب نمی‌فروشد قادر نیست که برای یافتن کارداران‌ترین مردپازن جستجوی لازم را بکند و بالاترین دستمزد را به او بپردازد تا بتواند بهترین کتابها را تولید کند. او منتهای سعی خود را با حداقل پول می‌کند. اینجا باز موردی است که باید کوشید تا قوس نزولی راه صعود گیرد، و این کار محتاج فعالیت، پول و زمان است.

وابستگی صنعت کتاب به صنعت کتابهای درسی

چون بازار کتاب چنین محدود است، این صنعت به صنعت کتاب درسی وابسته شده است، کتابفروشان ناگهان پیش از شروع

چگونگی خارج شدن از این دایره است. و اینجاست که باید در کار نشر خلاقیت باشد و راهی برای فروش نسخه‌های بیشتر یافت. در این منطقه از جهان موفقیت‌هایی به دست آمده است. برای مثال در هندوستان دواشگاه کتاب، که از طریق مجلات تبلیغ می‌کنند - یکی از آنها مجله‌ای خاص خود دارد - موفق شده‌اند از طریق پست به مناطقی راه یابند که هیچ کتابفروشی وجود ندارد و مردمش بنیه مالی سفر به نزدیکترین شهر را برای خرید کتاب ندارند. شیوه‌های غیر مرسوم پخش وسیع، از قبیل استفاده از کیوسک‌های روزنامه فروشی در ایستگاههای راه آهن و یا کنار در خروجی داروخانه‌ها هم راههای تازه‌ای برای فروش نسخه‌های زیاد از کتابهای ارزان قیمت باز کرده‌اند.

عرضه بهتر و کیفیت بهتر کتابها هم بخشی از کوششی است که باید هر ناشر و چاپ کننده‌ای در آسیا برای بهبود وضع کتاب به عمل آورد. لازم است که کوشش خود را تا مناطق دور دست گسترش دهیم و چیزهای جالبی هم برای فروش داشته باشیم. □

ترجمه احمد میرعلایی

سال تحصیلی گل می‌کنند و یک ماه بعد باز کار کناد می‌شود. راه حل این مسئله برنامه‌ریزی بهتر و تنظیم وقت و متناسب کردن برنامه‌ها با برنامه‌های وزارت آموزش و پرورش است، می‌توان کار تولید را زودتر، یعنی وقتی که چاپخانه‌ها به کار کتاب درسی مشغول نیستند شروع کرد. بررسی من در کشورهایی که در آسیا دیده‌ام کم و بیش نشان می‌دهد که دولت‌ها مستقیماً در قبول یا رد کتابهای درسی در سطح ملی دخالت دارند و ناشرین مجبورند که مدام به مقامات مسئول یادآوری کنند که برنامه‌های خود را از پیش معین سازند.

مسئله پخش محدود کتاب

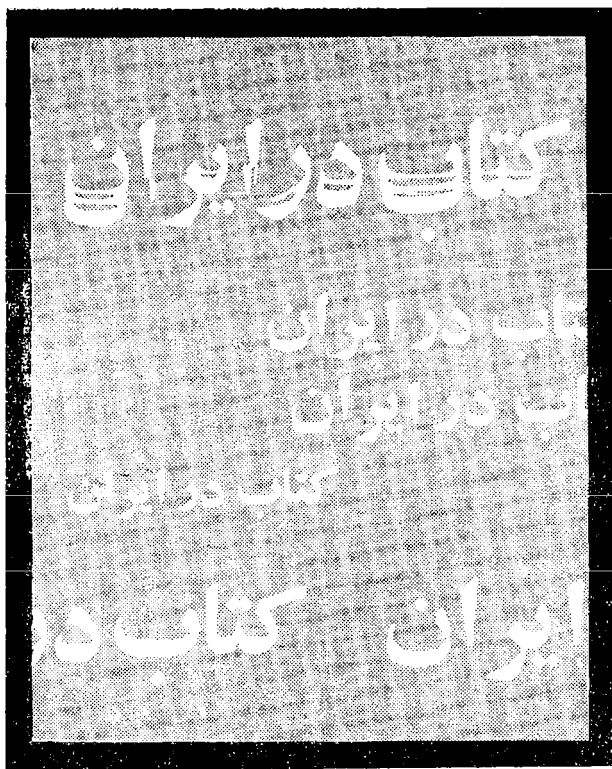
قیمت کتابها بیش از اندازه گران است چون از باصرفه‌ترین راه چاپ نمی‌شود. دایره مسدودی در این کار وجود دارد: اگر قیمت کتاب بیش از اندازه باشد، تعداد کمتری به فروش می‌رسد و اگر تعداد کمتری به فروش رسد هر کتاب هزینه بیشتری می‌برد. مسئله عمده



وضع بازار کتاب

و چند رویداد

دک. تابنده



● بالاخره معلوم نشد وضع کتاب در ایران خراب است یا آباد در چند ماه گذشته ناله‌های جگرسوز چند ناشر را شنیده‌ایم و نیز وعده یک نوشداروی دولتی پانصد واحدی را، که هر دو ظاهراً دال بر خرابی کار است. ولی گروهی از نویسندگان و شاعران، به شهادت جراید کثیرالانتشار عصر تهران، عقیده دارند وضع ناشران به هیچ وجه خراب نیست. دلیل خوبی وضع را تجدید چاپ نسبتاً سریع چند کتاب لاغر جوان پسند و تعدد فروشگاه‌های یک ناشر بخصوص ذکر می‌کنند. اشکال کار به عقیده این گروه در ممیزی است. عده‌ای از ناشران هم که خیلی فرنگی فکر می‌کنند تقصیر راتنها به گردن توزیع می‌اندازند و بس. به عقیده اینان اگر سازمان مستقلی برای توزیع سریع، مرتب و مطمئن کتابهای همه ناشران در سراسر کشور وجود داشته باشد فروش هر کتاب اقلاً دو برابر یا بیشتر خواهد شد. خوب یا بد، مسلم است که وضع بازار کتاب در ایران تفاوت‌های محسوسی نسبت به گذشته پیدا کرده است. از فروش برخی کتابها (مثلاً رمان و مخصوصاً رمان پلیسی) کم شده، و از طرف دیگر در برخی زمینه‌ها (مثلاً کتابهای درسی دانشگاهی) فروش بالا رفته است. و این طبیعی است، چه با افزایش سرجمع دانشجویان دانشگاهها و مدارس عالی کشور، خوراک آنها نیز بایستی افزایش می‌یافت. اتفاق دیگری که در بازار نشر افتاده است گران شدن بهای کتاب است. وقتی بهای کاغذ و دستمزد حروفچینی و پول چاپ و صحافی بالا برود طبعاً بهای کتاب نیز بالا می‌رود و از ناشر بیگانه مسبب گران‌فروشی نیست. حال خوب است بدانیم که حق‌التالیف و حق‌الترجمه نیز سیر صعودی داشته است، و اگر کتابی داشته باشیم که علاوه

بر حق‌الترجمه مخارجی نیز برای پرداخت (ادیت) متن آن انجام بگیرد، و اگر طراحی و صفحه‌آرایی و طرح جلد آن نیز به شخص کاردانی سپرده شود، و اگر شخص یا اشخاصی هم لازم باشد یک فهرست بلند بالای راهنما برای آن تهیه کنند مخارج «آماده‌سازی» آن سر به فلک می‌زند و سرشکن کردن این مخارج روی دو هزار نسخه مفلوک چاپ اول قیمت هر نسخه را به جایی می‌رساند که دست مشتری مرفه را هم از آن کوتاه می‌کند.

در اینجا است که اقتصاددان نظر می‌دهد تنها راه معقول نگاه داشتن بهای کتاب در شرایطی که هزینه‌های آماده‌سازی و تولید آن بالا می‌رود افزایش حجم تولید آن است. به عبارت دیگر برای پائین نگاه داشتن بهای تولید هر کتاب لازم است تیراژ آن بالا برود. از این راه می‌توان امیدوار بود که هم نشر کتابهای جدی پرکار ادامه پیدا کند و هم بهای آنها به نحو سرسام‌آوری بالا نرود.

و اما چگونگی بالا بردن تیراژ کتاب موضوع پیچیده‌ای است آکنده از نظر آزمایش‌های ثابت نشده و امیدواربهای به یقین نپیوسته. این است که وارد شدن در این بحث را به وقت دیگری موکول می‌کنم.

در عرصه نشر ایران طی چندماه گذشته شاهد چند رویداد نیز بوده‌ایم که هر کدام به نحوی جالب است و میتواند بارقه‌ای از امید در قلب کتابدوستان بیفزورد.

● شاهنامه بایسنغری که البته مقصود همان نسخه معروف به بایسنغری شاهنامه فردوسی است که تهیه آن به امر شاهزاده

تیموری بایسنغر میرزا در سال ۸۳۳ هجری قمری (برابر با ۱۴۳۰ م) درهرات به پایان رسیده‌است و اکنون در کتابخانه سلطنتی ایران نگهداری می‌شود و از جمله نفیس‌ترین کتابهای خطی موجود در کشور است. چاپ آن سرانجام در مهرماه ۱۳۵۰ به‌همت شورای جشن شاهنشاهی ایران به پایان رسید و اکنون به‌انجام رسیدن کار رمی‌توان موفقیت بزرگی برای همه دست‌اندرکاران این شاهنامه شمرده.

نسخه بایسنغری مشتمل بر تمامی متن شاهنامه فردوسی (به‌اضافه مقدار قابل توجهی ابیات الحاقی)، یک مقدمه، بیست و یک مجلس نقاشی و دوازده صفحه تذهیب است که متن آن به‌خط فریدالدین جعفر بایسنغری است و نقاشیهای آن به‌احتمال زیاد اثر امیرخلیل و استاد سیداحمد تبریزی، تذهیب آن اثر خواجه علی مصور و صحافی و جلد سازی آن اثر قوام‌الدین است.

ماجرای چاپ آن نیز که خوشبختانه نمره‌اش پدید آمدن «نفیس‌ترین کتاب چاپی طبع شده در ایران» است شیرین و خواندنی است و روزی باید بازگفته شود. در حال حاضر همین قدر کافی است که بگوییم چاپ آن به‌اندازه‌ای خوب انجام گرفته‌است که کمتر کسی باور می‌کند این کتاب اثر طبع چاپخانه‌های ایران باشد. چاپ تصاویر کتاب به روش افست ۱۲ رنگ انجام گرفته است، و این بدان معنی است که برخلاف روش معمول چاپ رنگی که همه رنگها از ترکیب سه یا چهار رنگ به‌وجود می‌آید، برای هر رنگ خاص (مثلا سرنجی، لاجوردی، طلائی) یک نوبت چاپ انجام گرفته‌است.

نسخه‌های طبع شده شاهنامه بایسنغری به سه صورت آماده شده‌است: ۱) نسخه فارسی شامل تمامی متن شاهنامه و مجالس نقاشی و صفحات تذهیب شده. ۲) آلبوم سه زبانه، شامل مجالس نقاشی و صفحات تذهیب شده به‌اضافه شرح مفصل تصاویر و مقدمه مشروحی درباره کتاب و ارزش هنری آن به قلم مینیاتورشناس انگلیسی بازیل‌گری (Basil Gray) به سه زبان انگلیسی، فرانسه و آلمانی. ۳) آلبوم چهار زبانه، شامل مجالس نقاشی و صفحات تذهیب شده به‌اضافه شرح مختصر تصاویر به زبانهای فارسی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی.

چاپ تصاویر و متن نسخه بایسنغری و آلبومهای آن در چاپخانه بیست‌وپنجم شهرپور توسط شرکت سهامی افست انجام گرفته و نظارت بر چاپ آن، و نیز تهیه و تنظیم متنهای اروپایی آلبوم‌ها برعهده مؤسسه انتشارات فرانکلین بوده است. در حال حاضر هیچیک از نسخه‌ها و آلبومهای چاپی شاهنامه بایسنغری برای فروش عرضه نشده‌است.

● **اطلس تاریخی ایران.** کتاب مهم دیگری که انتشار آن را در عرصه نشر ایران باید قدم تازه‌ای به‌جلو تلقی کرد «اطلس تاریخی ایران»، دستاورد دانشگاه تهران است. اطلس تاریخی اطلسی است که گذر تاریخ کشور یا سرزمینی را روی نقشه‌های جغرافیایی نشان می‌دهد. با ورق زدن چنین کتابی خواننده می‌تواند سیر تحولات تاریخی آن کشور را به‌چشم ببیند، گسترده شدن و عقب نشستن مرزهایش را در

ادوار مختلف تماشا کند و صدای چکاچک شمشیرهای رزمندگان خودی و بیگانه و بوی آتش و باروت کارزارهای دور و نزدیک را از راه «تیرهای روان» و «خطوط بهم پیوسته و نقطه‌چین» در ذهن مجسم سازد. یک محقق میتواند مدت‌ها روی هر نقشه دقیق شود و نامهای کهن ضبط شده در تاریخ را به‌صورت نقاط و نواحی جغرافیایی مشخص به‌رای‌العین ببیند.

تدارک و تدوین «اطلس تاریخی ایران» حاصل یک کار گروهی یازده ساله‌است از طرف استادان گروههای تاریخ، باستانشناسی و جغرافیای دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به راهنمایی دکتر سیدحسین نصر، دکتر احمد مستوفی و دکتر عباس زریاب خوئی که در مراحل اجرایی به کمک متخصصان و تسهیلات سازمان نقشه‌برداری کشور و سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه تهران به‌ثمر رسیده‌است. رویهم‌رفته ۲۵ نقشه تاریخی در اطلس وجود دارد که از نیمه هزاره پنجم پیش از میلاد (وقبل از آن) تا عصر حاضر را دربرمی‌گیرد. قبل از هر نقشه خلاصه‌ای از وقایع تاریخی دوره منعکس شده در نقشه به‌سه‌زبان (فارسی، انگلیسی و فرانسه) داده شده و اسامی جغرافیایی نیز به دو شیوه ضبط فارسی و ضبط لاتین درج شده‌اند.

هرچند دکتر نصر، رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران در مقدمه کتاب به‌نماینده‌گی از طرف گروه تهیه‌کنندگان اطلس آن را تنها قدم اولیه‌ای در راه تدوین اطلس‌های بهتر و بزرگتر می‌شمارد، اهمیت برداشتن همین «قدم اول» بر صاحب‌نظران پوشیده نیست. خوشبختانه نسخه‌های «اطلس تاریخی ایران» به‌بهای ۳۵۰۰ ریال به بازار عرضه شده‌است و هر کتابخانه‌ای که واقعا کتابخانه باشد از داشتن نسخه‌ای از کتاب، به‌قول یکی از دوستان، بی‌نیاز نیست.

● **شاهنامه امیرکبیر** که البته مقصود همان شاهنامه فردوسی، نسخه چاپی انتشارات امیرکبیر است که اخیراً به‌زیور طبع آراسته شده و چاپ آن به‌قول آقای عبدالرحیم جعفری صاحب موسسه امیرکبیر به مثابه به حقیقت پیوستن یک آرزوی جوانی ایشان است. از قراری که خود آقای جعفری در مصاحبه‌ای گفته‌اند ایشان از سالها پیش آرزو داشته‌اند شاهنامه فردوسی را با تمهیدات و نقاسی که درخور این حماسه بزرگ ملی باشد به‌چاپ برسانند، و اکنون به‌این مهم دست‌یافته‌اند. مشخصات - و در واقع باید گفت مزایا (ی) - شاهنامه امیرکبیر از این قرار است:

متن: ژول مول (Jules Mohl) که البته مقصود همان نسخه‌ای است که این ایرانشناس فرانسوی در فاصله سالهای ۱۸۳۷ و ۱۸۷۸ در پاریس به‌دو زبان به‌طبع رسانده است. خط نستعلیق: جواد میرشریفی. نقاشیهای رنگی از محمد بهرامی و طرحهای سیاه و سفید از علی‌اصغر معصومی. قطع: رحلی. تیراژ: پنج‌هزار نسخه. روش چاپ: افست ۶ رنگ. بهای تکفروشی: یک‌هزار تومان. یکی از دوستان قول داده‌است شاهنامه امیرکبیر را

در آینده از لحاظ هنری بررسی کند و شرحی در این باره بنویسد. دوستان غیر هنری نویسنده این سطور چاپ این اثر را که مستلزم سرمایه‌گذاری سنگینی بوده است نشانه‌ای از خوش‌بینی ناشر به بازار نشر ایران می‌دانند.

● **جوایز کتاب یونسکو.** سرانجام مراسم اعطای جوایزی که کمیسیون ملی یونسکو در ایران در «قالب برنامه سال بین‌المللی تعلیم و تربیت» برای بهترین کتابها در نظر گرفته بود در پیشگاه شهبانوی ایران برپا شد و ۲۲ نویسنده و مترجم و نقاش یا گروه نویسندگان و مترجمان همین تعداد جایزه را که هر کدام معادل حداکثر هفتاد هزار ریال و حداقل بیست هزار ریال بود دریافت داشتند، و چند نفری هم که از طرف هیئت داوران صرفاً تشویق شده بودند از افتخار «بی‌ریال» نصیب بردند. جوایز گروه کتابهای کودکان که ظاهراً مدتی مورد اختلاف مانده بود بالاخره به مجید نفیسی، شاعر جوان اصفهانی برای کتاب «راز کلمه‌ها» (از انتشارات کانون پرورش فکری) و به نورالدین زرین کلک نقاش کتاب موفق «کلاغها» (ایضا از انتشارات کانون پرورش فکری) تعلق گرفت. برای زرین کلک که در حال حاضر در بلژیک است و دارد یک دوره کارآموزی در خدمت استاد کارتون-ساز آن دیار راتول سروه (Raoul Servé) را به پایان می‌رساند، این جایزه افتخار دیگری است که از افتخارات متعددی (توکیو، براتیسلاوا) که تاکنون نصیب این کتاب شده. سهم ناشر «کتاب امروز» و موسسه فرهنگی وابسته به آن - فرانکلین - از جوایز «با و بی‌ریال» یونسکو از این قرار است:

+ کتاب «آنالیز ریاضی» تألیف دکتر غلامحسین مصاحب - یکی از دو جایزه «بهترین کتاب در زمینه تحقیقات و علوم در سطح عالی».

+ کتاب «اصول علم سیاست» اثر موريس دوورژه، ترجمه ابوالفضل قاضی، و کتاب «گریز از آزادی» اثر اریش فروم، ترجمه عزت‌الله فولادوند - هر دو «ترجمه ممتاز» در رشته علوم اجتماعی.

+ کتاب «سرافینا» اثر مری ک. هریس، ترجمه گلی امامی (ناشر: امیرکبیر) - برنده یکی از سه جایزه ترجمه «بهترین کتاب برای نوجوانان».

+ شرکت سهامی کتابهای جیبی - برنده یکی از سه جایزه «ناشران بهترین کتاب از نظر فن چاپ» به همراهی این تقدیر نامه: «به خاطر برخورداری از تخصص و دقت لازم در امر نشر و تلاش پیگیر برای ارتقاء سطح کتاب».

چند کتاب دیگر از کتابهای برنده:

+ «اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده» اثر فریدون آدمیت، خوارزمی.

+ «شش‌انگهی» اثر اسمعیل عجمی، موسسه تحقیقات اجتماعی.

+ «از خشت تا خشت» اثر محمود کتیرائی، موسسه تحقیقات اجتماعی.

+ «آراء شورای عالی ثبت و شرح آن» اثر محمد

جعفری لنگرودی.

+ «پستانداران ایران» اثر اسمعیل اعتماد، دانشگاه تهران.

+ «آموزش و پرورش تطبیقی» اثر محمد مشایخی. دانشسرای عالی.

+ «بحران جهانی تعلیم و تربیت» اثر فیلیپ ه. کومبز، ترجمه حسن و کوکب صفاری، کمیسیون ملی یونسکو.

+ «کودکی که هرگز بزرگ نخواهد شد» اثر پرل‌باک، ترجمه هما آهی، خوارزمی.

● **فهرست مشترک نشریه‌های ادواری.** در ایران ارتباط و همکاری کتابخانه‌ها خیلی کم است. یکی از نتایج این وضع این است که اگر مثلاً به کتابخانه دانشگاه آریامهر مراجعه کنید و مجله‌ای را بخواهید و نداشته باشند، کتابدار یک کلمه می‌گوید: نداریم. حالا اگر پرسید: کدام کتابخانه در تهران این مجله را دارد؟ جواب این است که: چه عرض کنم. نکته دوم این است که ای بسا دو کتابخانه خیلی نزدیک به هم، مجله‌های گرانقیمت و یکسانی را از خارج مشترک شوند بدون این که ملتفت شوند دو کتابخانه می‌توانند مجله به یکدیگر قرض بدهند.

کلید رفع این دو مشکل نشریه‌ای است که اخیراً یکی از دستگاههای وزارت علوم (مرکز مدارک علمی در مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی) زیر عنوان «فهرست مشترک نشریه‌های ادواری موجود در کتابخانه‌های ایران» منتشر ساخته است.

تهیه این کتاب یکی از کارهای اساسی است که باید خیلی پیش از اینها انجام می‌شد. در هر حال خوشحالم که فعلاً جلد اول آن را که اختصاص به «علوم اجتماعی» دارد در دست داریم. در این کتاب ۷۶۰ نشریه علوم اجتماعی موجود در ۵۲ کتابخانه ایران فهرست شده و در مورد هر نشریه تمام اطلاعات لازم درباره آن با رعایت اصول کتابداری نوشته شده است. مجله‌ها براساس موضوع مرتب شده‌اند این فهرست برای محققان علوم اجتماعی راهنمای خوبی است که بدانند فلان مجله را کدام کتابخانه و چه شماره‌هایی از آن را دارد. نکته مهم در مورد این نوع فهرستها این است که هر سال باید چاپ تازه‌ای از آن نشر یابد و مجله‌های تازه‌ای که کتابخانه‌ها مشترک شده‌اند به فهرست اضافه شود. به همین دلیل این فهرست را به کمک حسابگر الکترونیکی که به راحتی می‌توان به ذخایر آن افزود یا از آن کاست، تهیه کرده‌اند.

یعنی چه؟

رندی را گفتند کتاب بهتر است یا کتاب؟
گفت کتابی.

جواب در صفحه ۳۶

ده فرمان کتاب هم صادر شد

به مناسبت سال جهانی کتاب (۱۹۷۲)، کمیته حمایت از سال جهانی کتاب در بروکسل جلسه‌ای تشکیل داد و «منشور کتاب» را تصویب و صادر کرد. این کمیته از سازمانهای غیر دولتی، مانند مجمع بین‌المللی کتابفروشان، انجمن بین‌المللی نویسندگان و مصنفان، فدراسیون بین‌المللی اسناد علمی، فدراسیون بین‌المللی مترجمان، انجمن بین‌المللی قلم و غیره تشکیل شده است. ده ماده منشور که هر کدام تفسیری به همراه دارد از این قرار است:

- ۱- هرکس حق دارد کتاب بخواند.
- ۲- کتاب برای آموزش و پرورش اهمیت حیاتی دارد.
- ۳- جامعه وظیفه دارد که شرایط مناسبی فراهم آورد که در آن نویسندگان

کشور است، و به امر تفاهم بین‌المللی کمک می‌کند.

۱۰- کتاب به تفاهم بین‌المللی و همکاری مسالمت آمیز کمک می‌کند.

کتاب برترین وسیله ارتباط فرهنگی

از سال ۱۹۶۹ در نپس فرانسه برای کتاب، جشنواره بین‌المللی ترتیب داده می‌شود که در نوع خود بیسابقه است و صورت جشن کتاب را پیدا کرده است. کسانی که در کار کتاب دست دارند از مؤلف گرفته تا ناشر، کتابفروش، خریدار، روزنامه‌نگار ادبی و حتی چاپچی، در آن شرکت و مذاکره می‌کنند.

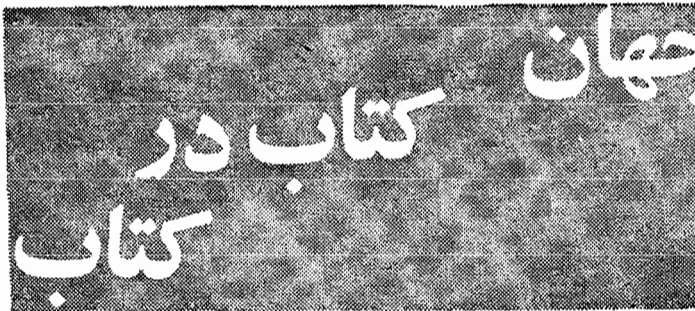
در سال ۱۹۶۹ تنها ۱۱۸ ناشر کتابهای خود را در این جشن نمایشی عرضه کرده بودند، حال آن که در

است: بنابراین آمار سندیکای ناشران در سال ۱۹۶۹ مبلغ ۱۸۷۵ میلیون فرانک در فرانسه روی انتشارات معامله شده است که به نسبت سال ۱۹۶۸ (با ۱۷۱۱ میلیون فرانک معامله) ۱۶۴ میلیون فرانک افزایش داشته است. تازه مبلغ عوارض و مالیاتها در این ارقام به حساب نیامده است.

نه تنها تولید کتاب بیشتر شده، فروش آن هم بالا رفته است. کتاب (صفحات چاپی مدونی که در یک جلد صحافی و ته دوزی یا مفتولی شده باشد) با هیچ کدام از ابزارهای نشر فکری قابل مقایسه نیست. تولید آن از هیچ فیلم یا از هیچ نوع پخش گرانتر تمام نمی‌شود. همین به ناشر امکان می‌دهد که هر چه را می‌پسندد به چاپ برساند بی آنکه نگران توفیق آنی باشد. با کتاب نه تنها می‌توان آنچه را جامعه می‌خواهد

1972

international book year



- نقش خلاق خود را ایفا کنند.
- ۴- صفت سالم نشر برای رشد ملی اهمیت اساسی دارد.
- ۵- وسایل و تسهیلات ساختن کتاب (کاغذ و وسایل چاپ و صحافی) برای رشد صنعت نشر لازم است.
- ۶- کتابفروشان به عنوان رابط بین ناشران و گروه خوانندگان خدمت مهم و اساسی انجام می‌دهند.
- ۷- کتابخانه‌ها برای انتقال اطلاعات و دانش و بهره‌مند کردن مردم از لذت خرد و زیبایی، در شمار منابع ملی هستند.
- ۸- فهرست کردن کتب و تهیه اسناد برای تسهیل مراجعه به آنها خدمت بزرگی به امر کتاب است، زیرا مواد اساسی کتاب را حفظ می‌کند و در دسترس عموم قرار می‌دهد.
- ۹- تبادل آزادانه کتاب بین کشورها مکمل اساسی کتب منتشر شده در هر -

۱۹۷۱ عده آنان به ۲۰۹ رسید. در ۱۹۷۰ تنها ۴۰۰۰۰ نفر از جشن کتاب نپس دیدن کرده بودند در صورتی که در ۱۹۷۱ این عده به ۹۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. یکی از موضوعهایی که در سومین جشنواره بین‌المللی کتاب در نپس مطرح شد آینده کتاب بود. از دورانی که وسایل ارتباط سمعی - بصری روبه رونق نهاد این نگرانی بیجا پیدا شد که آینده کتاب چه خواهد شد. آیا رونق رادیو - تلویزیون در آینده دور بازار کتاب را کاسد نخواهد کرد؟ در کنفرانس نپس همگی به این نتیجه رسیدند که چنین خبری نیست: یکی به جهت آن که وسایل فرهنگی مکمل یکدیگرند نه رقیب هم؛ دیگر آن که وقتی کسی موضوعی را بشنود یا ببیند به خواندن آن هم راغب می‌شود. والبته گاه برعکس. این ارقام برای ما حجت

کتابهای شعر، کتابهای پلیسی، کودکان، داستان، رساله، کتابهای مذهبی، شهوتناک، آشپزی، سفرنامه، تربیتی، سیاسی، عکسی و چاپ تابلوها... همه در کنارهم.

آری کتاب به یمن حالت جنگاوری و انقلابی و نوآوری همچنان به هستی خود ادامه می‌دهد و آینده‌هم از آن او خواهد بود.

«شرکت توزیع افتخارات ادبی»

در پایان سال ۱۹۷۱، جایزه ادبی گنکور که مهمترین جایزه ادبی فرانسه است به ژاک لوران، Jacques Laurent داده شد. جایزه به مناسبت رمان «بلاهت ها» Les Bêuses او بود که سال گذشته منتشر شد.

دادن این جایزه طبق سنت دیرین،

از ژوری جایزه «مدیسیس» استعفا دادند، و امسال هم کلود سیمون از آن استعفا داد. جایزه «تئو فراس» هم به سرنوشت مشابهی دچار شده است.

بیرون رفتن چنین نویسندگان و منتقدان درجه اولی از دستگاههای جایزه دهنده، هر دلیلی که داشته باشد، علامت مرضی است که بهمان نظام «جوانرادی» فرانسه افتاده است و باعث ضعف دستگاههای توزیع افتخارات ادبی شده است. در فرانسه که ادبیات را خیلی جدی می‌گیرند وضع به این منوال است. گمان نمی‌رود در سایر جاها وضع از آن بهتر باشد.

کتابهای جیبی فرانسه

کتابهای جیبی فرانسه تاکنون در

گفت به نظر آقایان آکادمی وقتی «شیک» می‌شود که «چند نویسنده وابسته به مؤسسه انتشارات گالیمار را با استقبال بپذیرد». در واقع هم با قهر کردن این سه نفر، در آکادمی گنکور حتی يك نفر از مؤسسه گالیمار باقی نمانده است. اما سالها بود که بعد از اعلام جوایز گنکور سروصدای اعتراض - درست یا غلط، گناهی به گردن اعتراض کنندگان - بلندی شد که گالیمار بر گنکور تسلط دارد و در حدود نیمی از اعضاء هیئت داوران دست نشانده گالیمار هستند.

سه سال پیش نیز لوئی آراگون از آکادمی گنکور استعفا داد و طی نامه سرگشاده‌ای همکاران خود را به «آدمخواری» ادبی متهم کرد. به دنبال این استعفا لانو Lanoux که وابسته به مؤسسه گالیمار بود جای آراگون را گرفت و تعداد «گالیمار»ها به پنج نفر

در جهان

کتاب در جهان
کتاب در جهان

۱۹ مجموعه منتشر شده است که تنها یکی از آنها زیر عنوان «چه می‌دانم» ۱۵۰۰ عنوان را در میلیونها نسخه انتشار داده است. با این همه مجموعه تازه‌ای به نام «فولیو» در همین سه ماهه اول سال ۱۹۷۲ با ۷۵ عنوان کتاب در دسترس خوانندگان فرانسوی زبان قرار می‌گیرد. از این ۷۵ عنوان ۶۰ کتاب تجدید چاپی و ۱۵ کتاب تازه است. این مجموعه را مؤسسه انتشاراتی گالیمار منتشر می‌کند با این برنامه که در سال جاری ۵۰۰ عنوان کتاب باید نشر دهد.

نگاهی به فروش این آثار در سالهای اخیر تنها در قطع جیبی نشان می‌دهد که خواننده فرانسوی است که سیاست و کار نشر را تعیین می‌کند نه ناشر:

کامو } بیگانه ۲۰۰۰۰ نسخه
طاعون ۱۹۰۰۰ نسخه

رسید. بعد از مرگ دو تن از «گالیمار»ها، يك نویسنده به نام فرانسواز ماله ژوریسی از مؤسسه گراسه Grasset وارد آکادمی شد. «گالیمار»ها تصمیم گرفتند که وضع خود را تثبیت کنند، و به قول محافل ادبی «عملیات فلیسین مارسو» را شروع کردند. مارسو که وابسته به گالیمار است در ابتدا شانس زیادی برای ورود به آکادمی داشت و هریا، سالاکرو و کنو این را به او گفته بودند. اما نامه‌ای از هروه بازن - Hervé Bazin معاون آکادمی منتشر شد که گفته بود اگر اکثریت از کلاول حمایت کند، او نیز موافق ورود کلاول است. این ضربه‌ای برای «گالیمار»ها بود و به این جهت هر سه استعفا دادند.

فقط آکادمی گنکور نیست که دچار این وضع است: دو سال پیش ناتالی ساروت Sarraute، کلود روآ و مارگریت دوراس هم به علت بیعلاقگی

طی مراسم پروقار و گیرایی اعلام شد، اما حقیقت آن است که در آکادمی گنکور وضع چندان آرام نیست. در بهار امسال ریمون کنو Raymond Queneau داستان نویس، آرمان سالاکرو Armand Salacrou نماینده نویس و فیلیپ هریا Hériat از آکادمی گنکور کناره گرفتند - و هر یک بعد از کناره‌گیری مرد.

دعوا بر سر انتخاب برنار کلاول Clavel روزنامه‌نگار و منتقد هنری و قصه‌نویس به عضویت آکادمی بود. استعفا دهندگان توضیح داده‌اند که علت کناره‌گیریشان مخالفت با کلاول یا موافقت با فلیسین مارسو Félicien Marceau (کاندیدای دیگر) نبود، بلکه برای آن بود که رأی‌گیری قلابی بود و تا آخرین روز اسمی از کلاول در میان نبود. آرمان آرنو Arnoux دبیر کل آکادمی گنکور فوراً جواب مدعیان را داد و

سارتر } دیوار ۱۱۰۰۰۰۰ نسخه
 دستهای آلوده ۱۱۰۰۰۰۰ نسخه
 مالرو } سرنوشت بشر ۱۲۰۰۰۰۰ نسخه
 پرواز شبانه ۱۳۰۰۰۰۰ نسخه
 سنت‌آگروپری

زمین انسانها ۱۲۰۰۰۰۰ نسخه

نکته جالب آن که چشمه آثار خوشفروش نمی‌خشکد، از جمله همه‌ساله ۲۵۰۰۰۰ نسخه «بیگانه» کامو و ۱۱۰۰۰۰ نسخه «درسته» سارتر به فروش می‌رسد. باید در نظر داشت که این تیراژ ورای تیراژ آثاری است که گالیمار در مجموعه ان. ار. اف. N.R.F. از پروست، ژید، والر، سلین، مالرو، سارتر، آراگون، ژنه، ژوهاندو، لارو... و دیگر نویسندگان برجسته نیمقرن اخیر منتشر کرده است.

در فرانسه کتاب جیبی هم مانند یخچال جزء وسایل لازم خانگی شده است. کتاب جیبی با قطعی که دارد آسایش و اطمینان خواننده را جلب می‌کند. گالیمار این سری کتاب را به قطع «۱۸x۱۰» نشر می‌دهد و روی جلد آنها را «ماسن» مدیر قسمت هنری این مؤسسه می‌سازد: زمینه سفید با تصویر رنگی یا طرح با امضاء (مانند سارتری که داوید لوین برای «کلمات» ساخت). در اساس سری کتابهای جیبی برای آن بود که بخوانند، ببخشند، هدیه کنند، و یا دور بیندازند. اکنون این سری چنان نفیس به چاپ می‌رسد که برای

خود در کتابخانه‌ها جا باز کنند. بهای هر نسخه کتاب از این مجموعه به تناسب کلفتی یا نازکی کتاب ۸، ۶، ۴ فرانک معین شده است، یعنی حداقل مزد در یک ساعت کار.

توقع خوانندگان ناشران را وادار کرده است از آثار پی‌یربنوا و کولت گرفته تا فاکنر، جویس، سیمون‌دوبووار و حتی به تازگی میشل لیریس، ولوی استروس را به قطع جیبی دریاورند. این قطع و تیراژ نه تنها آثار ادبی، علمی، هنری و فنی را دربر گرفته بلکه از این پس کتاب جیبی به همه زمینه‌های «دانش و آگاهی» خواهد رسید.

رکوردهای جدید در بازار مکاره کتاب در فرانکفورت:

از ۱۴ تا ۱۹ اکتبر سال ۱۹۷۱، بزرگترین بازار مکاره کتاب جهان در فرانکفورت تشکیل شد. در این بازار چند «رکورد» شکسته شد. ۳۵۸۰ ناشر و مؤسسه نشر از ۵۸ کشور در آن شرکت داشتند، مساحت نمایشگاه کتب ۴۳۵۰۰ متر مربع بود و تعداد کتابها ۲۴۱ هزار (در برابر ۲۱۳ هزار در سال ۱۹۷۰) که ۷۸ هزار عنوان آن انتشارات تازه بود (در برابر ۶۹ هزار عنوان در سال ۱۹۷۰).

□

تهیه و تنظیم: ح. م. گوینده



جواب معمای صفحه ۳۳

رندی را گفتند کتاب بهتر است یا کباب؟
 گفت کتابی.

(که مقصود از کتابی البته شیشه بغلی مخصوص مشروب است).



از میان کتابهای تابستان و پاییز ۱۳۵۰

- شولوخف، میخائیل : داستانهای دن ترجمه م.ع. عموی، رز، ۱۹۵ ص، ۱۰۰
- طبیری، محمود : صدای شیر امیرکبیر، ۱۰۶ ص، ۵۰
- گراس، گوتتر : موش و گربه ترجمه کامران فانی، انتشارات پیام، ۱۸۰ ص، ۷۵
- گلشیری، هوشنگ : شازده احتجاب، ج ۲ کتاب زمان، ۹۹ ص، ۴۰
- محمدقلی‌زاده، جلیل (ملانصرالدین): چند داستان ترجمه م.ع. فرزانه، مترجم، ۲۰۵ ص، ۶۰
- محمود، احمد : پسرک بومی انتشارات پرچم، ۱۰۷ ص، ۴۰
- ترجمه فریدون ایل‌بیک، پیام، ۹۶ ص، ۴۰
- پیراندللو، لوئیجی: یکی، هیچکس، صد هزار ترجمه بهمن فرزانه، پیام، ۱۳۸+۸ ص، ۶۰
- دانشور، رضا: نماز میت لوح، ۶۴ ص، ضمیمه دفتر سوم لوح
- راگ، گی : نامه‌های راهبه‌ی پرتغالی ترجمه محمدتقی غیاثی، پیام، جیبی، ۷۰ ص، ۲۵
- سیانو، محمدعلی: مردان کتاب موج، ۸۰ ص، ۳۰
- سولیه نیتسین، آلكساندر: خانه ماتریونا و چند داستان دیگر ترجمه محمود پورشالچی، جوانه، ۲۰۶ ص، ۸۰

داستان

- استانکو، زاهاریا: پابرهنه‌ها، ج ۳ ترجمه احمد شاملو، کتاب زمان، ۶۵۶ ص، ۲۵۰
- آل احمد، جلال: سرگذشت کندوها، ج ۲ انتشارات رواق، ۸۸ ص، ۴۰، مصور
- برشت، برتولد : سقراط مجروح، ج ۲

شعر معاصر

- آتشی، منوچهر: برانتهای آغاز
دنیای کتاب، ۱۴۴، ص، ۶۰
- دامادی، دکتر محمد: جرعه‌یی از زلال
مؤلف، ۳۵۸، ص، ۲۵۰
- ریتسوس، یانیس: باآهنگ باران
ترجمه قاسم صنعوی، نیل، ۱۸۴، ص، ۸۵ و
۱۲۵
- شعر معاصر جهان/۲
- سپانلو، م. ع: پیاده‌روها، ج ۲
سازمان انتشارات بامداد، ۱۱۰، ص، ۴۰،
چشم‌انداز شعر امروز
- شاملو، احمد ا. بامداد: آیداد در آینه و
لحظه‌ها و همیشه، ج ۲
نیل، ۱۶۰، ص، ۷۰ و ۱۰۰
- طاهباز، سیروس: دفترهای زمانه (جنگ
شعر)، ج ۲
مؤلف، ۲۱۶، ص، ۷۰
- نادرپور، نادر: دختر جام، ج ۲
مروارید، ۷۱، ص، ۵۰
- یوشیج، نیما: فریادهای دیگر و عنکبوت
رتنگ
انتشارات جوانه، ۱۱۶، ص، ۷۵

نمایشنامه و تئاتر

- اشیل: پرومته در زنجیر، ج ۲
ترجمه شاهرخ مسکوب، اندیشه، ۹۲، ص، ۵۰
- اوکیسی، شون: ماجرای نیمه‌شب
ترجمه امین‌مؤید، م. رز، ۴۸، ص، ۱۵، قلمرو
نمایش/۸
- بکتاش، مایل [و] غفاری، فرخ: تئاتر
ایرانی (سه‌مجلس تریه)
سازمان جشن‌هنر، ۱۳۴، ص، ۲۵
- بیضائی، بهرام: هشتمین سفر سندباد
جوانه، ۲۴۶، ص، ۱۰۰
- جهان‌بگلو، مهین (تجدد): تراژدی آفرینش
سازمان جشن‌هنر، ۸۴، ص، ۲۵
- سارتر، ژان پل: تکراسوف
ترجمه قاسم صنعوی، پیام، ۲۰۸، ص، ۱۲۵،
تئاتر/۷

طیاری، محمود: گل‌بانگ

- رز، ۸۲، ص، ۳۰، قلمرو نمایش ۹
- کاشانی، سید مصطفی (میرعزا): متن
نعزیه حر
مقابله پرویز صیاد، سازمان جشن‌هنر، ۸۲+۸
ص، ۲۰
- گوهرمراد، چشم در برابر چشم،
انتشارات امیرکبیر، ۷۰، ص، ۴۰
- وسکر، آرنولد: چهار فصل
ترجمه محمدعلی صفریان، انتشارات نیل، ۹۸
ص، ۵۰، مجموعه تئاتر/۱۴
- یونسکو، اوژن: درس
ترجمه جلیل کلکنه‌چی، انتشارات سرو، ۵۷
ص، ۲۵
- یونسکو، اوژن و آلی، ادوارد: مستاجر
جدید، رؤیای آمریکایی
ترجمه رضا کرم‌رضائی، جوانه، ۱۹۴، ص،
۱۴۰

فیلمنامه و سینما

- اشترنبرگ، یوزف فن: فرشته‌ی آبی
ترجمه پرویز تأییدی، پیام، ۱۶۰، ص، ۶۵
- سعیدی، مهندس ناصر: سینما برای همه
ایرانه‌هر، ۱۳۵، ص، ۶۰
- طاهری، هوشنگ: سینما در پنجمین جشن
هنرشیراز
انتشارات جشن‌هنر، ۸۲، ص، ۲۰
- کوروساوا، اکیرا: زندگی
ترجمه هوشنگ طاهری، مروارید، ۱۲۲، ص،
۷۰

طنز و هزل

- مجابی، جواد: آقای ذودنقه
- دنیای کتاب، ۱۶۴، ص، ۶۰

زندگینامه و خاطرات

- استون، ایروینگ: عشق جاوید است، ج ۲
ترجمه عباس آریان‌پورکاشانی، امیرکبیر،
۴۷۷، ص، ۲۱۰
- امین‌الدوله، فرخ‌خان: مجموعه اسناد و
مدارک به کوشش کریم اصفهانیان، دانشگاه
تهران، ۴۳۰، ص، ۱۸۰
- گرنفون: سیرت کوروش کبیر، ج ۲
ترجمه ع. وحید مازندرانی، کتابهای جیبی،
جیبی بلند، ۴۱۸، ص،

متون و ادبیات کهن

- ابن بی‌بی‌المنجمه، محمد بن علی‌الجعفری
الرغدی: اخبار سلاجقه روم
به‌اهتمام دکتر محمد جواد مشکور، کتابفروشی
تهران، ۲۰۲+۵۹۸، ص، ۵۰۰، مصور
- ابونواس: غزلهای ابونواس
ترجمه عبدالمحمد آیتی، کتاب زمان، ۱۳۷
ص، ۶۰، شعر زمان/۴
- بزمی، ملاعبدالشکور: داستان پدماوت
به کوشش، دکتر امیرحسن عابدی، بنیاد
فرهنگ ایران، ۲۲۸، ص، ۲۰۰
- بلخی، ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمدبن
داود واعظ: فضایل بلخ
ترجمه عبدالله محمدبن محمدبن حسین‌حسینی
بلخی، بنیاد فرهنگ ایران، ۴۹۶، ص، ۳۵۰
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن‌حسین: تاریخ
بیهقی، ج ۲
با مقابله سعید نفیسی، کتابخانه سنائی،
۱۵۹۶، ص، ۳، ج، ۸۰۰
- جاجرمی، محمدبن بدر: مونس‌الاحرار فی
دقائق‌الاشعار، ج ۲
به‌اهتمام، میرصالح طبیبی، انجمن آثار ملی،
۲۰، ص، ۳۰۰
- جیحون آبادی مکری، حاج نعمت‌الله:
شاهنامه حقیقت
متن مصحح، دکتر محمد مکری، انستیتوی
فرانسوی پژوهشهای علمی در ایران، ۲۱۰،
ص، ۸۰
- شکر، بدالله: عالم‌آرای صفوی
بنیاد فرهنگ ایران، ۶۸۸+۵۵، ص، ۴۰۰
- ناصر خسرو قبادیانی مروزی: سفرنامه ناصر
خسرو
به‌کوشش دکتر نادر وزین‌پور، کتابهای جیبی،
۱۹۰+۱۴، ص، ۱۴۰
سخن پاریسی/۳

مباحث ادبی

- استعلامی، دکتر محمد: بررسی ادبیات امروز
رز، ۱۸۲، ص، ۸۰
- حاکی، دکتر اسماعیل: آشنایی با ادبیات فارسی
رز، ۳۰۸، ص، ۱۰۰
- حاکی، دکتر اسماعیل: نثرهای تاریخی
رز، ۱۸۷+۱۲، ص، ۱۰۰
- دانشگاه مشهد، یادنامه ابوالفضل بیهقی
دانشگاه مشهد، ۱۲۸+۱۲۹، ص، ۳۰۰
- داوری، رضا: شاعران در زمانه عسرت
نیل، ۸+۱۳۶، ص، ۶۰
- شارق، بهمن: نیما و شعر پارسی
طهوری، ۱۷۶، ص، ۱۰۰
- شفیع، دکتر محمود: دانش و خرد فردوسی
انجمن آثار ملی، ۳۹۰+۱، ص، ۲۰۰
- فروزانفر، بدیع‌الزمان: سخن و سخنوران
انتشارات خوارزمی، ۷۱۳، ص، ۳۹۵
- مسکوب، شاهرخ: سوگ سیاوش (در مرگ و رستاخیز)
خوارزمی، ۲۴۹، ص، ۱۳۰
- نفیسی، مجید: شعر به عنوان یک ساخت مؤلف، ۱۸۷، ص، ۵۰
- هشترودی، دکتر محسن: دانش و هنر، ج ۲
دهخدا، ۳۹۶، ص، ۲۵۰
- یکتایی، مجید: نوپردازی در نقد شعر و سخن
انتشارات وحید، ۳۱۵، ص، ۲۵۰
- یغمائی، حبیب و افشار، ایرج: نامه‌مینوی
باهمکاری محمدروشن، مجله یغما، ۶۰۰، ص، ۵۰۰

منون و مباحث فلسفی

- انگر، رابرت: برگزیده افکار راسل
ترجمه محمدتقی جعفری، شرکت انتشار، ۳۴۴، ص، ۱۵۰
- لیچ، ادموند: نئی استروس
ترجمه دکتر حمید عنایت، خوارزمی، ۲۰۵، ص، ۱۰۵

پیشروان اندیشه‌های نو/۳

- دورانت، ویل: تاریخ فلسفه، ج ۴
ترجمه عباس زریاب خوئی، کتابهای جیبی، جیبی‌بلند، ۷۱۴، ص، ۱۵۰
- دورانت، ویل: لذات فلسفه، ج ۲
ترجمه عباس زریاب خوئی، اندیشه، ۵۴۵، ص، ۳۰۰
- دیدرو، دالامبر: مصاحبه دیدرو - دالامبر
ترجمه ابوالحسن کیهانی، انتشارات مهر، ۱۲۰، ص، ۴۰

هنر

- فضائی، حبیب‌الله: اطلس خط
انجمن آثار ملی اصفهان، ۶۹۶، ص، ۷۰۰
- محمص، اردشیر: با اردشیر محمص و صورت‌نگارهایش
انتشارات توس، ۳۶، ص، ۳۰۰
- محمص، اردشیر: دفترهای زمانه (کاکتوس)
به‌م معرفی کریم امامی، سیروس طاهباز، ۱۳۲، ص، ۷۰
- مشحون، حسن: موسیقی مذهبی و نقش آن در حفظ و اشاعه موسیقی ملی ایران
سازمان جشن هنر شیراز، ۶۹، ص، ۲۰

علوم اجتماعی

- اربابی، علی‌محمد: تبلیغات تجاری
دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی، ۲۵۱، ص، ۱۵۰
- امینی، دکتر رضا: روابط عمومی
دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی، ۳۶۰، ص، ۲۰۰
- فرهنگ، دکتر منوچهر: زندگی اقتصادی ایران، ج ۲
دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی، ۳۵۰، ص، ۲۰۰
- قائم‌مقامی، سرهنگ دکتر جهانگیر: مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی
انجمن آثار ملی، ۴۹۸، ص
- مصدق، حمید: مقدمه‌ای بر روش تحقیق
مدرسه عالی مدیریت کرمان، ۱۷۶، ص، ۱۲۰
- معتمدنژاد، دکتر کاظم، منصفی، دکتر ابوالقاسم: روزنامه‌نگاری

دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی، ۴۹۲، ص، ۲۵۰

آموزش و پرورش و روانشناسی

- آیزنک، هانز ج: تعبیر رؤیا و سه مقاله دیگر
ترجمه دکتر محمدتقی براهنی، انتشارات پیام، ۱۶۰، ص، ۶۰
- رستمی، م: علم بررسی اشتباهات یا اشتباه شناسی
توس، ح + ۲۹۴، ص، ۱۰۰
- شریعتمداری، دکتر علی: مقدمه روانشناسی
کتابفروشی مشعل، اصفهان، ۲۶۲، ص، ۱۴۰
- شفیع‌آبادی، عبدالله: روانشناسی عقب ماندگیهای ذهنی
انتشارات رز، ۱۷۴، ص، ۶۰
- محبوبی اردکانی، حسین: تاریخ تحول دانشگاه تهران و مؤسسات عالی
دانشگاه تهران، ۵۴۸، ص، ۱۷۰
- یونگ، ک.گ.ک: پاسخ به ایوب
ترجمه فؤاد روحانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۳۱، ص، ۲۲۰

تاریخ و جغرافیا

- پتروف، م. پ: مشخصات جغرافیای طبیعی ایران، ج ۲
ترجمه گل‌گلاب، دهخدا، ۱۹۷، ص، ۱۲۵
- دانشگاه تهران: اطلس تاریخی ایران
دانشگاه تهران، ۱۶، ص + ۲۸ نقشه، ۳۵۰۰
- رائین، اسماعیل: دریانوردی ایرانیان
مؤلف، ۱۰۰۶، ص، ۷۰۰
- سعادت، دکتر فتح‌الله، امینی، دکتر امیر هوشنگ: جغرافیای اقتصادی ایران
انتشارات دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی، ۴۳۲، ص، ۲۲۰
- تباری، سیروس: کلیات جغرافیای ایران
۵۳۰، ص، ۳۰۰
- لوئیس، برنارد: استانبول و تمدن امپراتوری عثمانی
ترجمه ماه‌ملک بهار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۸، ص، ۱۶۰

● هنر فر ، لطف‌الله : گنجینه آثار تاریخی اصفهان
تقفی ، اصفهان ، ۱۰۴۰+۴۸ ، ص ۷۰۰

علوم و فنون

● ریاضی کرمانی ، عباس : مقدمه‌ای بر نجوم عالی
انتشارات دانشگاه تهران ، ۳۲۰+ ، ص ۱۷۰
● سگال ، ایلین : چگونه انسان غول شد ،
چ ۲
ترجمه آذرآریان‌پور ، امیرکبیر ، جیبی ، ۲۸۸
ص ، ۶۰
● کینز لر ، لارنس ای . و فرای ، آستین آر :
مبانی آکوستیک

ترجمه دکتر ضیاء‌الدین اسماعیل‌بیگی و دکتر مهدی برکشلی ، مؤسسه فرانکلین ، ۱۴ + ۵۹۱
ص ، ۴۰۰
● گلستانی ، دکتر هاشم : فلسفه علوم اصفهان : مشعل ، ۲۵۲ ، ص ، ۱۴۰
● گریگوروف و میاکیشف : نیروها در طبیعت ترجمه جلالی نائینی ، مهندس غلامرضا ، رز ، ۳۸۰
ص ، ۱۲۰ ، مصور
● گورواونچی ، اصغر : سبزیکاری عملی جیبی ، ۴۸ ، ص ، ۳۰

کتابهای کودکان و نوجوانان

● ایشتاین ، سام وبریل : بیابانهای جهان ،
چ ۲
ترجمه محمدتقی مایلی ، نیل ، ۱۶۲ ، ص ، ۹۰
● اندروز ، روی چپمن : غول دریاها ، چ ۲
ترجمه بیژن مفید ، نیل ، ۲۱۱ ، ص ، ۹۰
● آندری ، اندرو ، شیپ ، استیون : بچه‌چطور به دنیا می‌آید
ترجمه لیلی گلستان : کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، ۹۲ ، ص ، ۷۵۰
● باک ، پرل : سونیات‌سن چ ۲
ترجمه مهرداد رهسپار ، نیل ، ۱۳۹ ، ص ، ۶۵
● بو ، فردریک : آشفشان وزلزله ، چ ۲
ترجمه علی‌اصغر مهاجر ، نیل ، ۱۸۹ ، ص ، ۹۰
● کرونگرلد : با گوسفندان در کوههای چهل دختر
ترجمه علی اصغر مسده ، انتشارات نیل ، ۱۰۴

● منزوی ، احمد : فهرست نسخه‌های خطی فارسی (ج دوم ۱)
مؤسسه فرهنگی منطقه‌ئی ، از ۷۲۲ تا ۱۴۸۹
ص ، ۳۰۰
● منزوی ، احمد : فهرست نسخه‌های خطی فارسی (ج دوم ۲)
مؤسسه فرهنگی منطقه‌ئی ، از ۱۴۹۰ تا ۱۸۴۱
ص ، ۱۵۰
● منزوی ، احمد : فهرست نسخه های خطی فارسی (ج سوم)
مؤسسه فرهنگی منطقه‌ئی ، از ۱۸۴۲ تا ۲۶۱۵
ص ، ۲۵۰
● مؤسسه مطالعات و تحقیقات علوم اجتماعی :
فهرست مقالات مربوط به علوم اجتماعی
ج دوم ، علم سیاست ، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی ، ۴۴۹ ، ص ، ۲۰۰
● موسی‌زاده فصیح ، یوسف : فهرست ده‌ساله راهنمای کتاب (۱۳۳۷ ، ۱۳۴۶)
انجمن کتاب ، ۳۹۰ ، ص ، ۲۵۰

ص ، ۴۰
● کوش‌آبادی ، جعفر : ازدهای سیاه
انتشارات فرزین ، ۲۴ ، ص ، ۵۰ و ۸۰
● کیلنی ، برناردین : سقوط قسطنطنیه ، چ ۲
ترجمه مصطفی مقربی ، انتشارات نیل ، ۱۸۲
ص ، ۷۰
● گولد ، جک : رادیو و تلویزیون ، چ ۲
ترجمه مهندس حسن‌ایزدی ، نیل ، ۱۷۵ ، ص ، ۹۰
● گوئتر ، جان : اسکندرکبیر ، چ ۲
ترجمه ایرج قرب ، انتشارات نیل ، ۱۲۰ ، ص ، ۶۵

مسائل روز

● گله‌داری ، عبدالله (مترجم) : اسناد سری جنگ وینام ، چ ۲
دنیای کتاب ، ۲۲۳ ، ص ، ۴۰
● دیوپ ، علیون : راه‌مانا نژارا ، ژاک ؛ فانون ، فرانز ؛ سزر ، امه : نژادپرستی و فرهنگ ،
چ ۳
کتاب زمان ، ۹۶ ، ۳۰
● عبدالناصر ، جمال : فلسفه انقلاب مصر ،
چ ۳
ترجمه مهدی سمسار ، انتشارات موج ، ۶۸ ، ص ، ۳۵
● عنایت ، دکتر حمید : اسلام و سوسیالیسم در مصر و سه‌گفتار دیگر
کتاب موج ، ۱۱۴ ، ص ، ۴۰
گزارش کنفرانس حقوق‌دانان عرب در الجزایر : مسئله فلسطین
ترجمه اسدالله مبشری ، خوارزمی ، ۲۴۳ ، ص ، ۱۱۵
● ناشیبی : درخاورمیانه چه گذشت؟
ترجمه سید محمد حسین روحانی ، انتشارات توس ، ۱۰۹ ، ص ، ۵۰

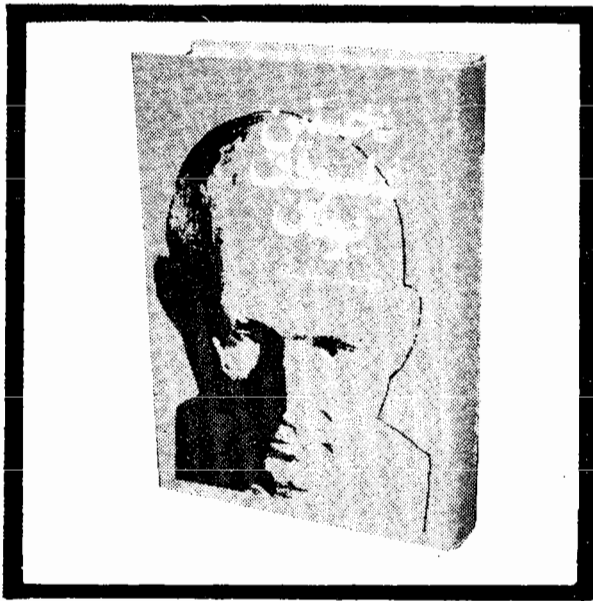
کتابهای مرجع

● سجادی ، دکتر سیدجعفر : فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی
طهوری ، ۵۵۹+۲۰ ، ص ، ۵۰۰
● شفق ، رضازاده : فرهنگ شاهنامه ، چ ۲
انجمن آثار ملی ، ۲۳۳ ، ص ، ۱۸۰



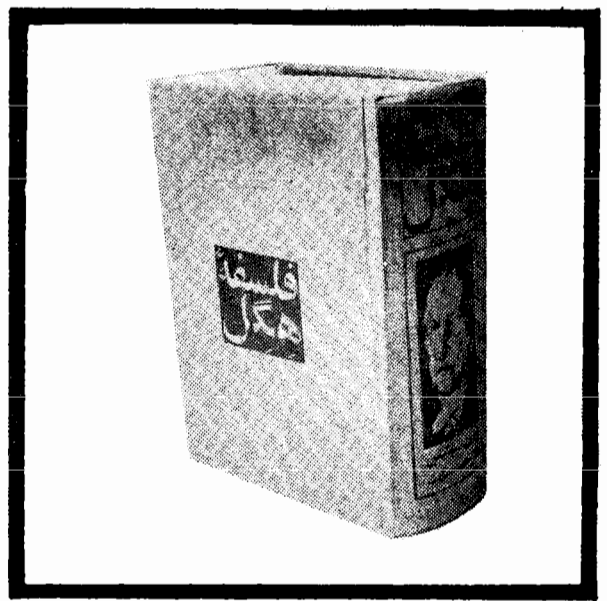
در جهان کاری نجیبانه‌تر از پرداختن به فلسفه نیست

آنا تول فرانس ، باغ اپیکور



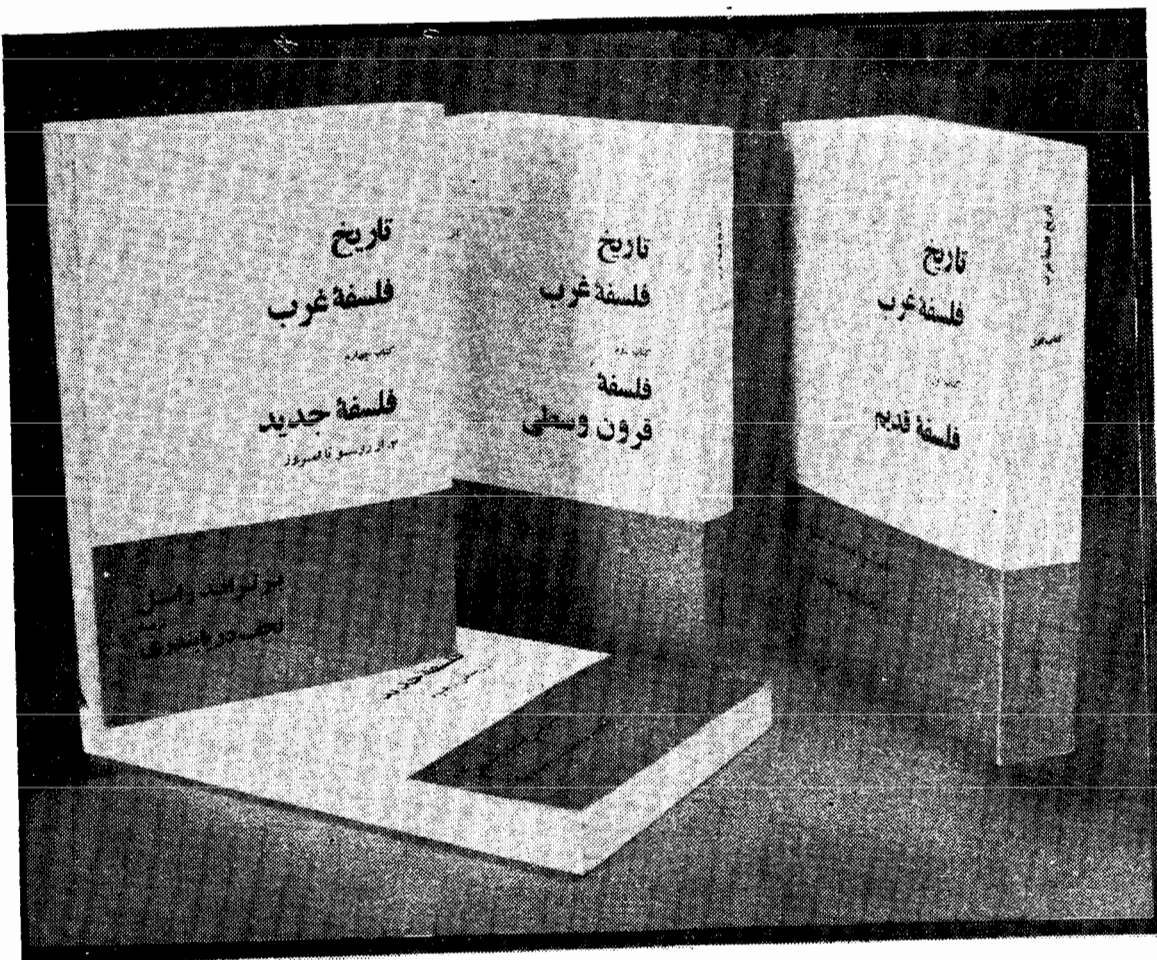
نخستین تألیف ایرانی درباره فلسفه یونان باستان

نخستین فیلسوفان یونان
از : دکتر شرف‌الدین خراسانی



تقریباً همه نهضت‌های فکری قرن بیستم با اشارتی به نظریات هگل آغاز می‌گردند . نورتون وایت، عمر تجزیه و تحلیل

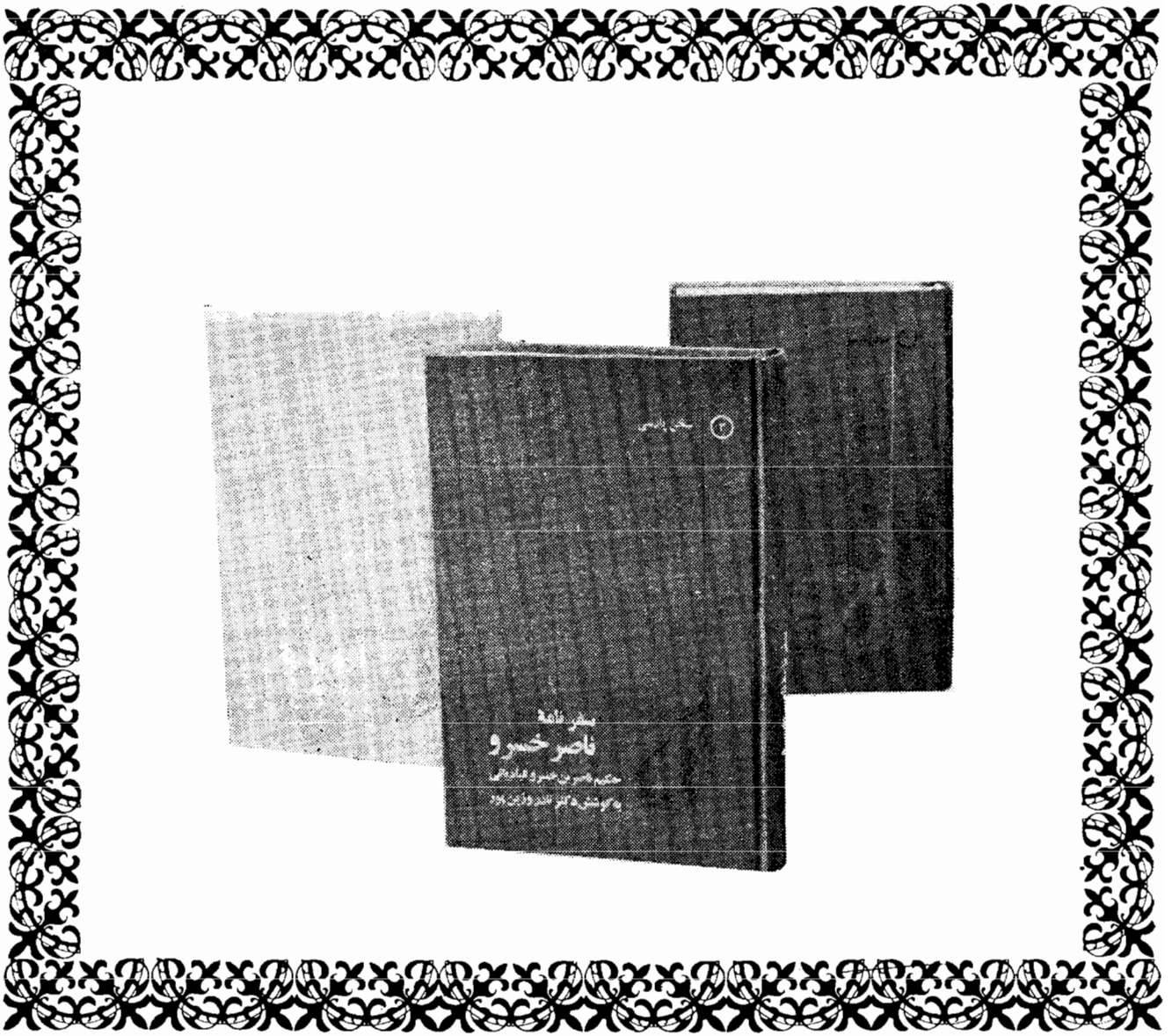
فلسفه هگل
از : و. ن. ستیس
ترجمه : دکتر حمید عنایت



من یقین دارم آن حکمت نومی که جهان نو لازم دارد، دیرباز و آموخته خواهد شد

برتراند راسل

تاریخ فلسفه غرب
(چهار جلد)
از : برتراند راسل
ترجمه : نجف دریابندری



تازه ترین از برگزیده ترین مجموعه سخن پارسی



سفرنامه ناصر خسرو

اثر حکیم ناصر خسرو قبادیانی

به کوشش دکتر نادر وزین پور

و تازه های آینده

گزیده جوامع الحکایات

عوفی

گزیده تذکرة الاولیاء

گزیده غزلیات شمس

گزیده اشعار خاقانی

گزیده اسرار التوحید

به کوشش دکتر جعفر
شعار

به کوشش دکتر محمد
متوسلانی

به کوشش دکتر محمد
رضا شفیعی کدکنی

به کوشش دکتر سید
ضیاءالدین سجادی

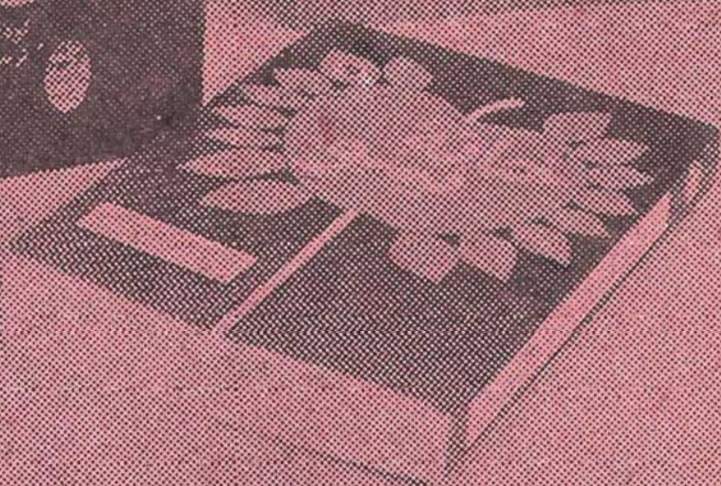
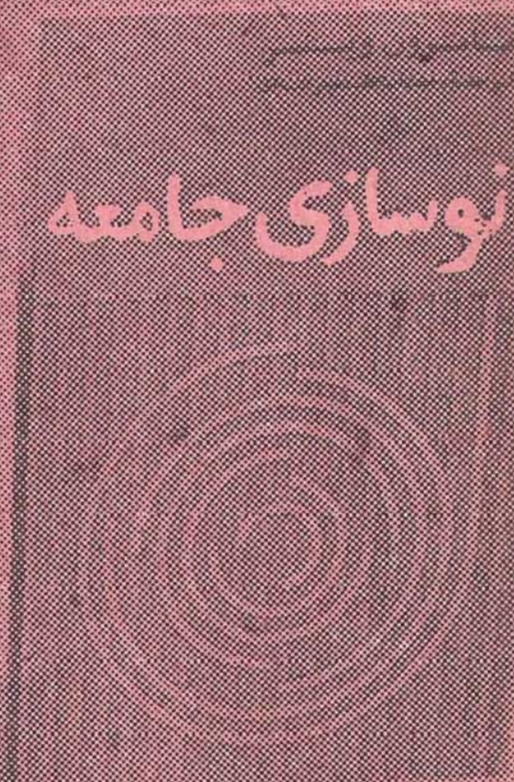
به کوشش دکتر محمد
رضا شفیعی کدکنی

شرکت سهامی کتابهای جیبی: □ جی بی ۱۰ خیابان شاهرضا شماره ۱۷۴ □ جی بی ۲۰ خیابان وصال شیرازی شماره ۲۸

بازار کتاب

جایزه
و جایزه‌های

نوسازی جامعه



نازده منتشر شده

نوسازی جامعه • جایزه جایزه مارتن
از دکتر ارج هستوی
از مایرون ویتز
ترجمه رحمت‌اله مقدم مراغای

خانواده منو •
از جووالی گوارسکی
ترجمه متوجهر هجوری

آشنایی با علم اقتصاد •
از: لودویگ آچ، مای
ترجمه علی اصغر هدایتی